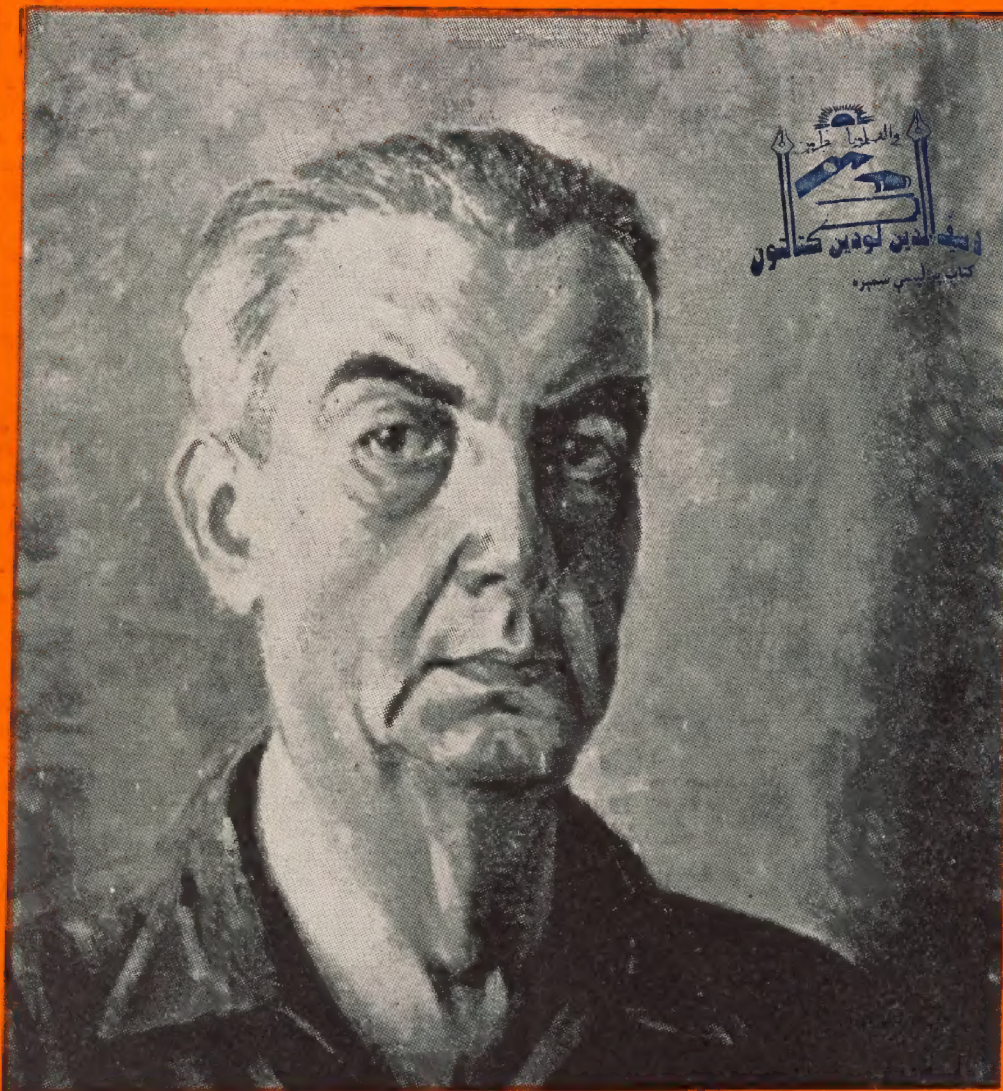


مرگ استاد برشنا ...

بهترین فیلم های جهان ...



مجله هفتگی - شنبه ۲۹ جدی ۱۳۵۲ - شماره ۴۴



پورت استاد پریتنا
اشرحودش

رئیس دولت و صدر اعظم در محفل فاتحه مرحوم استاد بر بنیاد اشتراک کردند

پناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم قبل از ظهر ۲۸ جدی در محفل فاتحه خوانی مرحوم استاد عبدالغفور پسر پنا اشتراک نموده و بروج آن مرحوم اتحاف ادعیه کردند. همچنان در محفل فاتحه مرحوم پرنسپا که ۲۸ جدی از طرف وزارت اطلاعات و کلتور و فامیل مرحومی در مسجد جامع شیر پود بر گذار شده بود پناغلی محمد نعیم، دکتور محمد حسن شرق مساوین صدارت علمی، اعضای کابینه، سامورین عالیرتبه و عده زیادی از علاقه‌مندان مرحوم پرنسپا اشتراک نموده بودند. جنازه مرحوم استاد عبدالغفور پرنسپا نویسنده، شاعر، دراماتیس، موسیقی دان و نقاش معروف کشور بعد از ظهر ۲۶ جدی در شهدای صالحین بخاک سپرده شد.

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور بعد از تدفین تائرات عمیق پناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم رانست وفات استاد پرنسپا به بازماندگان مرحومی و اهل مطبوعات و دانش ابلاغ نموده گفت:

فاید ملی ما وفات استاد پرنسپا را یک ضایعه بزرگ علمی و فرهنگی برای کشور خوانند. در مراسم تشییع و تدفین جنازه مرحوم پرنسپا پناغلی محمد نعیم، دکتور محمد حسن شرق مساوین صدارت علمی، بعضی از اعضای کابینه، عده از سامورین عالیرتبه، برخی از نویسندگان و ادیبان قلم و جمع غفیری از علاقه‌مندان اشتراک کرده بودند.

پوهاند نوین گفت: استاد بر شنا نویسنده چیره دست و زبده باتجربه بود که با سبک سلیس و روان و افکار عالی و ابتکاری خود موضوعات بکر را بوجود می‌آورد و به منصفه تحریر می‌گذاشت. وی یک محقق فولکلور و ادبی بود که به اصلت کلتور و فرهنگ افغانی ایمان داشت و تمام قوت و انرژی خود را برای تبارز ارزشای فرهنگی و موارپت با ارزش علم و هنر این سرزمین کهن بخرج داد.

پوهاند نوین اضافه کرد عشق و علاقه لایتنای هی استاد پرنسپا به مطبوعات، کلتور، فرهنگ و هنر افغانستان گرانه نداشت گویی و برای هنر، علم و ادب خلق شده بود. استعداد خدا داد وی قدرتی بود که بصورت نامیری جریان ادب و فرهنگ ما را بسوی ترقی و تعالی میبرد. امتیازات و اصلت فرهنگ، موسیقی

ادبیات، فولکلور و نقاشی ما را در این حوزه تبارز میدان و نسل جوان ما را شعورانه با خبر میساخت که هر هنر و دانش افغانی برتری دارد، تبارز دارد انکشاف پذیر است و باید درست و با ایمان و ایثار برای انکشاف احیای آن جدو جهد صمیمانه و پساک بخرج داده شود. وزیر اطلاعات و کلتور از خدمات صادقانه هنری، فرهنگی و کلتوری مرحوم پرنسپا با قدر دانی یاد او می‌کرد.

مختصر معر فی استاد بر پناغلی محمد عبدالغفور پرنسپا پسر مرحوم امیر محمد درسال ۱۲۸۵ در کابل متولد گردیده، بعد از تحصیلات ابتدایی در مکتب حبیبیه جهت اكمال تحصیلات عالی به المان رفته و مدتی در رشته های مختلف آرت و رسامی تحصیل نموده، مو فغانه به وطن عودت نمود. استاد پرنسپا درسال ۱۳۱۵ بعیت معلم مکتب صنایع کابل مقرر شده و تا

معارف عز تقرر حاصل کرد. مرحوم استاد پرنسپا در ادوار وظیفه داری خود چه در وزارت معارف و چه در اطلاعات و کلتور همواره مورد تقدیر واقع شده و به اخذ مکافات نقدی نایل گردیده، چنانچه در سال ۱۳۴۴ به اخذ مدال رشتین مطلا و درسال ۱۳۳۷ به اخذ نشان درجه سوم معارف نایل گردید. مرحوم پرنسپا به زبانهای دری، پشتو، آلمانی و انگلیسی وارد بود.



پوهاند دکتور نوین و وزیر اطلاعات و کلتور و دکتور نعمت الله پژواک و زیر معارف موقعیکه اکلیل گل را به مزار مرحوم استاد پرنسپا می‌گذارند

آثار سود مند ادبی و هنری از خود باقی گذاشته است.

وفات مرحوم پرنسپا علاوه از اینکه یک ضایعه بزرگ برای اهل معارف و علاقه‌مندان هنر و کلتور محسوب میشود فقدان وی یک ضایعه بزرگ علمی نیز تلقی میگردد.

در سال ۱۳۲۲ بعیت عضو ریاست تعلیم و تربیه و در سال ۱۳۲۵ بعیت مدیر مکتب نجات و درسال ۱۳۲۹ بعیت مدیر نشرات رادیو کابل و در سال ۱۳۳۳ بصفت آمر مکتب صنایع کابل و سپس بعیت مشاور وزارت

انجیر عبدالله پرنسپا پسر استاد مرحوم از پیغام تسلیت رهبر بزرگ ما و حکومت جمهوری افغانستان ابراز سپاسگذاری نمود.

استاد عبدالغفور پرنسپا در اثر مریضی که عاید حالش گردیده بود روز ۲۵ جدی بممر ۶۶ سالگی در ناآرامی و روغتون وفات کرد.

کرد و به کالت از اهل معارف و مطبوعات کشور تائرات عمیق خود را به باز ماندگان مرحومی ابراز کرد.

بعدا دکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف و پوهاند دکتور نوین به نمایندگی از اهل معارف و مطبوعات و به پاس قدر دانی از خدمات صادقانه مرحوم استاد پرنسپا اکلیل گل

قانون ترافیک نافذ شد

قانون ترافیک بعد از تصویب مجلس عالی وزرا و منظوری رئیس دولت و صدر اعظم روز ۲۵ جدی درجریده رسمی نشر و نافذ گردید.

این قانون بمنظور نظم ترافیک و جلوگیری از هر نوع حوادث که وقوع آن متصور باشد بداخل هشت فصل و پنجاه و نه ماده تدوین شده است.

درین قانون اصطلاحات ترافیکی مانند جاده، ترافیک جاده، اشارات ترافیکی، علائم ترافیکی، واسطه نقلیه و غیره توضیح گردیده است.

همچنان درین قانون راجع بهوظایف پولیس ترافیک و قواعد سیر و حرکت وسایط نقلیه موادی پیشبینی شده است.

درین قانون رانندگی و وسایط نقلیه که فاقد لوازم و تجهیزات باشد منع قرار داده شده است.

به همین ترتیب قانون جدید ترافیک شامل مکلفیت های اشخاص درحادثات ترافیکی و احکام جزایی میباشد.

۲ میلیارد و ۷۳۴ میلیون متر مکعب گاز به اتحاد شوروی صادر گردیده است

دو میلیارد و هشتصد سی و چهار میلیون و هشتصد و نه هزار متر مکعب گاز در سال ۱۹۷۳ از شوروی به اتحاد شوروی صادر گردیده است.

انجنیر تیموری معاون پروژه استخراج و انتقال گاز به نمایندگی بخت گرفت یلان صدور گاز در سال ۱۹۷۳ متناسب با سال ۱۹۷۲ میباشد.

صدور گاز شوروی در میزان ۱۳۴۶ آغاز شده و تا ۱۰ جدی امسال چهار ده ملیارد پنجمید و پنجاه میلیون و چهار صد و بیست و پنج هزار متر مکعب گاز بخارج صادر گردیده است.

سیمینار آمران اطلاعات و کلتور افتتاح گردید



پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور سیمینار آمران اطلاعات و کلتور ولایات دایم از ظهر روز ۲۴ جدی در تالار محمود طرزی در کلوپ مطبوعات افتتاح کرد.

پوهاند نوین هنگام افتتاح سیمینار طی بیانیه ای مکلفیت های وزارت اطلاعات و کلتور و توضیح نموده راجع به نقش ارزنده مطبوعات و تقدیم اطلاعات مفید و نفع در پرتو نظام جمهوریت و همچنان راجع به مسؤولیت های اهل قلم و مطبوعات بصورت مفصل روشنی انداخت.

درین سیمینار که سه روز را دربر گرفت مطابق پروگرام راجع به مشکلات امریت های اطلاعات و کلتور برای پیشبرد مطبوعات سالم روی منافع علمی، جامعه افغانی بحث و مذاکره صورت گرفت.

قرار يك خبر دیگر:

پروگرام همکاری فرهنگی و توافقی بین دولت جمهوری افغانستان و دولت جمهوری یوگو سلاویا برای سال های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ ساعت سه بعد ازظهر دوشنبه ۲۴ جدی توسط پوهاند د و کلتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور و بناغلی سو باجیک سفیر کبیر یوگو سلاویا به امضاء رسید.

طبق این پروگرام یوگو سلاویا

پوهاند دکتور نوین موقعیکه طی بیانیه ای سیمینار آمران اطلاعات و کلتور ولایات را افتتاح مینماید.

زیرا افغانستان و یوگو سلاویا دو مملکت بی طرف بوده و در انکشاف و تعمیم سیاست فعال و مثبت بیطرفی چه در کنفرانس های دول بیطرف و چه درمحل متحد باهم همکاری نزدیک داشته اند.

سفر کبیر یوگو سلاویا از عقد این

طوری که از متن پروگرام هویدا است افغانستان و یوگو سلاویا تصمیم دارند تا همکاری متقابل متمرکز و مفید را در ساحات کلتور، اطلاعات و معارف ادامه و وسعت بخشند.

پوهاند نوین افزود این نوع همکاری بین این دو دولت يك امر طبیعی است

برای افغانستان چهار سگالی شپ داده و يك فلم هنری را بوزارت اطلاعات و کلتور اهدا خواهد نمود.

همچنان هیات انسامیل هنری بین مملکتین مبادله خواهد گردید.

پوهاند نوین بعد از امضای پروگرام گفت:

میوه خشک افغانی به ممالک ساحه خلیج و شرق میانه

صادر میگردد

صادرات میوه خشک افغانی شامل پسته، کشمش، بادام و چار مغز در آینده قریب به ممالک ساحه خلیج و شرق میانه آغاز میگردد.

شماره ۴۴

هیات افغانی که برای مطالعه بازار بای و مذاکره در باره صدور میوه و سبزیجات افغانی به ممالک ساحه خلیج و شرق میانه رفته بود عصر دیروز هنگام مراجعت به کابل ضمن اظهار این مطلب گفت: از مفکوره صدور میوه

سبزیجات در بازار های کویت، بحرین، ابوظبی، عربستان سعودی و دوحی از طرف مقامات تجارتی و تجار آفکسور هابه گرمی استقبال شده است.

رئیس هیات گفت که صادرات میوه تازه و سبزیجات نیز در فصل آن به

این ممالک صورت خواهد گرفت.

درین هیات که ریاست آنرا بناغلی سرور بیات مدیر عمومی انکشاف صادرات وزارت تجارت بعهده داشت یکمده از تجار و صادر کنندگان نیز شامل بودند.



شنبه ۲۹ جدی ۱۳۵۲ برابر ۲۶ ذیحجه الحرام مطابق ۱۹ جنوری ۱۹۷۴

مرگ استاد برشنا

استاد عبد الغفور برشنا نقاش برجسته، نویسنده و شاعر باذوق موسیقی دان و آهنگساز چیره دست دیده از جهان بخت. او دیگر در میان مانیست‌تولی هرگز او نمرده است. زیرا آثار درخشان او همچون استاد ارزشمند هنری برای همیشه باقی خواهد ماند. برشنا خدماتی که در راه پیشرفت هنر انجام داده است باو جاو دانگی میبخشد.

برشنا بحیث یک هنرمند در بین اهل هنر ودانش مقام منیع دارد. آثار برشنا در زمینه های مختلف هنری واجتماعی در رشد و تکامل هنر نفوذ و تأثیر بسیار داشته و شاگردانی زیاد را در رشته های مختلف هنری تربیه نموده است.

استاد برشنا نه تنها در داخل کشور بلکه در خارج نیز چهره سرشناسی بود و آثار هنری او در نمایشگاه های جمهوری مصر، هند، نیویارک اتحاد شوروی، ایران، بلغاریا و ترکیه مورد تأیید و قدر دانی فراوان هنرمندان خار جی قرار گرفته است.

استاد برشنا آثار زیادی در نقاشی و جود او رده و فعلا در خانه اش بیش از ۲۵۰ تابلوی نقاشی دارد که قرار است پسرش این آثار را برای استفاده هنرمندان و نقاشان بدسترس وزارت اطلاعات و کلتور بگذارد.

برشنا محقق و تاریخ نویس نیز بود و در این اواخر بالای زندگی و هنر پیرزاد نقاش معروف افغانستان کار میکرده است. کتاب مذکور که «هنر و پیرزاد» نامدار برای نشر و طبع بدسترس انجمن تاریخی گذاشته شده است.

برشنا آثار زیادی را در زمینه تاریخ و فرهنگ ازالمانی به دری بزبان شیوای ترجمه نموده است.

برشنا در راه رشد موسیقی مصدر خدمات زیاد شده و کامپوز های معروفی از او در داخل و خارج شهرت فراوان کسب نموده است.

او نمایشنامه های زیادی را به رشته تحریر در آورده و در رشد تئاتر نفوذ بسیار داشته است. استاد در همین اواخر بیاد دوران جوانی درام کمیدی بنام «شربت غیرت» نوشته است.

برشنا استاد بزرگی است که تعیین ارزش و اهمیت آثارش بسیار دشوار است. یکی از خصوصیات بارز استاد برشنا عشق و علاقه فراوان به کار و حمت بود. او در سالهای جوانی و حتی در اواخر عمر با شور و اشتیاق به کار و مطالعه میپرداخته و با پشتکار و حوصله فراخ در فرا گرفتن و اکتساب دانش میکوشیده است.

استاد برشنا هنرمند بسیار متواضع و مهربان بوده و در مراد و های شخصی اش نهایت صمیمی و خوش قلب بود.

اهل مطبوعات، دانش و هنر مرگ استاد برشنا را یک ضایعه بزرگ خوانده و فقدان همچو یک هنرمند بزرگ را که سر تاسر حیات خویش وقف خدمت در راه هنر و دانش نمود خلابی بزرگی دانسته اند.

صرف تحولات انقلابی
واقعی کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملی خویش را تحکیم
نماید و با اطمینان بیاری
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقی اقتصادی
واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

در دفتر مدیر

صبح سرد وابر آلود روز پنجشنبه هفته گذشته وقتی بدفتر آمدیم، همه خوشحال بودیم، خوشحال بودیم از اینکه در قیافه برف روی زمین پهن شده بود و هنوز هم بدشت میبارید.

منظره فرود آمدن برف از پشت پنجره ها تماشا می بود، برای اینکه پس از یکسال فرود آمدن برف از آسمان برای آدم یک نواخت نیست. و برای اینکه هر چیز تازه واقعا کیفیتی دارد. و از همه بالا تر برف این مهمان آشنا پیام آور سال نیکو و حاصلخیز است.

همکاران مجله با یکدیگر می گفتند: کاش این برف برای چند روزی ادامه پیدا کند.

... بدشت زمستان آمده ولی برف و ابر باخو دنیا ورده است.

... و حال که برف می آید بگذار تا چند روز بدون توقف ببارد.

... سال آینده حاصلاتی فراوان خواهم داشت.

و بعد هر کس مشغول کار روز مره خود میشود. تا ساعت یازده بجه هما نروزم برف بارید ولی در آخرین دقایق نزدیک یازده بجه و بیست و یک دقیقه بود که فقط

دانه های کوچک برف در فضا بنظر میخورد و بعد برفباری آرام شد و دیگر نیارید کسی از میان همکاران صدا زد. دیگر برف نمی آید!

همه متوجه شیشه ها شدند. و اینبار بصرها بنحوی دیگری آغاز یافت.

... اگر برف نیارد ... ؟

... حتما می بارد، این نمونه اش بود! آقدر ببارد که خسته شوید.

دستی این یکی بسیار امیدوار بود و طوری صحبت میکرد که گویی می خواست قناعت خودش را فراهم کند. در هر صورت خدا زبان این دقیق را نیک و مبارک کند.

تا آخرین دقایق عصر روز پنجشنبه که این صفحه زیر چاپ میرفت برف نبارید و حتی همان سطح نازک برف صبح هم از روی زمین نپدید.

امیدواریم تا روز شنبه که مجله بدسترس خوانندگان عزیز قرار میگیرد توده های از برف روی زمین پهن شده باشد.

اسلام و زندگی

ع، عبا

اساسات حقوقی زن و شوهر در نظام خانواده

بیش از يك زن در قيد نكاح و از دواج مرد باشد و درین باره ارشاد حضرت پیامبر اسلام (ص) اینست که در صورت عدم مراعات عدالت و ترجیح یکی بر دیگری، شوهر را مستحق مجازات شدید میخواند.

پیامبر بزرگوار اسلام، خود در میان همسرانش عدالت و برابری را در منتهای کمال آن در نظر میداشت و میگفت: (خداوند من است تقسیم و عدالت من در آنچه بدست من است و در آنچه اختیار آن منحصراً بدست من است و در آن دخالتی در آن ندارد و یا بعبارة دیگر در آنچه از دست من ساخته نیست، مرا مورد مواخذه قرار مده).

پنج - رعنائی زن و روان نمون او در راه حق و حقیقت و جلوگیری از نزدیک شدنش با آن محلی که چیز شو و فساد از آن متصور نیست و اکنون با مطالعه این فرمان قرآنی هیچگونه ابهام و تاریکی در زمینه باقی نمی ماند: (.... خویش را با اهل و خانواده خویش از عذاب درد ناک آتش نجات بدهید) زیرا شوهر نگهبان و سر پرست زن بوده درین راه مسوولیت بس خطری بعده دارد.

شش - شوهر باید با همسرش یک معاشرت و زندگی نیکو و پسندیده درپیش گیرد، چنانچه ارشادات متعدد قرآنی در همین مورد وارد بوده و بر قراری این رمز اساسی زندگی سعادت بخش را در میان زن و شوهر شش تاکید میفرماید.

هفت - داشتن اخلاق نیک در برابر زن زیرا خداوند (ج) حق زن را ضمن فرمان آسمانی خویش نهایت بزرگ و امانت داده است و همچنین تاکید و هوشدار حضرت پیامبر اسلام (ص) (در پاره زنان خدا را از یاد نبرد زیرا ایشان در دست شما و تحت اداره شما اند آنان را با مانت خداوند گرفته اید و به کلمه خداوند، تماس با آنها را بر خویشستن حلال و روا ساخته اید) این مطلب را بیش از زبانش روشنی می بخشد.

بقیه در صفحه ۵۹

دو - فراهم آوردن لباس و پوشاک برای زن قرآن کریم ضمن این فرمان خویش (و.... رزقین و کسوتین) بصراحت این حق زن را اثبات و تحقق می بخشد.

سه - تهیه خانه و مسکن که اثبات این حق زن بر شوهرش، در قرآن کریم ضمن این امر آسمانی: (اسکنوهن من...) واضح و مبرهن شده است.

چهار - بر قرار ساختن عدالت و مساوات نام بهام هنی در میان زنان، در صورتیکه

الف - حقوق زن: یک - تهیه نفقه زن که بایستی از طرف شوهر شش بدون کم و کاست و بدون آنکه از اسراف و افراط پیر وی نصاید، صورت گیرد و حداکثر در زمینه فراهمی نمود قرآن کریم در باره چنین تصریح مینماید: (باندازه توان و قدرت مالی خویش نفقه او خرج کنید و... خداوند بالا تر از آنچه به بنده خویش داده است، او را مورد تکلیف قرار نمیدهد).

قانون اسلامی با مراعات ظرفیت و شخصیت زن، به اراده و خواهش وی احترام قابل میشود و تمایل و رغبت او را هیچگاه فراموش نمی نماید، ازینرو به (ولی) و آنکه زن تحت اداره و سر پرستی اش قرار دارد اجازه نمیدهد موضوع ازدواج او را بتأخیر افکند و درحالیکه مردی آمده آلوده خواه، طلبکاری بوده و زمینه از هر حیث برای سر برآ ساختن اینکار مساعد و شرايط معقول نیز فراهم باشد، باز هم تعلل از خود نشان داده کار ازدواج او را به تعویق اندازد.

یگانه دلیل زنده در بنیاده این است که هر انسان از غریزه جنسی برخوردار بوده و انگیزه های طبیعی و انسانی در وی بیدار است و این حقیقت ایجاب مینماید تا راهی برای پاسخ گفتن به تقاضای این غریزه موجود باشد.

معروم ساختن زن از ازدواج، گذشته از آنکه کاری است بر خلاف ایجابات طبیعی و غریزی انسانی، همچنان برای غریز عادی ساختن صحت و مختل شدن عاطفه وی و بالاخره متضرر نمون عقل و فشار آوردن بر اعصاب او، عاملی بس مضر و قوی بحساب می آید و جز از دواج هیچ چیزی دیگر قادر نیست زن را ازین خطرات خرد کننده، نجات بخشد.

اسلام حق از دواج و صلاحیت انتخاب مردی مشخص را بعیت شوهر از حقوق ثابت و منحصر به فرد زن دانسته و در صورتیکه زن با ازدواج با کسی حاضر نشود هیچگونه صلاحیت و حتی بر اولیای امور زن نمیدهد تا او را در از دواج با شخصی که اصلاً نسبت بوی رضایتی ندارد مجبور سازد، زیرا از دواجیکه در آن محبت و عشق نباشد، فاقد همه ارزش بوده و جز بدبختی و جدایی آینده، ثمری بجا نمیزد.

حضرت ابن عباس روایت میکند که زمانی دختری که پدرش او را بدون اجازه و رضای او و بدون آنکه نسبت به شخص مورد نظر علاقه ای داشته باشد، بشوهر داده بود، از موضوع بحضور پیامبر اسلام شکایت برد، در نتیجه آنحضرت (ص) او را اختیار و صلاحیت مجرد فرمود تا اگر بخواهد دوام بدهد و اگر نخواهد عقد ازدواج را فسخ نماید.

هر يك از زن و شوهر حقوق ثابتی بر دیگر دارند، زن بر شوهر حقی دارد و شوهر نیز حق بر همسرش دارد که اینک حقوق هر کدام را حسب آنی بر میشمیریم:

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

قاری عینی

خالد بن ولید (ض)

وعثمان بن ابی طلحه که آن دو نیز جهت انقیاد به اسلام و همسایه مدینه بودند مواجه شد، آن سه تن داخل مدینه شده وارد منزل پیغمبر خدا (ص) گردیدند. چون پیغمبر خدا آنها را باین حالت دید به صاحب خویش گفت: «مکه قطعه از چکر خود را بشما فرستاده یعنی مردمان با عظمت آن بشما روا آورد.

خالد (رض) به پیغمبر اسلام پیش شد و گفت: ای پیغمبر خدا سلام باد بر تو! یقیناً شهادت میدهم که خدائی جز او نیست و اینکه تو فرستاده خدائی.

پیغمبر (ص) جواب سلام او را داده گفت: سپاس خدائی را که ترا هدایت کرد.

خالد (رض) برایش گفت: ای رسول خدا! خود میدانی که من در مقابل حق راه عناد و دشمنی را گزینم و با مشرکین در جنگ ها اشتراک نمودم، بخدا دعا کن که مرا ببخشد.

پیغمبر (ص) فرمود: اسلام گذشته را معفو می سازد. خدا با خالد بن ولید را بخشش و از تمامی موانعی که جهت قبول و نشو اسلام ایجاد نموده درگذارد.

خالد و رفقای همسرش اسلام را پذیرفتند و اصحاب به اسلام آنها خرسند شدند، در حقیقت اسلام خالد صفحه جدیدی را در اسلام گشود و منو از ایشان در راه خدا یافتند باز کرد.

جنگ های آن در اسلام: خالد از فرصتیکه باسلام گروید در تنظیم صف های مجاهدین سعی فراوان نمود در تمامی معارك اشتراک کرده پیروزی های بزرگ را نصیب جهان اسلام گردانید، جنگ های آن به دوره های سه گانه ذیل تقسیم می شود:

خالد «رض» در جاهلیت: موقف خالد «رض» پیش از گرایندش به اسلام چنین بود که با رسول خدا «ص» دروش خصمانه و دشمنانه اختیار کرده با مشرکین در جنگ هائیکه میان آنها و پیغمبر اسلام رخ داد اشتراک کرده بود چنانچه در جنگ احد جانب را ست سپاه مشرکین موقع گرفته در جنگ دیگری لوجه و شمار بزرگ کافران را در دست داشت، زمانیکه پیغمبر اسلام و یارانش جهت قضای عمره داخل مکه شده کعبه را طواف نمودند بیرون مکه بود و تاز ما نیکه حضرت پیغمبر از مکه نبرامد بدانجا مراجعه نکرد.

اسلام خالد «رض»: -

خالد بن ولید «رض» در سال هفتم هجری بدین اسلام مشرف شد خداوند همچنانیکه با اسلام آوردن حضرت عمر «رض» اسلام را قوت بخشید با اسلام خالد «رض» نیز عزت اسلام را افزود، علت اسلام وی این بود که برادرش ولید قبلاً به اسلام گرویده بود و از باقی ماندن برادرش در حال کفر خیلی اندیشه داشت، تا مه ایسکه نمایا نگر دوستداری پیغمبر اسلام بوی باشد چنین نوشت: تعجب میکند با اینکه با چنین رسالتی عقل تو و انشال تو رسالت او را قبول نمیکند، و از دوستی که باسلام آوردن خود هر چه بیشتر سعی بعمل آورد.

چون خالد (رض) نامه برادرش را خواند خداوند سینه اش را به اسلام فراخ گردانید و به مدینه جهت ملاقات پیغمبر اسلام و مسلمانان شستن سفر کرد، در عرض راه با عمر و بن عاص

يك آزمایش دیگر در الحاق دو کشور عربی

روسای جمهور تونس و لیبیا اخیراً اعلام نمود که برای الحاق کشورهای شان بایکدیگر موافقه کرده اند. این اعلامیه بعد از مذاکرات سری بین حبیب بورقیبه رئیس جمهور تونس و معمر القذافی رئیس جمهور لیبیا در جزیره تفریحی و توریستیک جربا واقع در تونس به صورت ناگهانی با اطلاع جهانیان رسانیده شد، با شنیدن این خبر يك باردیگر مردم جهان عمیقاً نه متوجه جهان عرب شدند. خبر مربوطه آن تقسیم مهمترین خبر روز از رادیو ها و وسایل نشراتی جهان پخش گردید. همچنان این موضوع نزد اکثر مردم جهان يك سلسله سوالاتی را ایجاد نمود.

چه از يك سو این آزمایش در جهان عرب مکرر صورت گرفته ولی تا امروز موفق نبوده است و هم از جانب دیگر در حالیکه سایر کشورهای عربی به فکر حل معضله بزرگ تاریخی شرق میانه میباشند و متوجه آنند که چطور اسرائیل سر زمین های عربی زارها کرده و به چه اساس خواهند توانست يك صلح عادلانه و دایمی را درین منطقه تاسیس نمایند، و هم اگر ایجاد صلح ممکن نباشد چطور از اتحاد اعراب در برابر اسرائیل توسعه طلب و آله دست استفاده خواهد شد. کوتاه اینکه در داخل امواج عمیق و شدید این گبر و دارها ازدواج جدید تونس و لیبیا اعلان گردید.

الحاق های قبلی :

با اعلان الحاق تونس و لیبیا نخستین چیزی که حلقه های خبیر را بخود معطوف میسازد همانا تجارت گذشته ایست که به نحوی از آنجا بین کشورهای عربی بعمل آمده است.

در سال ۱۹۵۸ مصر و سوریه الحاق خود را اعلام نمودند اما این الحاق به سرعت از بین رفته و خاموش گردید. همچنان در همین سال عراق واردن فدراسیونی را تشکیل دادند که این امر محض شش ماه دوام کرده و خاتمه

بپذیرفت. در سال ۱۹۶۱ باز هم

مصر، سوریه و یمن به سویه وسیع تر نسبت به گذشته به تشکیل يك کانفدراسیون پرداختند ولی این اتحادیه هم در عین سال تشکیل خود از بین رفت.

و البته بخاطر خواهید داشت که مصر مساعی خود را برای الحاق و اتحاد با کشور دیگری از کشورهای عربی متوقف نساخت. چنانچه

در سال ۱۹۶۳ پلان دیگری درین زمینه تشکیل شد که با اساس آن

بانیست مصر (به نام جمهوریست متحد عربی)، سوریه و عراق با هم

متحد می شدند اما همین پلان هم ناموفق بود.

بالاخره پلان اتحاد مصر و لیبیا

بمیان آمد و برای نخستین بار فکر

چنین اتحادیه در سال ۱۹۷۱ ایجاد

شد اما با اساس پلان مرتبه تشکیل

این اتحادیه به تدریج و در داخل

مراحل مختلف باید صورت میگرفت

و لی طوریکه هم اطلاع خواهند

داشت معمر القذافی و مردم آن کشور

دری تشکیل عجولانه این اتحادیه

بودند. اعتصابات و مارش بزرگ

مردم لیبیا بسوی قاهره برای تحقق

دادن این اتحادیه در سال ۱۹۷۲ موید

آن است که کار تشکیل اتحادیه پلان

شده بانیست تسریع می شد اما با

آنها طوریکه روزنامه نگاران گفته اند

این پلان هم در ریگستانهای شمال

افریقا مفقود الاثر گردید.

باین ترتیب آزمایشهای گذشته

بین اعراب در زمینه ایجاد يك اتحادیه

عربی در هر حال با عدم موفقیت مواجه

گردید. شاید خودخواهی هایی

بوده است که باعث ناکامی چنین

اتحادیه شده باشد و یا هم ممکن

است دست بازبهای خارج از جهان عرب مخصوصاً قوایی که آرزو نداشتند عرب بانیر و قوت در برابر دشمن مشترک خود اسرائیل و یا مداخلات خارجی دیگر عرض وجود کند باعث این عدم موفقیت ها شده باشد و یا شاید اختلافات فکری و عدم توافق شرایط اجتماعی و اقتصادی ممالک مربوط باعث آن شده باشد و امکان دارد که پلانهای اتحاد آنقدر عالمانه و آفاقی تنظیم نمی شد و یا برای ایجاد چنین پلانها از عجله و سرعت کار گرفته می شد و بنهائ به ناکامی آن میانجامید.

تجربه تونس و لیبیا :

گرچه موضوع اتحادیه و الحاق جهان در سالهای اخیر حداقل يك سابقه ۱۵ ساله دارد و بورقیبه و

قذافی هر دو شاهد همه این اوضاع

بودند. اما طوریکه ملاحظه میشود

اعلامیه اتحاد آنان همه غالباً وقت

زیادی را در بر نگرفته و عجولانه

اعلام گردید، و علت این اعلان را از

درنگ باید مطالعه نمود. نخست

از جانب قذافی و آرزوهای سرکوب

شده وی مبنی بر اتحاد با مصر و هم

عدم مشوره سادات با قذافی راجع

به شروع جنگ ماه اکتوبر سال

گذشته عیسوی.

طوریکه قبلاً گفته شد قذافی آرزو

داشت که تشکیل اتحادیه بین

جمهوریت عربی مصر و لیبیا هرچه

زودتر تحقق پذیرد چنانچه وقتی

سایر پیش آمد هادر زمینه کارگر

نیفتاد مارش بزرگی تنظیم شد که

بر مصر فشار آورد تا اتحاد را امضا

نماید. اما برخلاف پلان مارش کنندگان

لیبیایی که میخواستند به قاهره

برسند از طرف قوای مصری متوقف

گردیدند.

در نتیجه این امر قذافی نتوانست

اتحادیه را به سرانجام برساند و

این امر باعث شد که قذافی به

ساخته شدند و برای شان اجازه داده نشد به قاهره برسند و این امر خود مقامات لیبیایی را متاثر ساخت. همچنان معمر القذافی بحیث رهبر يك حکومت انقلابی و بحیث يك عرب و مسلمان شاید غالباً این آرزو را داشت که مخصوصاً مصر از هر نوع پلان و حرکت خود در برابر اسرائیل اورا جست اما به جنگ ماه میزان سادات و اسد بدون مشوره با قذافی پرداختند و این عامل دیگری بود که باعث تاثیر قذافی گردد بنابراین وی در پی ایجاد اتحادیه ای با تونس افتید.

از جانب دیگر بورقیبه در مسایل اعراب مخصوصاً معضله اسرائیل و اعراب با صلاح روزنامه نگاران عربی و شاید هم خودش راه لبرالستی را دنبال میکند یعنی طریقه ای که به

هیچوجه مورد نظر اعراب نبوده و به

آن اعتباری قابل نیستند. مثلاً در

حالی که می بینیم سلاح نفت بحیث

مهمترین سلاح در جنگ اخیر کاربرد

و مردم جهان اعم از مخالف و موافق

آن به این قوت و نیرو اعتراف کردند

اما بر رقیبه باری این امر را بزبان خود

عربها هم تلقی کرده و نشان داد

که با آن موافق نبود. همچنان کنار

آمدن با اسرائیل را چه در گذشته و

چه فعلاً تایید و سفارش میکند. این

نوع طرز پیش آمد و فکر تا حد زیاد

بورقیبه را از جهان اعراب منزوی

ساخته بود. بناء پیشنهاد قذافی

مبنی بر اتحاد تونس و لیبیا شاید

به بهترین نحو مورد قبول بورقیبه

واقع شده باشد چه بدین طریق شاید

بتواند رهبری را مخصوصاً در بین

کشورهای عربی شمال افریقا

کمایی کند. چنانچه وقتی تصمیم

خود را مبنی بر اتحاد اعلام نمودند

ابراز امیدواری شد که الجزایر و

موریتانیا هم به آن به پیوند نند.

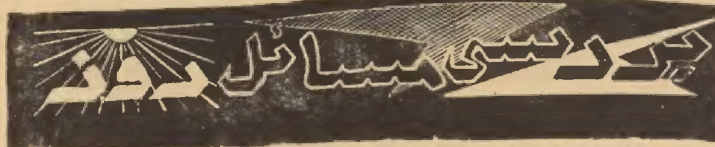
بعد از روز اول :

به تعقیب اعلام الحاق لیبیا و

تونس مصر از آن به نیکویی استقبال

کرد اما الجزایر آنرا بباد انتقاد قرار

بقیه در صفحه ۶۱



تذقیق از: ح. ع. شرعی

اوطی این مدت بساختن رصد خانه ای در اصفهان مصروف گردید و در سالهای آخر به نسبت کمترش جنگهای ملوک الطوائفی و به نسبت سهم فتنی که در جریان حیات اجتماعی و سیاسی میگردت تاگزیر شد در شهرهای اصفهان، ری و همدان آواره گردد. تا اینکه در ۱۸ جون سال ۱۰۳۷ میلادی در شهر همدان بهر ۵۷ سالگی زندگی را بدرود گفت. زندگی این سینا از خلال ترجمه حالی که خودش نوشته و نیز از خلال نوشته های شاگردش ابوعبید جوزجانی بخوبی میتوان آشنا شد.

فرهنگ کهن شرق، دانش و فلسفه یونان باستان و یونان و یونان که مردمان آسیا در آن زمان بظواهر آزادی خود به پیش میبردند در شکل پیش علمی و فلسفی این سینا نقش مولری داشته است، مخصوصا تأثیری که آندونفکر بزرگ شرق ابونصر فارابی در این زمینه داشته، توسط خودی ذکر میگردد. این سینا در ترجمه حال خود این را که یک تعداد رساله های فارابی چون «مقاصد مابعد الطبیعه» و «نصوص الحکم» را بدقت و اهتمام خاصی خوانده و از آنها وسیعا استفاده کرده است، مؤکداً اظهار میدارد.

میراث علمی این سینا: این سینا در اواخر ایش از ۲۸۰ اثر است که از جمله آنها بیش از چهل اثر درباره طب، در حدود ۳۰ رساله درباره علوم طبیعی، ۳ رساله درباره موسیقی، ۱۸۵ رساله درباره فلسفه، منطق، پسیکولوژی، تئولوژی (الهیات)، اخلاق و مسائل اجتماعی، سیاسی میباشد. اما



ابوعلی بن سینا فرزند نامور بلخ یکی از اندیشمندان عالمگامی است که دانش و فرهنگ شرق را در شرایط قرون وسطای در نزدین صفت مدنیت جهانی قرار داد و سهم بزرگی درین راه از خود بجای گذاشت. این سینا که در اروپا بنام او سینا مشهور است، در قطار متفکرین چون ابونصر فارابی، ابوریحان بیرونی، ابومعشر بلخی، اهریام و الخو زمی در ردیف اول قرار میگردد. او دانشمندی انسیکلو پیدیست، طبیعی بزرگ، فیلسوفی زرف اندیش، ریاضی دانی چیره دست، هشت ششاس دقیق، موسیقی شناس داهر و در عین زمان عالمی ورزیده طب، فیزیات، فیلو لوج نویسنده و شاعر توانا بود.

این سینا در دهه صفر سال ۳۷۰ (اگست ۹۸۰) در یک دهکده نزدیک بخارا نام «افشنه» از پدری بلخی الاصل بنام عبدالله و مادری به نام ستاره بانوزاده شد. در سال ۹۸۶ عامله اش از دهکده، به بخارا آمدند و این سینا از همان آوان به تحصیل دانش علاقمند گردید. و دوران کودکی و جوانی این سینا مصداق «آترین سالهای حکمرانی سامانیان مخصوصا حکمرانی نوح بن منصور سامانی (۹۷۶-۹۹۷) بود. در آن روزگار در اثر مبارزات طولانی مردمان آسیا و بخصوص در نتیجه یکبارهایی که بر سرگردگی ابومسلم خراسانی حارس سربو و متعین با مقابل عباسیان صورت گرفت، در آسیای میانه نخستین دولت ملوک الطوائفی دولت سامانیان بوجود آمده بود. طرح این دولت مدت بسیار طولانی ناپدید

طیب و فیلسوف بزرگ

ابوعلی بن سینا

(۹۸۰-۱۰۳۷ م)

ابوریحان بیرونی، ابن مسکویه، ابوسهل متسفانه از آنچه آثار ارزنده فقط نزدیک به ۱۶۰ آن به مانسیده و عده زیاد آن هنگام آوارگی و مسافرتها پیهم او و در جریان جنگهای ملوک الطوائفی و دیگر مصائب و رویداد های فلا کتباو دستخوش حوادث و ناویدی گردیده است.

در اکثر منابع چهره این سینایی از هر چیز، بعین یک طیب نشان داده میشود و حال آنکه طبابت فقط یکی از ساحات علمی مهم او بشمار میروند. همزمان با آن این سینا فیلسوفی است بزرگ که مسائل فلسفی در زمره میراث علمی او موقع خاص وارزنده ای دارد و از همین رهگذار او در شرق بنام «حکیم» که افاده کننده معنی فیلسوف و طیب میباشد و نیز با لقبی احترام آمیز تر از آن یعنی «شیخ الرئیس» یاد کرده اند.

این سینا قسمت اساسی آثار خود را بزبان عربی و بعضا بزبان دری نوشته است. اثر بزرگ او «کتاب الشفاء» در ۱۸ جلد تالیف گردیده و میتوان آنرا اثر المعارف مهم فلسفی نامید. این کتاب از نظر محتوای خود مشتمل بر چهار بخش بزرگ: منطق، فزیک، ریاضی و متافزیک، میباشد. بخش های جداگانه این اثر بزبان لاتین و دیگر زبانهای اروپایی و شرقی ترجمه گردیده است.

بقیه در صفحه ۵۸

(۱) «ابن سینا» میکند و کتب علمی معروفی چون «کتاب القانون فی الطب»، «کتاب الشفاء» و رساله «کتاب النجاة»، «کتاب الانصاف» و رساله های درباره حساب، هیت، نباتات و حیوانات و منطق و فقه فلسفی «حی بن یزید» محصول این دوره اند.

اسیعی، ابوالخیر خمار و ابونصر عراق بودند و آشنایی یافت، اما چندی بعد در اثر مخالفت دربار فزیه که ساحه نفوذ خود را طور روز افزون گسترش میداد، به مهاجرت مجبور شد و از طریق شهرهای ابیورد، طوس و نیشابور به جرجان رفت و در سرای قابوس بن دشمنگر بصفه طیب معروف پذیرفته شد و با شاکرد معروف خود ابوعبید جوزجانی آشنا گردید. این سینا از سال ۱۰۱۹ تا ۱۰۲۱ در همدان بعین وزیر کار کرد، اما به نسبت عدم سازش با حکمران آنجا مدت چهار ماه زندانی گردید و در سال ۱۰۲۳ به اصفهان پناه برد.

این سینا بعد از آن زندگی خود را و فلسف تالیفات او علمی میکند و کتب علمی معروفی چون «کتاب القانون فی الطب»، «کتاب الشفاء» و رساله «کتاب النجاة»، «کتاب الانصاف» و رساله های درباره حساب، هیت، نباتات و حیوانات و منطق و فقه فلسفی «حی بن یزید» محصول این دوره اند.

چانه فراگرد. بدون توجه به صفر سن زیر نظر ابو عبدالله ناتلی به تحصیل فلسفه و تحت نظر حسن بن نوح القدری بتحصیل علوم طبیعی پرداخت و تدریجا به کار طبابت آغاز کرد.

این سینا همزمان با آموختن آثار متفکرین بزرگ شرق، میراث علمی و فلسفی یونان باستان مخصوصا آثار ارسطو، اقلیدس،

بطلمیوس، جالینوس، بقراط، فیناغورث، پورفیریوس و دیگران را نیز بدقت و پیگیری تمام مورد مطالعه قرار داد و هنوز در سن ۱۶-۱۷ سالگی قرار داشت که بصفه حکیم طیب با استعدادی شناخته شد.

این سینا در سال ۱۰۰۰ پس از سقوط دولت سامانیان توسط قراخانیان، به خوارزم که یکی از گاوتهای مهم تمدن شرق بود روی آورد و در حلقه علمی علی بن مامون که از بزرگترین دانشمندان آن وقت متشکل بود و حیثیت اکادمی آن زمان را داشت، شامل گردید و با دانشمندان ورزیده ای نظیر

و آندیم در طول موجودیت آن، دانش، هنر و ادبیات نسبتا رونق یافتند. در مرکز دولت (بخارا) دانشمندان ورزیده ای که به طب، فلسفه، منطق، ادبیات، حقوق، فزیک و تاریخ اشتغال داشتند و شاعرانی که بزبان های عربی و دری شعر میسرودند، گرد آمده بودند و دولت جوان میکوشید بقدر توان برای رشد تمام ساحات دانش و هنر زمینه مساعد بوجود آورد.

در چنین شرایطی، این سینا که از استعداد شگوفان، حافظه ای قوی، ذهن تند و گامی سرشار بهره مند بود، بهر گرفتن علوم و متداول وقت آغاز نمود و هنوز در سال ۱۰۱۰ که سراسر قرائن را با فکله سپرد و در سن ۱۰-۱۳ سالگی بتحصیل مبادی ریاضی، منطق، فقه و فلسفه پرداخت.

در آن روزگار نسبت به علوم طبیعی نوعی تعصب وجود داشت، اما این سینا از ناحیه پدر خود (عبدالله) که میگرفت منسوب به فرقه اسمعیلیان بود. درین مورد هیچگونه محدودیتی احساس نمیکرد و این مایه آن شد تا در راه فراگیری تمام رشته های علوم آزادانه مام نهد.

مباحثاتی که در فایده دانشمندان پیرامون مسائل مذهبی روی میداد در علاقمندی بیشتر او به تحصیل دانش و تشکل تصورات علمی او تأثیر مثبت داشت. او آثار علمی هند باستان را نیز آموخت و کوشید آنها را همه

هرگ استاد برشتا

هنرمند بزرگ کشور

«من آرزو دارم برای نسل آینده یکی

تصویر ساده که عاری از مبالغه رنگ و خط باشد بجا بگذارم»

سه شنبه شب بود که دیگر دکتور نتوانست کاری بکند، قلب برشتا، استاد عبدا لغفور برشتا از حرکت باز ماند و پس از ۶۶ سال جنبش و تلاش، دیگر نه حرکتی کرد و نه جنبشی و نه تب و تلاشی. با از کار افتادن این يك مشتم گوشت، مژه

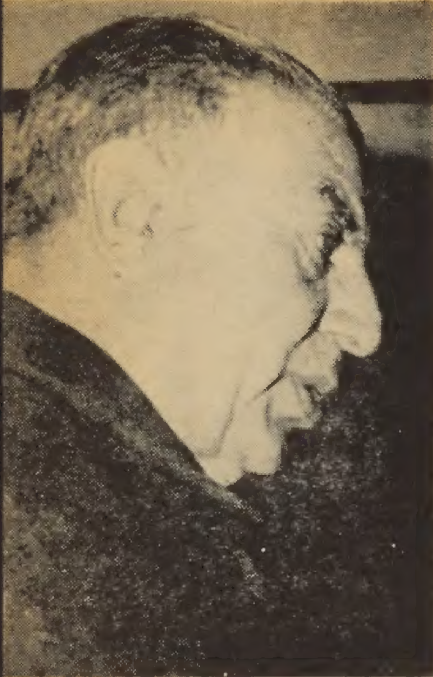
های استاد روی هم افتاد و بدنش بی حرکت شد. آنوقت بود که باز ماند گانش ناگهانی در یافتند که برشتا پیوندش را با آنها گسست و دنیایش را باد نیای آنها جدا کرد. وساعت هابعد دوستان و آشنایان

و نویسندگان و نقاشان کشور نیز دریافتند که این استاد گرانمایه از

جمع آنها گام بیرون نهاده است. برشتا پس از این نه شعری زه زمه خواهد کرد و نه نوشته ای بر جای خواهد گزارد و نه نقشی روی کاغذ خواهد آورد.

استاد برشتا تحصیلات مقدماتیش را در مکتب حبیبیه به پایان رساند و بعد رهسپار آلمان گردید تا در آنجا در یکی از پیشرفته ترین کشورهای اروپایی طب بخواند و طبیب شود. اما وقتی برشتا وارد آلمان میگردد، متوجه میشود که او برای طبابت ساخته نشده است و نمیتواند در رشته طب تحصیل کند. چرا؟ بخاطر اینکه روح خلاق و زیبا پسند او چیز دیگری میخواهد، میخواهد که در زیبایی ها گم شود و آنچه را که از این زیبایی ها دریابد احساس میکند،





حالا که استاد در بین مانیت و چشم
از جهان بسته است خلای وجود او
بخوبی آشکار است؛ آشکار است
که جامعه هنری ما استاد چیره دست
و شناخته شده ای را از دست داده
است؛ استادی که جز سربانندی وطن
و مردم و طمش رانمی خواست



بصورت هنری عرضه کند. بهمین
جهت او اکادمی هنرهای زیبای
برلین را بر میگزیند و به فرا گرفتن
هنر نقاشی می پردازد و از برلین
به میونخ و لیزیک میرود و دنبال
رشته بر گزیده تحصیلش را میگیرد
و موفقیت هایی کمایی میکند و وقتی
هم وطن بر میگردد کارش را آنقدر
دنبال میکند تا نقاش چیره دستی
میشود و برای هنر و مکتب هنری
خودش شاگردانی میابد.

و ایستگی های استاد بر شناختن
های هنری تنها به نقاشی خلاصه
نمیشود و شاید از نظر خودش
نمی تواند، آنچه را که احساس میکند
و آنچه را که میخواهد بگوید، فقط
با رنگها و نقش ها بیان کند. دست
بکار شعر و شاعری و نو بسندگی
و حتی هیکل تراشی و آهنگ سازی
میشود و در هر کدام بنابه روش و

برداشت و جهان بینی و سبک مخصوص
خودش به کامیابی هایی میرسد
و شهرت او از محدوده کارهای نقاشی
فراتر میرود و در شاخه های نوین
و آهنگ سازی نیز نام و نشانی می
یابد. و بعد از این است که استاد
برشنا دیگر يك نقاش نیست بلکه
شاعر و نو یسنده و آهنگ ساز و دیگر
تراش هم هست.

اما با همه اینها، استاد بر شناختن
نقاشی استاد است و در نقاشی است
که نام آوری فراوان دارد و آثار ارزنده
و بسیاری در نقاشی بوجود آورده
است و استاد گرانمایه برای شاگردان
این رشته بوده است.

استاد برشنا در طول زندگی هنری
خود توانسته است، نمایشگاه هایی
در جمهوریت عربی مصر، هند،
نیویارک، اتحاد شوروی، ایران،
بلغاریا و ترکیه برپا دارد و در معرفی
افغانستان و مردم افغانستان نقش
ارزنده داشته باشد.

حالا که استاد در بین مانیت و چشم
از جهان بسته است، خلای وجود
او خوب آشکار است، آشکار
است که جامعه هنری ما، استاد
چیره دست و شناخته شده ای را از
دست داده است، استادی که جز
سربانندی وطن و مردم و طمش را
نمیخواست و در مورد کارش پیوسته
میگفت:

«من آرزو دارم برای نسل آینده
يك تصویر ساده که غازی از مبالغه
رنگ و خط نباشد بجا بگذارم».
این یادآوری مختصر برای استاد
برشنا و کارهای او کافی نیست
هفته آینده راپور مفصلی در مورد او
خواهیم داشت.

یت با میان: اثر برشنا



روای قبایل پاپوا با آرایش کاملاً جدید - شش‌س طرف راست سو ماره رئیس و در اعظم جزیره می باشد.

قرن بیستم و عصر حجر

مترجم سن. ع

پاپوا و نیو گینی آزاد شدند - تصادف قبایلی این دو بیکهزار میرسد *

که در شصه جزیره امرار حیات میکنند. و بایستی در کشور جدید التامیس نیوگینی بسر ببرند. این جزیره نشینان عصر سنگ که هنوز هم در دوره وحشت زندگی میکنند ازین انکشاف تازه بیم دارند و می ترسند چون بومیان اصلی امریکا قربانی مدنیت شدند و نسل شان بعد از چند سال کاملاً منقرض گردد. مقاله ذیل که از مجله دی ساید ترجمه شده روشنی کافی به این حقایق می اندازد.

مانند تاریخ اعلام آزادی شان اند کسی بتأخیر ببقدر این مردم از عواقب این آزادی میسر صند چونکه حکومت استرالیا در طی این مدت نتوانست مردم آنجا را بصرای اداره یک کشور مستقل آماده سازد. از همین لحاظ است که قبایل پاپوا مالیتری و نیکرو توس خوش نیستند بیرو کشور کینه جدید که برندهای روی زمین آبی ترمیم شده است به اهتزاز در آید. سوال مهمی که جلو مردم فهمیده آنان ظهور میکند این است که آیا میتوانند مانند یار لمان بر نایب پارلمانی داشته باشند و آیا میتوان پیشرفت قسرن بیست زامورد استفاده قرار داد در حالیکه مردم آن هنوز در دور عصر حجر زندگی و در محیط کوچک زندگی خویش احساس آرامش

واقعا عجیب و غریب شایع است زیرا فقط در فاصله چند کیلو متر واتهم در داخل یک جزیره دو مدنیت مختلف وجود دارد یکی مدنیت کمپو ترها است و مدنیت دوم مربوط عصر حجر. و جالب تر اینکه یکی از احوال دیگر اطلاعات ندارند در پایتخت این کشور تازه به استقلال رسیده آسمان خراشها را چشمها را خیره میکند ولی مردم داخل جزیره حتی نمیدانند بایسکل چگونه راه ببرند. در جلو عمارت پارلمان یک نماینده حکایت می کرد که از مدنیت گوشت انسان را تناول نکرده ولی هنوز هم احساس میکند صحتش خوب است.

حقیقت این است که موجی از عصر جدید در پسمانده ترین منطقه روی زمین به رکت افتاده و این عبارت از تاسیس کینه جدید در اقلیم حاره بحر الکا هلم می باشد. سه ربع مردم این جزایر هنوز در عصر حجر قرار دارند و ربع چارم با تحول به عصر جدید در باستانه نابودی نزدیک میشوند. و فراوانست در ماه دسمبر اداره امور سی زمین شانرا خودشان بدست بگیرند و سال آینده کاملاً به استقلال سیاسی خود نایل گردند. تا ایندم البته جزو مسممرات استرالیا بشمار می رفتند.

مردم کینه جدید کی حتی تا کنون این یک هزار قبیله ساکن شصه جزیره صاحب یک علامت مشترک نشده اند و نمیدانند تفاوت بین آزادی و انتقال اداره ذریعه خود آنان تا کدام اندازه همیشا شد این انکشافات را با احساس آمیخته باشند و تردید میگردند. مردم قبیله پاپوای کینه جدید موقف سایر مستحرات را در جهان ندارند. بجای اینکه برای حصول آزادی سعی و تلاش بعمل آرند و بجای این که برای آزادی مبارزه برخیزند برعکس اصرار دارند بر همین و تیره باقی



نقشه نیو گینی که موقعیت جزیره را در میان جزایر ابریان غربی و استرالیا را بخوبی نشان میدهد.

خواهد گردید. (البته خوانندگان محترم زودتر فاجعه جدایی گزافا را در تریه چومبی بخاطر دارند که سالها مملکت کانگورا که حالا بنام ناپیری یاد میشود در خاک و خون کشید) حقیقت این است که سالها غم انگیز و آندهنک بند از حصول استقلال کشورهای آسیایی و افریقایی نصیب مردم پاپواییز خواهد گردید.

آنچه بعد ازین سر زمین رخ بدهد همین حالا آنرا حس میکنند زیرا احداث یک میدان هوایی در اعماق جنگلها برای بهره برداری معادن و تاسیس دستگاه های اره کشی و قارم های بزرگ زراعتی که کمپنیا برای استفاده خود شان روی دست گرفته اند آرامش و سکون مردم آن نواحی را برهم زده است. همچنان ساختمان اینجا بی جامه با پورا که بر پرنسپ همه یکسان و مساوی (بودمختل کرده است. از جنبی بیمارای های مناطق حاره را به آنان از میان آورد و آهسته آهسته بروی نسبت و نور کلوز انکشاف کرد مرض سفلیس بصورت اپیدمی می توسعه اختیار نمود.

در حالیکه مقهور انکشاف عظیم اقتصاد گردیده بودند مظاهر مادی ایشان را بسوی سواحل سوق داد و در نتیجه در پیغو لهای گردیدند. توام با نفوذ مفکوره مادی بر سبی آنان را مشغول ساخت زیرا آنان مانند همه قبایل جنوب بحرا لکامل پیش خود فیصله کرده اند که آدمی به (دو بقیه تقسیم شده یکی سپید و دو می سیاه. چون سپیدها با برادر سیاه خود از راه منافقت و ترویر پیش آمده اند لکن سیاهان نیست به سپید یومستان محرومتر و عقب مانده تر باقی مانده اند. ذخایر قیمت بها که اکنون ذریعه ایاره ویا کشتی بخارج نقل داده میشود به ذهن

آنان می رسد و به اجداد سپید پوستان می باشد و لهذا باید راز این تملک ثروت عظیم را بدست آورد تا خودشان شخصاً به این منابع بزرگ دسترس پیدا کنند. ازین لحاظ محل شکست نیست که طبیعت و وسایل در مقابل آنان مقام و منزلت بزرگی دارند. هر چند که کینه جدید در قرن شانزده کشف دارد و حتی اکثر بومیان مردم قریه همسا به شان ویا عاموز حوزه خود را بشمول سپید پوستان ندیده اند.

نخستین باری که مردم نیو گینی کشف شدند در سال ۱۵۱۲ از طرف دو تن پرنیکا لی نام های آنتونیو اربو و فرانسسکو بود. در سال ۱۵۲۷ و ۱۵۲۸ افسری دوق جورج در حالیکه به استقامت جزیره را معلوم ادویه طماسب کرد و یود باین جزیره بر خورد نمود و آنرا

ژنون

گینه جدید، سرزمین گداز سرشار از معادن

مس، طلا و نفت است

مردم گینه به این انکشاف

باشک و تر دیدسی نگرند



کلاه خود از گل و تیر از سنگ مجموع اسلحه و تجهیزات بومیان جزیره را تشکیل میدهد.

لامه هده هزار نفی وورا بول یازده هزار زن و میدا نگ هم بیش از نه هزار جمعیت ندارد.

اکثریت نفوس آنان بصورت متراکم در آباد پهای محدود و مختصر که اراضی زراعتی آن وجود دارد و ریه های شان میتواند علوفه پیدا کند بسر میرند. اتفاق این با نگاه ها معمولاً به ننگای منتهی میگردد که عبور از آن دشوار و برای هریک نه ای غیر قابل نفوذ است. خوشبینی برای اینکه جمعیت موصوف را برای نام مشترک و لسان مشترک گردند فعلاً بعید بنظر میرسد.

بنام پایوا گذاشت و اما قسمت غربی جزیره که امروز جز و اندو نیز یا میباشد و بنام ایر یان غربی موسوم است یکتا از کاشفان بنام یورگوا ایرنیس مربوط به اسپانیا کشف و آنرا به نیو گینی موسوم ساخت و این بدان جهت که با سر زمین گینه واقع غرب افریقا اشتباه شده بود.

بالاخره انگلیسها در سال ۱۸۸۴ قسمت جنوب شرقی جزیره را کشف و در آنجا مرکز تحت الحما یکی خود را قایم کردند. در آغاز جنگ جهانی اول استرالیا با عدم بیمیلی اداره نیو گینی آلمانی را رد ست گرفتند و در سال ۱۹۲۱ رسماً تحت حما به استرالیا اعلام شد و دارا پی آلمانها به مهاجرین جنگ جهانی به فروش رفت. به این ترتیب مهاجرین بیگانه در آنجا موقعیت حاکمه را اشغال کردند که امروز نیز تعداد شان به پنجاه هزار تن بالغ میگردد که هر چند دو فیصد مجموع نفوس آن منطقه را تشکیل میدهند معبداً کنتسول تمام ساحات زندگی را از پولیس گرفته تساجارت در دست دارند. در حالیکه چینیهسا تجارت کوچک را پیش میرند در سال ۱۹۴۲ بالاخره جایا نیپا جزایر مذکور را اشغال کردند و در سال ۱۹۴۹ کنترل پایوا و نیوگینی به استرالیا واگذار شد به عنوان اینکه سر زمین مذکور را به هر حله ترقی و پیشرفت عصر حاضر برسانند ولی حکومت استرالیا به تمهیدات خود هرگز وفا نکرد و آنان را بهمان شکل و موقعیت اجتماعی سابق گذاشت و اینک حالا که موقع آزادی کامل آن مردم فرا رسیده این اعمال و فرو گذاشت خویش معلوم

طفا نمیتوان مسئولیت تمام این بد بختی

ها را به عهده حکومت استرالیا انداخت بلکه طبیعت نیز با این مردم سر مهر و الفت نداشته است. گینه جدید بعد از گر یلفند

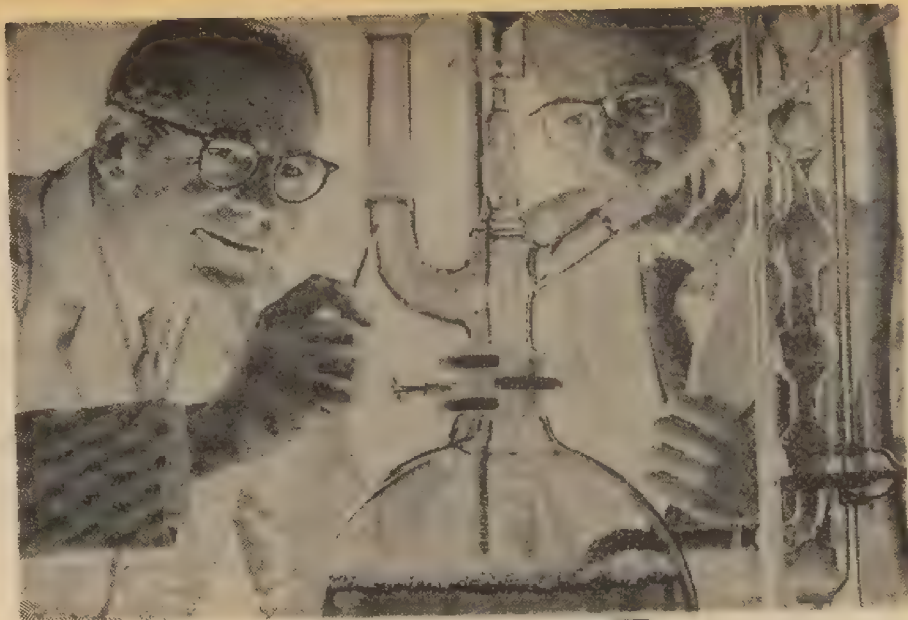
در مین جزیره جهان است و هشتاد هزار کیلو متر مربع مساحت آن می آید ولی در تمام این ساحه بزرگ دوا نیم میلیون تن زندگی میکنند شهر های وجود ندارد حتی پایتخت آن بنام پورت مور زمینی شصت هزار جمعیت دارد و شهر های به اصطلاح بزرگ دیگر آن از قبیل



بو میان عصر اتوم مانند اجداد شان همچنان از تیرو کمان استفاده میکنند

مټانه کښې تونږې او پکښې راغو نږېږي او کله چه مټانه چ که شې به جدار باندې پې فشار راو پې اوسې احساسې چې بايد هغه تخليه کړې دادرارو رنگ زېږوالې ته ورته دې او البته کله پې رنگ زيات اوکله لږوې. مگر که چيرې درنگ بدلون پې زيات او رنگ پې اوبښتې وې ، بايد سمدستي ډاکټر ته مراجعه و شې . دادرار اندا زه په خپلې وېشت ساعته کښې دوه او يونيمليټرو ترمنځه چه زيات عوامل کولای شي اندازه پې واپوږي اوددغې ازموينې له مخې ډاکټر کولای شي دپښتورگي وضع رو ښانه کړي .

بله ازموينه چه دپښتورگي دسلامتې او پاپه هغو کښې دکومې ناروغې دا احتمال په باره کښې کيږي په ادرارو کښې دالېو مين داندازي



پښتورگي دانسان په بدن کښې ديوې حساسې تصفيه خانې حيثيت لري

ټاکل دي . په طبيعي ادرار کښې له ډيرې لږې اندازې نه پرته، البو مين نشته اولکه چه پخوا وويل شو دوينو په تصفيه کښې البو مين په وينو کښې پاتې کيږي، نو له دې امله په ادرارو کښې دالبو مين مو جوديت دپښتورگي دناروغې دليل کيدای شي .

دادرارو ازموينه دسلو لو او مکرويو دمو جوديت له پلوه،کله کله دډاکټر له خوا توصيه کيږي. په طبيعي ادرارو کښې مکروب او سره اوسپين گلبول نشته حال دا چه په ادرارو کښې دمکرو بو او کثافاتو مو جوديت دادرارې دستگامدعفونت نښه ده .

دپښتورگي په ناروغيو کې دوينو ازموينه هم ضروري ده، داځکه چه په دغسې يو حالت کښې دوينو دښورې اندازه له طبيعي حد څخه زياتيږي طبيعي اندازه پې په يوه ليتروينه کښې له ۱۵ څخه تر ۳۵ سانتي گرامو پورې ده . البته ځينې

اوپوه ترشحي نل څخه جوړ شويدي چه دا درار لار ته ختميږي. په دغو لږو کښې تصفيه عملي کيږي په دې ډول چه دوينو غټ مو ليکولونه لکه پروټين، سره گلبول اوسپين گلبول چه د وينو جوړولو د پاره ضروري دي، پاتې کيږي مگر په هغه کښې اوبه او محلول مواد لکه مالګه او قند دعروقو له جدار څخه تيرشوي اونلونو ته ننوزي په نلونو کښې دننه بيا ددو هم ځل دپاره دجذب عمليه اجرا کيږي اوپه دې ډول په سلو کښې ۹۹ اوبه او تقريباً ټول سوډيم، کلور او قند اوبه سلو کښې ۷۰ پورې ښوړه بيرته وينو ته جذبېږي او پاتې برخه پې په ادرار تبديليږي . دغه ټول عمليات ددې سبب کيږي چه وينه له اضافي او زهرې موادو څخه پاکه شي په دې ډول دوينو تر کيې هميشه په هغه ثابته اندازه کښې چه دانسان دژوند دپاره لازمه ده ، پاتې کيږي . ادرار له مخصوصو لارو څخه په

دپښتورگودبره چه شي ده اوو لي منځ ته راځي؟ پښتورگي ولي په پريزي اوددغه په سوب علت څه دي؟ څه وکړو چه خپلې پښتورگي روغي رمټې وساتو اود بدن دغه عجيبه تصفيه خانه خو ندې وساتو؟

آياپو ميږي چه دنړۍ ډيره حساسه اوعجيبه تصفيه خانه ستاسې پخپل بدن کښې ايښودل شويده . دتصفيي دغه دحيرت وړه دستگاه چه هره ورځ ۱۷۲۸ ليتره وينه تصفيه کوي اوهغه داضافي اوزهرې موادو له شره خلاصوي، پښتورگي نومېږي ښايي دغه رقم زمونږ په نظر زيات راشي . خودا يو حقيقت دي، ځکه چه پښتورگي دهغو وينو په دريمه اويایو په څلورمه برخه چه له زړه څخه راوړي، رااخلي اوبه دي ډول په مره د قيقه کښې ۱۲۰۰ سانتي متر مکعبه وينه ښوړ گوته ننوزي.

پښتورگي دوه دي اود لو بيا غوندي شکل لري او اوږد والي پې لهو لس سانتي مترو څخه زيات نه دي اود ستون فقرات په دواړو خواو کښې پراته دي . دښې خواپښتورگي دکښې خواپه نسبت قيت واقع شويدي. هر پښتورگي دتصفيي دستگاه له يو مليون واحدو څخه جوړ شو يدي چه هرواحد دنفرون په نامه ياديږي په دغه وېد واحدو نو کښې وينه تصفيه کيږي او زياتي مواد پې دادرار په شکل له ټاکلو لارو څخه دفع کيږي . هر نفرون له يوه شرياني لړودوينښته درگونو

نوری مختلفی از موینی هم شسته چه دانه بی له یادو نی خخه دهه کوو. له پښتور گو خخه عکاسی رادیو گرافی دپښتور گهی دنارو غیو دتشخیص سزه مرسته کوی اودډیری «سینو سکو پی» په وسیله دمنانی کتنه دهغی دنارو غیو دتشخیصو لو او په ادرارو کښی دوینو دمو چودیت دعلت درو ښا نه کولو دپاره ډیره ار زښتنا که طریقه ده او داهغه نل دی چه یو خراغ پکی اینسودل شوی او په مستقیمه تو گه مثنای ته تنو زی .

دپښتور گو پې سوب څه شی دی؟

مونږ دغه جمله پېړنو او ډیر ځله مو اوريدلی ده. په ۱۸۳۶ کال کی ریچارد برایت نومی، انگلیسی ډاکتر له لس کلنی څیړنی څخه وروسته په دی وپو هید چه په دغی نارو غی کښی دعفونت نقش له یاده نشو ایستلای مگر په خواشینۍ سره پایدا عتراف وشی چه دهغی دتداوی توان نشته او کله کوم ناروغ بی هم له سره خلا صیږی، ددغه ښه والی کیفیت ور ته څرگند نه دی . نن ورځ هم څه دپاسه دیوی پپړی له تیر یدو وروسته مونږ هم دهماغی جملی پیاو یلو ته مجبور یو دپښتور گو پې سوب زیاتره له عفونی ناروغیو څخه دوی یا څلور هفتی وروسته څرگند یری اوداهغه موقع ده چه داصلی نارو غی ښه نه وی پاتی شوی . له زیاتو څیړنو څخه څرگنده شو یده چه مکروب په مستقیمه تو گه دپښتور گو په پېسوب کښی برخه نلری . باید وویل شی له دی امله چه مکروب یو خارجی جسم دی ، بدن دهغه په مقابل کښی انتی کیور ایجادوی . نوځکه عفوننتو نه دپښتور گو په پېسوب کښی غیر مستقیمه پر څه لوبوی . دغه ناروغی ددغو نارو غیو لکه دستونی ددرد او پېسوب نه دوه یادری هفتی وروسته پیدا کیږی .

دنارو غی شروع کله کله ناڅاپی وی. دتبی سر خوږی پې اشتها بی خوابدی اود مخ اود ستر گو ښو دپېسوب په ښو سره پیدا کیږی او دمخ پېسوب وروستی ښه ده چه د اندیښنی سبب گرځی او سړی دډاکتر کتنځی ته بیایی پېسوب کله زیات وی او په ټول بدن بانندی خور یری ، په دغه حالت کښی دادرارو اندازه کمه شوی اورنگ بی هم اوږی کله کله دادرارو درنگ بدلون، دناروغ د ویری سبب کیږی

شماره ۴۴

ځکه چه رنگ بی سور اوښتی او هغی اوبو نه ورته وی چه غو ښی پکښی وینځلی شوی وی . دغه ښی کله کله پلپړی نه وی او زیاته موده ښایی ستر یاو بی اشتها بی په شکل رابر سیره شی . په هر حال دوینو اودارو ازموینه تشخیص څرگندی ځکه چه به اد را و کښی دطبیعی حالت په خلاف البو مین اوینه شته اود وینو دښوری اندازه هم زاته وی.

دپښتور گهی پېسوب کله هم خطر ناکه ناروغی ده. خوله ښه مرغه دهغی دتداوی امکان ډیر دی او په سلو کښی له ۸۵ څخه تر ۹۵ پوری ناروغان بی ښه کیږی په ماشومانو کښی درو غیدو اندازه له دغه حد څخه هم لوړه ده او په سلو ۹۸ بی پوری رو غیر ی .

ډاکتر ددغی نارو غی په تداوی کښی دما لگی او غوښی اندازه محدود وی اوداو بو اندازه تنظیموی که ناروغ ددغی نارو غی له سره پوره خلاصه نشی ، په دغی یو حالت کښی پښتورگی دمزم پېسوب

په دغی حالت کښی دتشخیص له پلوه ، ښایی غوره ښه دادرارو زیاتوالی وی چه سړی دشمی څوځله دهغه ددفع کولو دپاره له خوبه را وینیږی . دویوزیات فشار اودغه راز دستر گو دلیدا خنلال هم له هغو ښو څخه دی چه ناروغ دی ته متوجه کوی چه باید ډاکتر ته مراجعه وکړی اوبالا څره دوینو دفشار زیاتوالی دزړه دنیمرگی تیا سبب شوی اویا دوینو دتوتید په اثر دمینی سبب گرځی . دپښتور گو دپېسوب څخه مخنیوی ددغو ننو نو په تیزه بیا دستونی دپېسوب تداوی ده اوله همدغه امله نه ښایی چه دغه ډول

عفوننتو ته په بی اعتنایی وکتله شی .

داداروی دستگاه عفوننت

مخکښی موویل چه ادرارمکروب نلری اوداروی دستگاه دمکرو پونو په مقابل کښی ټینګه ده . سره ددی هم کله کله عفونت پښتور گو تهلار پیدا کوی . عفونت یادو ینو له لاری یاد ښکتنی مجرا له لاری ځان پښتور گوته رسوی . دغه نارو غی په ښځو او هلکانو په تیره بیانجونو کښی زیاته ده اود پیدا کیدو علت بی به ښځو کښی امیند واری ده چه دادرارو درکود سبب کیږی او په ماشومانو کښی ددوی دکثافتو سره دادرارو دمجرا ککړ والی دی. وروستیو څیړنو ښو دلی ده چه دغه نارو غی په ماشومانو کښی زیاته ده او زیاتره نه تشخیصیږی او که تشخیص او تداوی نشی، ورورو مزم کښی او پښتور گی دنیمرگی خواته درو می .

په لویانو کښی ددغی نارو غی ښی ښایی دتبی اولی زی سره یو پاتی په ۵۸ مخکی



عرصه فعالیت قاچاقبران تنگ و تنگ تر میشود

در کمر بند شخصی بیش از یک سیر تریاک
و در پنج کریت مالته تقریباً سه هزار امپول وجود داشت

راپور از: طنین

در ردیف جرایم میتوان یکی هم از قاچاق نام برد که این اداره موظف است تا جلو آنرا گرفته و نگذارد تا این عمل ضد ملی ادا مه پیدا نماید.

در حالیکه مدیر انسداد قاچاق بیالیه جای بمن تعارف کرد و تلفونی را جواب گفت به سخنان خویش چنین ادامه:

قاچاقبران با فعالیت های نامشروع خویش صدمه شدیدی بر بیکر اقتصادی کشور وارد کرده و منافع ملی را فدای هوس های شخصی خویش مینمایند آنها که برای نیل به این هدف شوم خویش خطر ناکترین اعمال اقدام میکنند بزرگترین درد سر را برای پولیس ببار می آورند.

خو شیختا نه بابو جود آمدن رژیم نوین ملی ما که هدفش جز منافع ملی چیز دیگری نیست و با از بین رفتن شرایط نامطلوب و ضد ملی گذشته دیگر بساط استفاده های شخصی و فرار از چنگ قانون چیده شده و مجادله دامنه داری مقابل این گونه اعمال که با منافع ملی ملت افغان سرو کار دارد با جدیت تمام به جریان افتاده.

خوب بنیاعلی مدیر انسداد قاچاق! طوریکه گفتید مجرمین با پیشرفت جامعه سوئیۀ ارتکاب جرم خودرائیز تغییر میدهد آیا درین اواخر تغییری در ارتکاب مجرمین دیده میشود یا خیر؟

بلی طوریکه معلوم است تکنیک قاچاقبران تغییر خورده چنانکه دیده شده قاچاقبران مثل گذشته نمی توانند اموال قاچاق را راساً به

به همه معلوم است که انگیزه های جرمی از بدو بوجود آمدن اجتماع دامنگیر بشر گردیده و با پیشرفت مادی و معنوی و ارتقای زندگی بشر سوئیۀ ارتکاب جرم مجرمین نیز از شکل بسیار ساده خود به اشکال مفلک تبدیل گردیده است مرتکبین این گونه اعمال همیشه کسانی اند که اعتماد و حاکمیت بر نفس ندارند تبارز همچو اعمال به عنوان جرایم مختلفه مورد بحث و دلچسپی قانون قرار گرفته و توسط قوانین موضوعه که متضمن حیات اجتماعی و امنیت عامه است حدود جزای آن توضیح شده است.

موظفین امنیتی که تطبیق کنندگان قانون میباشند غرض جلو گیری از وقوع جرایم، اصلاح مجرمین و عبرت اشخاص دیگر و با در نظر داشت تغییر سوئیۀ مفاسد اجتماعی مجادله خود را شدت بخشیده و مرتکبین را به پنجه قانون می سپارد.

لوحه ای بخود جلب کرد ایستادم و دقیقانه خواندمش به جای که میخواستم رسیده بودم داخل اتاق شدم دیدم عقب مین شخصی در حالیکه عینک سفید به چشم داشت و موهای خرمایش به سفیدی گرائیده باخونسردی مصروف صحبت بایکتن از اعضای شعبه بود.

نزدیک رفتم پرسید:

حیزی می گفتید؟

خود را معرفی کردم در حالیکه درسیماش جدیت به نظر میخورد مرا به نشستن بالای کوچی که در پهلوی میزش قرار داشت دعوت کرد.

از آمر قاچاق می پرسم:

درین روزها که پولیس برای انسداد قاچاق و دستگیری قاچاقبران به اقدامات جدی متوسل شده لطفاً راجع به فعالیت های شعبه قاچاق وزارت داخله معلوماتی برای خوانندگان ژوندون عرضه دارند.

درین اواخر اخبار گرم و جالب توجه از قاچاق و قاچاقبران در روزنامه ها و جراید کشور به نشر می رسد که هر یک آن از فعالیت و جدیت پولیس در برتوان نظام جمهوری حکایت میکند ژوندون برای اینکه خوانندگان خود را به جریان گذاشته باشد نماینده خود را برای تهیه راپوری موظف ساخت. اینک مصاحبه خبر نگار ژوندون را با بنیاعلی محمد ظاهر مدیر انسداد قاچاق و فرماندانی عمومی ژاندارم و پولیس وزارت داخله تقدیم خودنندگان محترم مینمائیم.

رفتم سراغ مدیر انسداد قاچاق وزارت داخله.

وقتی از دهلیزها میگذشتم دقیقانه لوحه های دروازه ها را از نظر می گذشتندم تا اتاق مورد نظرم را هر چه زود تر بیابم.

زیرا قبلاً آنجا نرفته بودم نظرم را



از راست به چپ چهره های مختلفه قاچاقبران تریاک که میخواست به مرکز بیاید

به این کار ها مبادرت می ورزند یا خیر ؟

بدست پولیس افتاد .
- تدابیر لازمه امنیتی که درین زمینه گرفته شده از چه قرار است ؟
- تدابیر لازمه امنیتی در سرحدا ت میدا نهایی هوائی ، خطوط ترانسپورتی با در نظر داشت پرسو نل تجهیزات و سایل و اجرات مقتضی بعمل آمده و در آینده نیز طبق ایجا بات وسعت بیشتر کسب خواهد کرد و کدام خلا برای استفا ده قاچا قبران با قی نخواهد ماند .

باید علاوه کرده که مجادله با این دشمن ملی و اعمال ضد منافع مردم کشور نه تنها وظیفه قوای امنیتی است بلکه وظیفه انسانی و وجیبه ملی همه وطنپرستان بوده و قانون نیز این خدمت قابل قدر اطلاع دهندگان را که جان خود را بخطر انداخته و جلو اعمال قاچا قبران را میگیرند نادیده نگرفته و اطلاع دهنده با ادامه اطلاعیه های موقت که منجر به گرفتاری اموال قاچاق گردد میتوانند از مفاد مادی قانونی برخوردار گردند .

بعد از آن رو بطرف یکتن از همکاران نزدیک خود نموده را پوری را که وی ترتیب داده بود گرفته و پس از قرائت آنرا برای من سپارید .

این راپور که بطور بسیار مختصر اقلام مواد قاچاقی را که در ظرف پنج ماه اخیر بدست پولیس افتاده نشان میدهد که قرار ذیل تشریح شده :

۱- رخت باب- از قبیل زری- گلشن- مخمل- نیلون- جرسی ململ الوان «۹۶۶۲» توپ .

بقیه در صفحه ۶۳



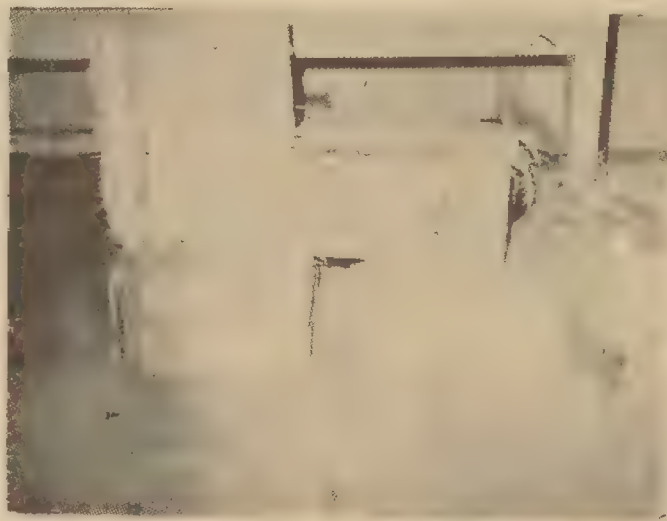
این خریطه های پلاستیکی ملواژ تریاک است که بچنگ پولیس افتاده است

صفحه ۱۵

- بلی من خود درین اواخر شاهد دو تن از قاچا قبران تریاک بودم که با چهره های بسیار معصوم در داخل موتری نشسته و میخواستند تریاک را حمل کنند .

- لطفا در مورد این دو شخص اندکی مفصل تر صحبت کنید .

مو ظفین انسداد قاچاق که همیشه در تلاش هستند و گاه گاهی به تفتیش وسایل و سایل نقلیه میپردازند در حصه ماهیپر وقتی موتری را با سوار ی های آن مورد تفتیش قرار دادند شخصی را که «نور جان» نام داشت با هفت کیلو ۳۰۰ گرام تریاک در حالیکه همه تریاک هارادر خریطه پلاستیکی انداخته و بدور کمر خویش بسته و کیش بنور سر



کریت های مالته که در آن امپول های دوا بود

هم موجود است در حالیکه کمتر دیده شده مالته از قندهار به کابل بیاید توجه پولیس را بخود جلب میکند و پولیس بعد از جستجو در می یابد که در کریت ها دواهای تقلبی وجود دارد و به قسمیکه در پنج کریت مالته مجموعا «۲۸۷۹» امپول ستیرو مایسین و پنج قلم ادویه دیگر گذاشته شده بود .

- بنا غلی مدیر انسداد قاچاق لطفا بگوئید : با تدابیر لازمه ای که درین اواخر از طرف پولیس گرفته شده و عرصه فعالیت قاچا قبران تنگ گردیده و آنها نمی توانند به آن جرئت سابقه دست بکار شوند و آنطور یک لاری های مواد و اموال قاچاق را میبردند حالا نمی توانند حمل کنند آیا اشخاص انفرادی خود داشت موظفین این اداره آنرا گرفتار کردند و عجب اینکه رفیقش



لاری که با مهارت تام در آن تریاک مخفی شده بود

کدام سرای و یا حویلی در داخل شهر پیارند از نیرو اول اموال را در مناطق خارج از شهر و یا به عباره دیگر اطراف یاد هات نزدیک شهر آورده و بعد از آن کم آنرا در بازار بفروش میرسانند .

و هم طوریکه درین اواخر دیده شده قاچا قبران به عوض وسایل عصری ترا نسپورتی مثل موترو غیره از قافله حیوانات استفاده می کنند زیرا موترو هاهمه تحت مراقبت شدید پولیس قرار گرفته . و اگر هم استفاده می برتد قاچا های بسیار مخفی در موترو ساخته و بعد از آن به این عمل مبادرت می ورزند .

- لطفا قاچا های مخفی را اندک تشریح بدهید .

- در یکی از لاری های که چندی قبل بدست پولیس افتاد در حصه بالای سیت با چنان مهارت خریطه های تریاک چیده شده بود که در نگاه اولی ولو هر قدر هم انسان متوجه میشد آنرا نمی توانست حدس بزند مخصوصا بوی تریاک را کمتر میشد استشمام کرد زیرا در عقب موترو چار واس گاو حمل میشد که بوی و تعفن گاوها بوی تریاک را از بین میبرد .

تا آنکه یکتن از بریدن های فعال این شعبه متوجه آن شده و آنرا کشف نمود .

این خود میرساند که قاچا قبران در هر مرحله تکنیک های خود را تغییر میدهند .

تکنیک جدید دیگری که آنهم درین اواخر توسط پولیس کشف شد عبارت از استفاده از کریت های میوه است . بطوریکه چندی قبل

دو صد مین

سالگره مکتب هنر

سحر آفرین رقص

شاگردان این مکتب با اولین بوسه خورشید صبحگاهی به پایکوبی آغاز میکنند

رقاصه‌ای که نقش شعرغایی و دراماتیک بازی می‌نمود، ریاست آنرا بعهده گرفت، بدست آورد. و بعد همین راه توسط جویندگان

شیوه‌های نوین هنر، به خصوص یکتارین که برای اولین بار لقب هنرمند مردمی را به دست آورد دنبال شده. آگاهی روشن، نبوغ و استعداد این زن باشیوه هاوتکنیک‌های جدید افق هنر بالت را گشاده و روشنتر ساخت.

بعد از انقلاب ۱۹۱۷ این مکتب توسط الکساندر کورسکی که خودش با لورین معروف بود، دوباره سازی شده او نسل جدید رقصان با لت را پرورش داد. نقش‌برخی از هدایت کنندگان این هنر در راه شکوفایی آن ارزنده و غیر قابل فراموشی است.

بعد ها، مکتب هنر سحر آفرین رقص در لنینگراد، آلتامبی و وی سرشت هنر بالت مسکو گذارد.

در این مکتب اکنون ۶۰۰ شاگرد به فراگیری و آموزش هنر طریف و سحر آفرین رقص مشغول می‌باشند. برخی از اینان از دور دست‌های کشور آورده شده‌ودر آسایشگاه آنرا می‌زندگی می‌کنند.

در این مکتب حتی بالترین‌های آینده کشور های دیگر به فراگیری این هنر می‌پردازند. این مکتب اکنون شهرت و آوازه بین المللی دارد. دبائات‌های

زیاد و کوچک منزل سومین عمارت بسیاری مواقع انسان شاهد قرار داشتن بازیچه‌های کودکان در پهلوی بوته‌های مخصوص رقص بالت می‌باشد. اطفال با وجود

نورین‌های مشکل و طریف بازی با هم کودکان اند.

عمارت باشکوه و زیبایی که از آنسوی پنجره‌های زیبا و درخشانده اش همیشه نور

گرم رقص و ساز به بیرون نفوذ می‌نماید، متعلق به مکتب هنر سحر آفرین و لطیف رقصی می‌باشد که در کناره دریا مسکو بنا یافته است. در روی تالارها بلورین آن دخترک هاویچه‌ها زیبا با اندام‌های لطیف و شکننده شان هر روز برقص و پایکوبی

می‌پردازند تا روزی بتوانند مانند بالترین‌های معروف یولانوا، پلتنسکایا و فیدیف روی صحنه بزرگ بالت جهانی برقصند و قصه‌ای را بنمایش گذارند. در سن هشت سالگی این «چوپه‌های قو» آشیانه‌های خود را ترک می‌نمایند تا بروی دریایچه‌های زیبا بچینند.

تاریخ این مکتب بسال ۱۷۷۳ زمانی که شورای جمعیت شهر مسکو تصمیم به برپا نمودن صنف رقص بالت نمود، می‌رسد. سی و دو سال بعدتر این صنف به مکتب تیاتری که کارش پروراندن هنرمندان تیاتر، رقصان بالت و موسیقی دانان آنرا گسترش داده بود، بدل شد. نقش عمده در راه گشایش این مرکز هنری و بخصوص در هنر بالت را در تاریخ

این هنر، ادم گلوزوسکی که معلم هنر رقص بود بازی نمود. او با جرات و تهور درونمایه‌های جدید را برای هنر تیاتر و بالت پذیرفته و سعی نمود تا از هنرمندان چنانچه می‌توانست سیراب سازد.

در آن روزها، اکثر پایکوبان و چمنه‌نگاران بالت به شیوه تیاتری هنرشان را نمایش میدادند و روی همین دلیل است که مائاترات آنرا تا سال‌های بعدی از لحاظ روانی و شخصیت سازی شدید می‌توانیم.

این مکتب راه‌های جدید و معقولش را در دهه سوم قرن گذشته زمانیکه سنگ و آسکایا



درسی از رقص کلاسیک



بالت «بهار» اثر باخ



هنگامی که کودکان در سالار قصص
می‌خوانند و معلمین و وزید ه شان به
حرف می‌پردازند. از پنجره های بزرگ
مور طلایی رنگ حور شید اندام ها و پیکره
های زیبای آنان را بوسه می‌زند. از همین
لحظات کار روزانه شان آغاز می‌یابد و
این در نا هنگامی که آنان به ذروه شهرت
مانند بالرین های معروف چون یولانوا
پسریکا پسا و پسا و د نجف بر میسد. ادامه
دارد.

روز تحصیل در این مکتب طولانی نواز
مکاتب دیگر است. در بعضی مواضع
درس تاشب دوام می‌یابد. مخصوصا
این حالت در زمانی که شاگردان بر ای
نمایش آماده می‌شوند، پیش می‌آید.
توجه اساسی به رقص کلاسیک می
گردد. درس ها از حرکات ساده آغاز
میشود.

در اینجا رقص های که در آن ها کرکتر
معین، به نمایش گذاشته میشود.

در کلاس های اختصاصی و معس
ای شاگردان مضامین صنف متوسط
تدریس میشود. البته فشار بیشتر روی

از ریخ نیاتر، ساز، باله و دیگر هنر های
ظریف وارد میشود. آنان از موریم ها
دیدن نموده به تماشا ی فلم ها و دیگر
نمایش میروند. بعد دیدار شان در یک
ساعت درسی مخصوص باشور و علاقه
مورد بحث، مناقشه و گفتگو قرار میگیرد.

معلمین و وزید هنر با لث که خود شان
روزی بالرین معروف بوده و یا هم اکنون
می‌باشند درس های شان را پیش میبرند
وظیفه آنان در پهلوی آموزش هنر ظریف
رقص این می باشد تا روح یک همشهری
نیوب را در وجود شان گردان بپوشانند.

ممکن جالب ترین بخش آموزش آنان
را آخرین روی صحنه بسازد. این مکتب
خودش دارای نماشاخانه پر رنگ و مجیز

نا تمام وسایل می باشد. ماهی یک بار خود
مکتب، نمایشی را بر حسب مذهب، شاکردان
گاهی در بپ لستوی میسازد. نمایش داده و
دست به سفر های در گوشه و کنار کشور
می‌زنند. این گونه سفر های هنری خیلی
آموخته می‌باشند آنان با نماشا چنان
دیدار میکند و از همان کودکی با مسایل
بزرگ و در هم پیچیده زندگی آشنا می
شوند. در بعضی مواقع این مکتب هنری
سفری بخارج می‌نماید.

در سال ۱۹۶۷ شاگردان مکتب جایزه
(گرائند هر پیکس) را در پاویس بدست
آوردند. برخی از شاگردان این مکتب
هنری جایزه ها و مدال هایی در خارج به
دست آورده اند چندی قبل آنان از سفر
ایالات متحده به گشتند و مطبوعات
آمریکا آنان را به نیکی استقبال
کردند.

همین مکتب است که شهرت بین المللی
برای هنر باله شو روی به همراه آورده
و بسیاری شاگردان آن، پرستین شامخ
این هنر در جهان دست یافته اند.

پس جشن دو صدمین سالگره تاسیس
این مکتب با گذشته دور خود با شکوه
جلوه می‌نماید.

بهترین فیلم‌های جهان

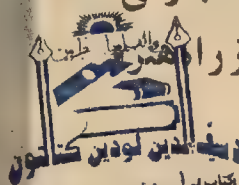
از گل احمد زهاب نودی

● دو صد فیلم آمریکایی، اروپایی و آسیایی،

عنقریب از طریق افغان فلم توریڈو نمایش داده

می‌شود

● فلم متاعی است هنری و فرهنگی، نه تجارتي،



همین جنبه تجارت باعث شده، تا فلم‌ها از راه

فرهنگ منحرف شود.

● برای اصلاح و تنوع در نمایش سینماهای شهر

پروگرام‌های ترتیب می‌گردد.



دیدن فلم‌ها می‌روند و هر يك، به قدر فهم و دانش خود، ازین وسیله بر داشتی میکنند و فیصدي كثير بی سواد درین میان نقش بیشتری دارند آن‌ها روز نامه نمی‌خوانند، از مجله خبری ندانند کتاب و مطالعه نزدشان مفهومی ندارد و از همین سبب، از تحولات و دیگر گونی‌های بیرون از محیط خود، کمتر اطلاعی دارند و سینما یگانه وسیله‌ای است که گوشه‌های از جهان را، در برابر دیدشان می‌گذارد. حال اگر فلم‌های سینماها، خوب و آمو زنده باشد، تاثیر آن مثبت و اگر جنبه تجارتي و منحرف کننده آن بیشتر باشد وای بر حال این گروه و این تماشاگر...

سینما یگانه محل سرگرمی مردم ماست، تنها تفریگاهی است که پیران و جوانان، آن را سراغ دارند، اطفال آن را می‌شناسند و فامیل‌ها، میتوانند، ساعتی سرگرم شوند.

و این سینما، این وسیله سرگرمی عامه، که همه به آن علاقه دارند، در دهان مردم ما، تاثیر عجیبی دارد. تماشاچیان سینماهای ما را همه طبقات، تشکیل میدهند. روشنفکران، طبقه باسواد، اطفال و کودکان و بالاخره گروه کثیر بی سواد، به

کمپنی‌های فلم برداری از توریڈو فلم‌شان، به این کشور خبر نداشتند و اصلا اجازه نمایش آن را نداده بودند... این‌ها، همه معضلاتی بود که از یکسو باعث شده بود، تا فلم‌های تجارتي، در کشور بازار گرمی پیدا کند و از جانب دیگر، درد سرهای برای موسسات مسئول بوجود بیاورد.

افغان فلم، در مورد توریڈو فلم در گذشته گفت:

- فلم متاعی نیست که آن را، بتوان از يك مرجع بدست آورد، از همینرو، تا جبران قبلا از هر جا و به هر وسیله‌ای که میخواهند فلم می‌خریدند، گزاینده می‌گرفتند و وارد کشور میکردند بعضی فلم‌ها به صورت غیر مجاز وارد کشوری شد، دسته‌ای از دادن تسکس و محصول فلم‌ها، به وسایل مختلف فرار میکردند فلم‌ها به انتخاب خود تاجر بود و درین انتخاب، او هیچ مکلفیت و مسئولیتی نداشت، گاهی

با بمیان آمدن جمهوریت در کشور، این موضوع نیز از نظر دولت بدور نبود و وزارت اطلاعات و کلتور، برای بهتر شدن نمایشات سینماهای ما، گام‌های برداشت مقرراتی طرح کرد، لوایحی ساخت و هیات‌های را، به هر سو فرستاد، تا زمینه بهبود توریڈو و تولید فلم‌ها فراهم سازند.



بنیاد علی آصفی افزود: دولت برای رفع این ناپسامانی‌ها، تصمیم گرفت تا توریڈو فلم، در انحصار موسسه افغان فلم شود و روی این تصویب، بعد ازین، فلم

بنیاد علی صمد آصفی وکیل ریاست

نبردوی پرده سینماهای ما



شود و در عرض فلمهای تورید می گردد، تا جنبه تربیوی و هنری آن بیشتر باشد همچنان صورت نمایش سینما ها، نیز اصلاح میگردد برای نمایش، در سینما های کشور پروگرامهای تنظیم میشود تا مانند لطفاً ورق بزنید

فلم متاعی است هنری و فرهنگی نه تجارتی همین جنبه تجارتی دادن به فلم ها، سبب شده تا، فلم از راه کلتوری و هنری بودن منحرف شود. بعد از این از نمایش فلم های تجارتی تا حد امکان جلوگیری می

تاجر دیگر ما قیمت آنرا بلند ترمی برد و تاجر سوم حاضر می شد تا از دو نفر اولی، قیمت بالاتری بپردازد، که این عمل صحنه داو طلبی را به وجود آورده و قیمت فلم را، به نفع کمپنی دو تا سه چند بلند می برد. اما حالا، که تورید فلم صرف از طریق این موسسه صورت می گیرد، دیگر داو طلبی و رقابت های گذشته بمیان نخواهد آمد، تا سبب فرار اسعار ما شود. سوال دیگری را در مورد فلم های که بعد از این وارد می شود مطرح میسازم، بنیای غلی آصفی آنرا چنین پاسخ میدهد:

از همه نقاط دنیا، صرف از طریق افغان فلم تورید میشود و بس. می پرسیم: تورید فلم طوری انحصاری و از طریق افغان فلم، آیا قیمت تمام شد فلم هارا، برای کشور ما بلند نمی برد؟ وکیل ریاست افغان فلم میگوید: نه... بلکه این عمل باعث میشود، تا فلم ها چه کرایه و چه خریده شده، نسبت به گذشته ارزان تر تمام میشود. در گذشته بطور مثال، یکی از تاجران فلم، فلم هندی را انتخاب میکردند و در صدد تورید آن میشود



کلودیا کاردیناله



شون کاتری دردوچهره

تماشا چیان سینما های ما را همه طبقات، تشکیل میدهد. روشنفکران، طبقه باسواد، اطفال و کود کسان و بالا خره گروه کثیر بی سواد، به دیدن فلم ها میروند و هر يك، به قدر فهم و دانش خود، ازین وسیله برداشتی میکند و فیصدی کثیر بی سواد درین میان نقش بیشتری دارند آن ها روز نامه نمی خوانند، از مجله خبری ندارند، کتاب و مطالعه نزدشان مفهومی ندارد و از همین سبب از تحولات و دیگر گونی های بیرون از محیط خود، کمتر اطلاعی دارند و سینما یگانه وسیله ای است که گوشه های از جهان را، در برابر دید شان میگذارد.

گذشته، يك سینما همیشه به نمایش يك نوع فلم نپر دازد، بلکه با نمایش فلم های مختلف تنوعی را برای تماشاچی به وجود آورد. وی می افزاید:

سینما هائز، نظر تخنیککی درجه پندی شده و برای هر سینما گذشته، يك سینما همیشه به نمایش يك نوع فلم نپر دازد، بلکه با نمایش فلم های مختلف تنوعی را برای تماشاچی به وجود آورد. وی می افزاید:

نظر بنظر درجه و کتگوری اشس اجازه نمایش فلم های معین د اده میشود.

درین باره توضیح بیشتری می خواهم، او می گوید:

نخست سینما ها را، از نگاه ساختمان، ماشین آلات آ و ازو

راحتی تماشاچی بررسی کرده و بعد به هر سینما، فلمی را - به نمایش می سپاریم، که مطابق ایجاب پالیسی و تماشاچی آن باشد.

بنا علی صمد آصفی این سوال را که: آیا برای توریید فلم از هر مملکت فیصدی هایی قایل شده اید

بانه، میگوید:

- بلی!... در گذشته همین آزاد بودن توریید فلم، در پایین آمدن، سطح فلم های تورییدی تاثیر مهمی انداخته و حتی فلم های تجارسی هندی، همه سینماهای کشور را، پر ساخته بود.

او می افزاید:

در لایحه جدید توریید فلم، برای هر مملکت محدودیت های وضع شده و فلم، مطابق این پروگرام، وارد میشود.

همچنان، از ممالکی که قبلا فلم، به کشور ما وارد نمیشد، نیز فلم هایی توریید و تماشا یش داده خواهد شد.

اخیرا هیاتی مرکب از نمایندگان خبره و با صلاحیت وزارت اطلاعات و کلتور، برای انتخاب و توریید فلم، به بعضی کشورهای شرقی و غربی سفر کرده بودند، بنا علی آصفی درین مورد میگوید:

- این هیات، به منظور انتخاب و خریداری فلم به افغانستان، موظف شده بودند، هیات ضمن سفر به يك عده ممالك آسیای و اروپای در صد فلم را انتخاب و قرار داد توریید آن را بستند.

همچنان این هیات زمینه تهیه فلم



رابرت میچم

جان وین

هانری فوندا

تعداد دیگر آن نیز، در آینده نزدیک
بروی پرو گرام کمپنی های مولد،
وارد می شود.
همچنان این موسسه تهیه دو فیلم
هنری را نیز در سال جاری مد نظر
دارد.

شرقی را کمیشن موسسه افغان فلم
بود.
فلم های جدید که این موسسه از
کمپنی های معروف جهان گرا یه و
قرار داد کرده است، قسماً از طریق
زمین و هوا، وارد افغانستان شده و

پرو گرام های منظمی انجام می دهیم
تا هر سینما طور عادلانه از انواع
فلم ها، استفاده کرده بتوانند.
بقول بناغلی آصفی، در گذشته
دوازده فیصد عاید هر فلم اروپایی
را و بیست هزار افغانی از هر فلم

های مشترک - افغان فلم را، با ترکیه
و بلغاریا مطالعه کرده و با بعضی
کمپنی های فلمبر داری این دو
مملکت تماس گرفت.
فیلمی پر اشتهار گرفت.

فلم تحت چه شرایطی و چگونه
به افغانستان آورده میشود؟ وکیل
رئیس افغان فلم در زمینه اینطور
توضیح میدهد:

تینگنوخ توریید فلم، بصورت
کرایه است. در فلم های کرایه که
شامل امتیاز نمایش و استفاده از
کاپی فلم است، مسؤلیت تلف شدن
و صدمه دیدن «پرنت» فلم بدوش ما
است.

قسم دیگر توریید فلم در کشور
این است که کاپی فلمهای جدید یا
مستعمل، با امتیاز نمایش آن بصورت
دایمی خریداری میشود.

قرار است که فلم های مستعمل
به زبان اصلی شان نمایش داده
شود و فلمهای جدید در آینده با
تهیه ماشین آلات دو بلاژ در خود
کشور قسماً دو پله شود.

وی قیمت تمام شد يك فلم را،
اینطور وانمود میکند:

- خریداری يك فلم هندی یا از
ممالك شرقی دیگر، برای ماه از يك
هزار و پنجاه، تا دو هزار و پنجاه
دالر تمام میشود و به همین ترتیب
کرایه يك فلم اروپایی بین ششصد
الی هزار دالر، نظریه فلم میرسد البته
در موارد استثنائی و نظریه سوهنری
فلم این قیمت قابل تغییر است.
بناغلی آصفی سوالی را در مورد
قیمت تکت سینما ها، اینطور جواب
میدهد.

- همین تکت های فعلی نیز، به
عقید من، برای تماشاچی محیط
ماه از نگاه اقتصادی، بلند است
در آینده نیز کاهش می شود، تا
قیمت تکت سینما ها، به همین معیار
ثابت نگه داشته شود.

وکیل موسسه افغان فلم، احصائیه
سینما های کشور را، بیست و چهار
سینما وانمود کرده میگوید:
از آن جمله دوازده سینما در
کابل و دوازده سینمایی دیگر، در
ولایات می باشد، که ما توزیع
فلم را، به همه سینما ها، روی





از مجله «نیو تایمز»

ترجمه «روز»

سینما

در هندوستان

کردان با استعداد از طرف استودیوهای بزرگ لندن برای کار دعوت شده. در حدود صد فیلم داستانی ساخته او متن فیلمها را خودش مینوشت

در سال ۱۹۱۳ «دندی راج پها» یکی نخستین فیلم داستانی هندوستان را ساخت. این فیلم «راجا هریش چندرا» نام داشت. درین فیلم هیچ زنی نقش بازی نکرده بود و عنعنه تیاتر هند درین فیلم نگهداشته شده بود. بدین معنی که نقش زنان را نیز مردان به عهده داشتند. نکته مهمتری در باره فیلم «راجا هریش چندرا» این بود که نخستین قهرمان فیلم هندی را معرفی کرد.

یک مجله چاپ لندن به نام «بابا اسکوپ» که غالباً از پیشرفت فرهنگی درین مستعمره بریتانیا پشتیبانی میکرد، این فیلم را خیلی ستود. ولی چگونه یک سینماگر هندوستانی را لندن تحمل میتواند کرد؟ این پدیده استعمار را به تشویش انداخت. از همینرو کار-

وفلمبرداری فیلمها را نیز خود به دوش میگرفت. در سال ۱۹۲۰ صنعت فلمسازی هندوستان در بمبئی متمرکز شد. سینما به شکل تصدی سود آفرینی انکشاف کرد و ازین نظر صنعت بارجه بافی این شهر را نیز پشت سر گذاشت.

فیلمها بی که ساخته میشد، اشکال گوناگونی داشت، ولی همه از نمونه های غربی اقتباس میشد. این دوره، یک دوره «ترقی» تکنیکی و «تنزل» هنری بود. صنعت فلم سازی هندوستان که در کنترل بریتانیا بود، به شیوه «باز یگر سود آفرین» روی آورد استودیوها برای جلب تماشاگران اعلانی میساختند چون: «دوشیزه امیرلین افسو نگر در فلم قربانی» یا «فلم خون آشام با شرکت دوشیزه اقبال بی احساس» یا «دوشیزه مودنی در فلم نقاب وحشت در خشش گیرایی دارد».

باهمه اینها، در همین هنگام، یعنی در دهه بیستم بود که تهداب فیلمهای واقعگرای هندوستانی گذاشته شد. به طور مثال، در فلم پر آوازه «مشعل آسیا» اثر «همیا-نسورای» ادمهای عادی هندوستانی با کارهای روزانه شان روی پرده آمدند.

در میان این گروه، به درجه او «کودکان زمین» نام داشت و خاطره های قحطی بنگال غربی را باز میگفت.



دلیپ کمار هنرمند محبوب هند

اول از خواجه احمد عباس نام می توان برد که نویسنده و کارگردان است و تقریباً در همه جا او را می شناسند. یکی از نخستین فیلمهای

مکر او این دعوت را نپذیرفت و تا هنگام مرگش، یعنی خزان سال ۱۹۴۴ در کشور خودش باقی ماند. در درازای این مدت «راج پهاکی»



«ستیا جینارای» کارگردان پر آوازه سینمای بنگال که غالباً با کارگردانان برجسته غربی مقایسه میشود.

در همین هنگام در کلکته، در یک ایالت قحطی زده، «بیمبل روی» در فلم «راه نوین» تصویر موثقی از هندوستان دوران جنگ به دست داد.

سینمای هندوستان در نخستین سالهای آزادی با اشکال کمبود سرمایه و کارشناس روبه رو بود. هنگامی که «جریان نهر» در سیاست داخلی و خارجی پایه گرفت موضوع ساختمان و مسایل حیاتی اجتماعی و اقتصادی در آثار فلم سازان بزرگ هندوستان اندیشمندانه مطرح شد.

هنگامی که سانسور استعماری ناپدید گشت، چشم سینما با تعمق بیشتری به زندگی مردم خیره شد و سینما آهسته آهسته شروع کرد به اینکه جا به جا را از نظر روانی احیا کند. فلم «دوبیگها» از مین، اثر بیمبل روی، فلم «نان» و «مادر» اندیا، اثرهای محبوب خان و فلمهای خواجه احمد عباس کارنامه های موج نیوریا لیزم به شمار می تواند رفت. این فیلمها مصیبتهای دهقانان هند، بلای بیکاری و دشواریهای استعمار را در کارخانه ها و به یک سخن، فجایع گذشته استعمار را روی پرده آورد.

در همین زمان دو کارگردان بنگالی بنام های ریت و یک چتک و میری نال سن بر مأموریت اجتماعی سینما بیشتر فشار آوردند و خواستند سینما را از حالت سرگرمی آفرینی خالص بیرون آرند.

یکی از مسایل پیچیده بی که جمهو ریت تازه به آزادی رسیده هندوستان با آن روبه رو بود، این بود که خودش را از جنجال کشمکش های مذهبی و ملی و شوب نیزم محلی رهایی بخشد. حکومت درین تلاش برو مسایل مختلف گروهی و بالاتر از همه بر سینما زیاد تکیه کرد.



از بالا به پائین ممتاز - زینت امان - هماملینی

کارگردانی به نام بی، آر، چوپرا، در فیلم خودش بنام «دهر ماپوترا» سا ندو اتحاد میهن پر ستانه را تقاضا کرد. به همین صورت، موهن سبیکل در فیلم «دهلی جدید» این مسایل را به شکل طنز آمیز مطرح نمود.

سینمای هند از آغاز تا سال ۱۹۷۲ در حدود دوازده هزار فیلم ساخته است. ازین میان بیشترین چل فیلم، که پس از آزادی هندوستان ساخته شده است، در فیستوالهای جهانی جوایزی به دست آورده اند. در هندوستان پنج هزار سینما وجود دارد و فیلمهایی به چارده زبان هندوستانی در آنها نمایش داده می شود. ششماره سینما روان هندوستان هر هفته سی میلیون نفر است.

وزیر اطلاعات هند پیش از یک نمایش گفت «وظیفه ما این است تا این کشور پر نفوس و مغرور را با همه امیدها و نیازهایش مدرن بسازیم ما گامهای اساسی را در بسیار ی از زمینه ها گذاشته ایم و سینما یکی ازین زمینه هاست.»

مرد سحر آفرین

سال ۱۹۵۶ بودو یک جشنواره فیلم به پایا نش نزدیک میشد. سالون سینما تقریباً خالی بود بعدا یکی از روز نامه ها در باره فلمی که آن روز نشان داده میشد، نوشت که



دلپ کمار

فلم «رز منا وپو تمکین» از فر آورده های سینمای اتحاد شوروی بود.

هنگامی که ستیا جیت رای رادر خانه اش ملاقات کردیم، تصویری از «سرگی ایز نشتین» کارگردان فلم «از منا وپو تمکین» را روی میز ش دیدیم.

ستیا جیت اری گفت: «این تصویر، یگانه تصویریست که در خانه من وجود دارد.»

در واقع، نشانه های فلم «ارمناو پو تمکین» را در کارهای ستیا جیت مشا هده می توان کرد: همان برداشت از زندگی و علاقه برای

دادن تصویر های موثق و مطابق به زندگی.

طرح فلم پر آوازه «پتھر پنچالی» از نوشته یک سر معلم بتگالسی نادار بر همین، وگود کی که در انتظار پدر یست که به دنبال کار رفته، «ودختری که ناکهان میمیرد و آخر ین پیکار با فقر سخن می گوید.

در پایان فلم می بینیم که خانواده مصیبت زده بر یک کراچی سوار است و در میان گلی ولای موسون آهسته به جلو میرود. سر انجام این کراچی از نظر ناپدید میگردد. بقیه در صفحه ۵۷

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

هیات دانان قدیم معتقد بودند که عطارد دور فلک را به مدتی قدری کمتر از یکسال طی می نماید ولی امروز ثابت شده است که حرکت انتقالی عطارد به دور آفتاب ۸۸ روز زمین یا بحساب دقیقتر ۸۷٫۹۶۹ روز است تقریباً از یکصدسال باینطرف عقیده داشتند که حرکت وضعی عطارد در مدت ۸۸ روز صورت میگیرد یعنی هر روز آن برابر یکسالش می باشد و از اینجا معلوم میشود که فقط یکطرف عطارد همیشه به

سوی آفتاب است یا بعبارت دیگر یکطرف آن دائماً روشن و روز است و طرف دیگرش همیشه تاریک و شب است و بنابراین این عطارد، ساعت و روز و هفته و ماه و بالاخره تقویم ندارد. ولی امروز بو سیله را دار در یافته اند که عطارد در مدت ۵۹ روز به دور محور خود گردش می کند و این کشف جدید بر عقیده سابق خط بطلان کشید و البته حاجت بگفتن ندارد که سمت روشن آن بسیار گرم و سمت تاریک آن بسیار سرد است و اگر نزدیکی آنرا به آفتاب در نظر بگیریم با ملاحظه اینکه نور و حرارتی که از آفتاب میگیرد لا اقل پنج برابر نور و حرارتی است که زمین از آفتاب کسب می کند، شدت گرمای قسمت روشن آن دست کم در حدود سه صدبرجه خواهد بود.

عطارد قمر ندارد و حرکتش بدور آفتاب در یک مدار بیضوی است و حجم آن یک ریست و سوم حجم زمین و کشاکش آن و قوه ثقل آن در سطح برابر چهار بر ده قوه ثقل زمین می باشد.

عبور عطارد از برابر آفتاب :
زمین در هر سال، دو بار از امتداد عقدتین مدار عطارد میگذرد

عبور از برابر عقده صعودی در ۱۸

شده است. دانشمندان امروز از مشاهدات بو سیله تلسکوپ، دریافته اند که عطارد نیز مانند ماه دارای اهره است یعنی هلال و تربیع و بدو محاق دارد و این اهره ثابت میکند که عطارد هم مثل ماه و زمین جسم قهره ایست که از خود رو شنایی ندارد و نور خود را از آفتاب کسب میکند همچنان دریافته اند که سطح آن تا هموار است و شش در صد از نور آفتاب را منعکس میکند (ماه ۷ درصد نور آفتاب را منعکس می نماید).

مصریان و هندیان و یونانیان قدیم، عطارد را به سبب اینکه بعد از غروب آفتاب و قبل از طلوع آفتاب دیده میشود، دوستاره چلگانه می دانستند و برای هر کدام نامی گذاشته بودند، مصریان آنرا به نامهای «ست» و «کوروس» هندیان بنامهای (بو دها) و (را هینه) و یونانیان بنامهای «آپولون و هرمس» می نامیدند.

نام دری عطارد تیر است و چون منجمان احکامی آنرا ستاره دانشمندان و از باب قلم پند آشته اند در ادبیات ما از آن مکرر به (دبیر فلکی) تعبیر

زمین و ماه را تا اندازه ای شناختیم و اکنون وقت آنست که بادیگر سیارات منظومه شمسی کمی آشنا شویم و سپس به اصل مطلب که بحث در باره تقویم و احکام نجومی است بپردازیم :

عطارد یا دبیر فلک :

در هیات قدیم، عطارد را دومین سیاره می دانستند که به عقیده قدما گردا گرد زمین طواف میکرد همچنانکه ماه را اولین سیاره می نامیدند :

قمر است و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل ولی در هیات امروز، که آفتاب مرکز منظومه شمسی محسوب می شود، عطارد اولین سیاره نزدیک به آفتاب محسوب میشود.

این سیاره که تقریباً ۴۸۵۲ کیلو متر قطر دارد و فاصله متوسطش از آفتاب ۵۸ میلیون کیلو متر است یعنی از ۴۶ میلیون کیلو متر تا هفتاد کیلو متر تغییر می نماید و دو ریش از زمین در موقع نزدیکی به کره ارض ۸۲ میلیون کیلو متر و در موقع دوری از زمین ۲۱۷ میلیون کیلو متر است فقط صبح ها قبل از طلوع آفتاب در سمت شرقی آسمان و شبها بعد از غروب آفتاب در قسمت غربی آسمان دیده میشود به خصوص اگر فصل بهار یا خزان باشد بهتر و روشن تر به نظر می آید.



اهله عطارد

کلینیک امراض روماتیزم قلبی

و چون واکسن برای دفع ووقایه این مرض وجود ندارد بنابراین بهتر است که بوسیله نشرات رادیو و جراید مردم را متوجه این نکته گردانیم که زمینه را برای بروز این بیماری فراهم نسازند و کوشش کنند که با عوامل موجود در رهنمایی کلینیک روماتولوژی خود را در برابر این مرض و قایه نمایند .
دکتر مکمل در قسمت عملیات قلبی به داخل کشور توضیح کردند که :
وزارت صهییه تصمیم دارد سرویس (کار دیو لوژی) را با کلینیک صدی انکشاف

خدمات از زشمندی در قسمت مردم انجام دهد بهین جهت میگوید که کلینیک های مختلف برای معالجه امراض مختلف بوجود بیاورد که کلینیک روماتولوژی از آن جمله است .
خوشبختیم که میتوانیم بگویم حالا که این کلینیک افتتاح شده یکی از آرزو های وزارت صهییه بدین وسیله بر آورده شده است .
غرض از تاسیس این کلینیک وقایه نمودن مردم از امراض قلبی خصوصاً روماتیزم قلبی است .

● طبق پرسنل های و قایوی تاسیس این کلینیک یک عمل اقتصادی کتلوی مؤثر و دوامدار است

● بیشتر مردم یضا نیکه به این مرض مصاب میباشند بین سنین ۵ تا ۲۵ سال عمر دارند
● غرض از تاسیس چنین کلینیکی و قایه نمودن مردم از امراض قلبی خاصه روماتیزم قلبی است .



لابراتوار کلینیک اوموتو لوژی

بیشتری بدهد و با ایجاد امکانات پولی این سرویس بزودی آماده و فعال خواهد شد و اضافه کردند :

اگر شرایط مالی ایجاد کند وزارت صهییه در آینده قریب در تمام ولا یات بزرگ و

مراکز پر جمعیت با دایر نمودن کلینیک روماتولوژی مریضان امراض قلبی و مخصوصاً آنانیکه مصاب به روماتیزم قلبی هستند خدماتی انجام خواهد داد .

تاسیس چنین کلینیک هانسه تنها برای صحت مردم خدمت میکند بلکه طبق پرسنل های و قایوی عملی است ، اقتصادی، مؤثر و دوامدار .

بناغلی دو کتور مکمل گفتند . این کلینیک عفته دوبار برای معالجه مریضان آماده خدمت میباشد باید علاوه کنم که این کلینیک تنها برای شاگردان مکتب بوده بلکه تمام مریضانی را که ناراحتی قلبی داشته باشند و به آن

مراجعه کنند تحت تدای قرار میدهد و برای مریض بیضاعت علاوه از معاینه و تدای ادویه مورد ضرورت آنها را نیز خواهد داد و مجازاً معالجه شان خواهد کرد .

سابقا بیماری که به مرض روماتیزم قلبی گرفتار میشد نسبت به موجود نبودن وسایل علمی و فنی ناچار بود یا قبول مصارف گزاف بخارج مملکت مسافرت نماید . و البته برای

مردم بی بضاعت تحمل چنین مصروف فوق العاده مشکل و حتی نا ممکن بود ولی دولت جمهوری با تاسیس این کلینیک خدمتی ازینگونه بیماران انجام داده است و برای تدای چنین مریضانی اقدامات مفیدی انجام داده است . وزارت معارف و تهریه جای برای کلینیک با وزارت صهییه همکاری کرده است .

بناغلی مکمل مریضان مصاب به امراض قلبی ممکن است به چند نفر پرسد ؟

فعلاً درین قسمت احصایه دقیقی وجود ندارد ولی میتوانیم بگویم که این مرض بیشتر در اطفال و جوانانیکه سن شان بین ۵ تا ۲۵ است بیشتر دیده میشود و میتوانیم بگویم که در امراض قلبی منازل غیر آفتابی و نقاط نمناک و مرطوب و غذای صحتی و لباس ناکافی عموماً عامل بوجود آورنده این مرض است . ولی متوجه باید بود روماتیزم قلبی بعلمت مصاب شدن مریضی به روماتیزم ، سفلیس ، دفتری و نشراتی گلون بوجود میاید .

چندی قبل خبر افتتاح کلینیک روماتولوژی برای وقایه از امراض قلبی خاصه روماتیزم قلبی جابشد خبر نگار زوندون برای مصاحبه ای به ملاقات بناغلی مکمل رئیس عمومی صهی وزارت صهییه رفت تا اطلاعات بیشتری کسب کند و آنچه در زیر میخوانید فشرده همین مصاحبه است .



دکتر معالج حین معاینه یک طفل

د عطر جنو وړ موليوني

هر راز به يې به خپلې ښځې باندې سترگې ولگيدلې نو زړه به يې وموښودل شو. او به زړه کې به يې دا خبره تيره شوه .

«آه چه بنځه کاله ژوند خو مړه به مړ داري سره تير شو بنځه کاله يو عمر دې خو خداي (ج) به ما باندې خورمه نور اوله خواړو سره نيسر کړ. دابنځه، دا ماشو مان ... دوی يوه ورځ ماو ژبې ..

اوله همدې اندېښنو سره به لگيا او يو ختو هغه هره ورځ يوه بانه لټوله چه خپله ميرمن ورتې او هغه وخوړلې . هره ورځ به يې ماشومان وهل او په روح کې يې هره شيبه پوتو فان روان و .

کله کله به يې له خانه سيمره داسوچ کاوه چه که يوه ورځ هغه خپل کورته راوړلې، او مينه ور سره وکې نو څنگه به وې . خو سمدلاسه به يې سترگې دخپل خوار ژوندانه په بيلو بيلو برخو و لگيدې .

هلته يو ژوپ کټ چه يوه نرۍ او زړه نالېچه يې پرته وه. لېده هاخوا ته به يې دوه زړه پخوانونه تر سترگو شول چه له زړو او شکيدلو کاليونه پک و او هلته يې يوڅو زړه لوښي اوکېرې تر نظره راتلل او چه داصحنې به يې وليدې لاسې به يې زړه شين شو او خلق به يې تنگ شو. خپل ذهن به يې لدې خواره ماحول نه واره . او داسوچ به يې له خانه سره وکې چه يوه ښکلې ماڼۍ وې او پدې ماڼۍ کې يوه ارته خونه ددې لړ ټي خونې په يوه گوټ کې دې له کړکې سره چه مخ به بن خلاصينۍ يوکټ ايښو دل شري وې . هلته به ديوه

او هلو به يې زړه نه کيده چه ولاړې هغه له هرڅه نه کرکه احساسوله. له خپلې ميرمنې نه چه سترگو او خبرې يې گونځې پيدا کړې وې. لاس او پښې يې چاوديدلې وو او ويښتان به يې تل خيرون اوچې. له خپلوماشومانو سره يې مينه نه احساسوله .

هغه پاک ستره او ښکلې ماشومان غوښتل هغسې ماشومان چه سره اوسين وې او پا کې جامې يې په ځانونو کې وې . هغه د خپلو خير نو ماشومانو څخه چه په شلیدلو کاليو پوښل شوي وو، کر که در لوده له هغوی سره يې مينه نکو له اړهغوی يې نه ښکلول .

سړۍ ته کور يو کو چنی جيل و. هغه به چه ماښام دې کو چنی جيل ته راغی نو داسې به ور ته ايسيدل چه څوک يې په مری باندې پونده بدي هغه نوی هوا، آزاده هوا او تازه هوا غوښتله. هغه ته دميرمنې سوږ اود لوگي بوی ښه نه ايسيده .

هغه غوښتل چه دعطرو وزمې په سيمو کې سمون کړي . هغسې وزمې چه په دفتر کې دننه د هغې له ځان او چامو نه لټيدلې. خو همدا چه هره شيبه به دسړۍ ميرمن دهغه څنگ ته پرېوتله نو يو سوږ اودود غږن بوی تر يڼه پور ته شو. دسړۍ سابه يې بنده کړه او مخ به يې له نښې نه وړاوه نژدې به و چه چيغه کړې .

له هغه وخته چه هغې دسړۍ په ژوند کې خپله څيره ښو دلي وه نو کور او ژوند ورته ډير تور او کرکجن ايسيده . له خپلې ښځې او خپلو بچيانو سره يې خبرې نکولې . اوچه

به دهغې تصوير دسړۍ سترگو ته مجسم شونو زړه به يې په کوکو وژول. هغه به يې هره ورځ ليدله او چه سړۍ کار هم کاوه، هم دهغې لپاره و. چه سپاروختی به دفتر ته ولاړ نو به يې دغولي برس راواخيست او دفتر غولي به يې ښه جاز وکړ. او په تيره بيا به يې داهغې ميز څو څو واره ور ته په صافې باندې پک کړ چه وېه خليلد او چه د حاضري وخت به شو نو هغه به سره لسه نورو مامورينو دفتر ته راغله ټو لو به له سړۍ سره سترې مشی وکړه.

او ټولو به ټوکې ټکالې ور سره وکړې او بيا به په خپل کار لگيا شول . سړۍ به ددفتر په يوه گوټ کې، ناسته او دهغې دميرم خواته به يې کتل. ښايې دهغې به زړه کې يوه ورځ هم نه وې گر خيدلې چه دد دفتر دغه بياده ولي دو مړه ور ته گوري او ښايې هم چه هيوبي خيال به ماغزو کې نه وې نخيدلې . هغه ډېره خوشاله پيغله وه .

له ټولو سره به يې خندل. هن له سړۍ سره يې هم يوه نيمه ټو که کوله . اوچه هر راز به دسړۍ سترگې دهغې لوڅو او سيمينو پونو يو ځان ته ور ښکلې نو تر غوږو به سور کيده او بيا به يې ستر يې کښته اچولې. اوله ځان سره به يې لا اندېښنه پيدا کيده چه څوک يې ديوږ خيزۍ مينې به يې راز پوه نشي .

او زمانه همداسې به تيريدوه. دسړۍ نور کور ته زړه نه کيده اوچه سهار به شونو دمار غه به شان به يې وزرونه خلاص کړل او والوت به خو چه ماښام به دکور خواته روان شونو په پښو کې به يې دمه نه وه

سړۍ يوځل بيا په مړاوي کتوسره دښځې خيرنو ، چاوډو او گو نخو لاسونو ته وکتل او بيا يې په زړه باندې دغوصې اوقهر يوه ليو نسي څپه راغله . په قهر سره يې ور ته وويل .

«له تاسو سره هيو ډډې خوند نکوي !»

ښځې په غم جنه توگه ور ته وکتل لاس لکه چه له خپلو خيرنو او چاوډو لاسونه شرميرې . به دغږ غوښتونکي لپاره يې ور ته وويل .

«حه خبره ده ؟ نه ولي دا سي شوي يې . هره ورځ آبي باني لمړی خيرمت خو دي ؟»

خوسړۍ خواب ور نکې . اوسرگې يې بيا دښځې ته پټر باندې ولگيدې هغه سمنه وحه او هډو کيزه وه. له بڼه حه ډنگره وه. داسې ښکاريده چه گواکې لا پيغله شوي نده او ټي يې ندي کړې . خو اصلي خبره داوه چه دښځې درې بچيانو بيخي له کاره ايسنلې وه او دنيو ښکلا اوتازگۍ

په دښځې له منځه وړې وه . او سړۍ نه دهغې سکای اوله هو سحو بيو سره سينه ورياده شوه. دهغې ټو يو يو ډول ريږد در لود او چه هر وار به يې گام اوچتاوه توبه يې ښکلې ټي ورين ديدل او دځوانانو په زړو نو کې به يې يو اور بل کړ . دسړۍ په سترگو کې دهغې ښکلې اودسپوږمې دټيکې په شان څيره نخيده . دوه غټې توري سترگې، تور گن او اوږده ويښتان او دنگه ونه . اوچه هر ور

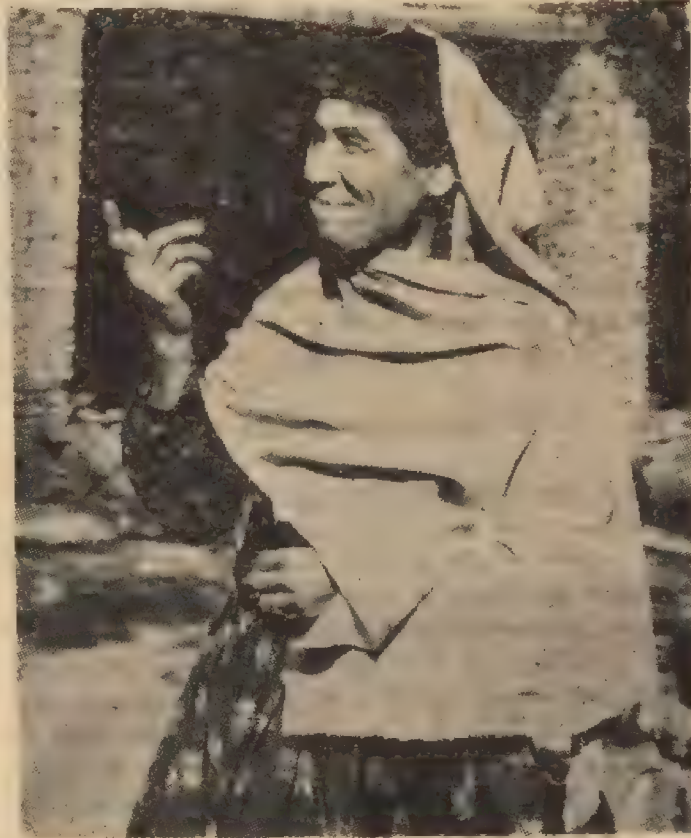
پاسته او ښکلی پالنگ د پاسه له هغې سره پروت وی ...
اوچ داسوچ به یې کولو نو په شونډو باندې به یې یوه بی رو حه موسکا وگډه داسې لکه چه دخپلو هیلو او آرزو گانو پای او انجام وینی اودا خیالو نه تل دهغه به ذهن کی وړاو دږه خونه یې ور ډکه کړی وه اوشپې ور ځی یې له همدی خیالونو سره تیرو لی ...
حویه نیره بیا هغه مابنام چه کورته راغی سخت خور یده. هغې خپل یوزږی کمیس ور کړی و چه خپلی ښځې ته یې ور کړی دهغې زړه سخت ور ته سو زیده. هغې ویل چه گڼې دایه له سپرې سره مرسته وی. خو همدا چه کمیس یې کور ته راوړ او ښځې ته یې ور کړ نو هغې په بدسولۍ سره ترینه واخیست او ژر ژر یې په غاږه کی واچوی. همدا چه ښځې هغه واغو ست نوسرې ته لاسې هم غوصه ورغله. آخر دهغې کمیس دښځې د پښو تربیویو پورې و. هماغسې عطر جنه وږمه ترینه پورته کیده. سپرې ته پدی غوصه ور غله چه هغه جلوه یې نه درلوده چه دهغې به خان کی یې در لوده په غوصه یې وویل.

— وباسه ... ژر کمیس وباسه که نه اوس به دی ککری در ماته کړم. ښځې په ازیانی سره ورته وکتل او ورو یې پوښتنه وکړه دادی ماله ندی راوړی څه ؟ سپرې په غوصه ورته وکتل او چیغه یې کړه. — نه! داوړ کمیس پکار د چه بنیادم واغو ندی، نه ستا په شان خرسی. ژر شه او ویی باسه ... داکمیس هلو تاته ندی جوړ شوی.

ښځې ژر او له عاجزی نه په ډک انداز کی کمیس تر غاړې وړیست اوسرې ته یې واچوه. هغه په بېړه واخیست. په خپلو موټو کی یې کښیکود. او چه ښځه دږوږی راوړو لپاره ووله نو یې په خپل ټټر پوری جوخت کړ او خوځو واره یې پوی کړ او بیایې په سترگو پوری ومو ښود تر سترگو یسی تر یې تر می اوبښکی بهیدلی. خوچه

ښځه یې بیر ته راتله نو هغه ژر ژر خپلې او ښکې پاکې کړې. ښځې کمیس به میخ باندې وځړاوه. خو دسپرې سترگی ترینه ته غړیدلې. تر هغو چه خوب یووړ ... یوڅو ورځې سپرې له کمیس سره عادت اخیستی و. هغه به هر سهار اوهر مابنام هغه لیده چه دمیخ دپاسه ځړول شوی. او زړه یې وړ ته خوشاله و. دهغه ټولې هیلې او بشپړې آرزو گانې په هماغه کمیس کی ټو لې شوی وی. دهغه هر څه وروسته تر هغې هماغه کمیس و. نوبه شپو شپو به دلیو نیو په شان له خو به را کښینا ست او کمیس به یې ښکلاوه. تر هغو چه هغه ستر ویراو مصیبت پری راغی ... هغه ورځ مابنام همدا چه سترې منومانه له کساره راغی نو لاسم ناست نه و چه سترگی یې دمیخ خواته ولاړی. خو کمیس یې په خپل ځای ونه لید. په بېړه یې ښځې ته ورغږ کړه.

— کمیس چیری دی ؟ ښځې له بی اهمیتی نه په ډکه لهجه ور ته وویل. — هغه می وړان کړی او ماشوما نو نه می دوه کمیسو نه جوړ کړل. اولایې داخبره نه وه خلاصه کړی چه دسپرې در نده خپېره یې پر مخ ولگیده. اوسپرې دلیونیو په څیر رمپای وهلې او مخی ته گو ا ښی کاوه. ښځه اریانه پاته ده چه څه وکړی او څه وایې. هغه پدی نه پو هیده چه پدی کمیس کی څه راز نغښتی دی. اوسپرې ته هغه شپه تر نیمو شپو خوب نه ورت. ښځه هم ځگړویدله ځکه چه په مړه گیده یې و هل خو پلې و هغه شپه همدا چه آخر خوب ورغی، نو یې خوب لیده چه هغه چا به چیری باندې توکړی تو کړی کړیده سپرې یوه خوا، پښی یې بله خوا اوځان یې بله خوا پراته دی. هره خوا به وینو سره ښکاري اوسپرې چیغه کړه اوله خو به



کینا ست. سپرې خولی یې په تندې باندې ناستی وی. دی پر یشان خوب هغه سخت ډارو لی و ... دهمدی شپې په سبا همدا چه دفتر ته ولاړی او بیاما مورین راغلل نو سپرې و لیدل چه هغې له ځانه سره یوه قوټی چاکلیټ راوړی او په مامورینو یې ویشی هک پک پاتو. ټولو مامورینو وړ ته وویل چه چای دم کړی. هغه لا چای نه و راوړی چه له هری خوا په هغې باندې دبارک دی شه کوژده اور ښت وشو دسپرې غړی و تنبیدل او پوه شو چه د خیالو نو پیغله یې له لاسه وتلی ده. سر یې چور لیده، په خبری نه پوهیده او گنگس و. څو واره د مامورینو غوصه یې راغله. خو هغه په خپلو سو چو نو کی ډوب و. هغې ته به یې چه کتل دپخو ایه شان یې خیره نه وه. هغه پخوا نی سادگی یې نه در لوده شو ندی یې نن سپرې کړی وی او په سترگو یې هم څه تور دارو موبښلی او پوری کړی وو. سپرې ورځ تر غرمی وړ سو له. خو ورو سته تر غرمی و چه هغه آمر ورو غو ښت. په غوصی سره یې پوښتنه. — تهلوی دومره ښځو ته گوری؟ ټول آمران له تانه سر ټکونه کوی اوسپین سترگی دی یو لی. دسپرې ژبه ونښتله. هیڅ نه پوهیده چه داخبره چا آمر ته کړی ده. خوچه وروسته تر دوه وړ څو له هغه دفتر نه تبدیل شو نوی آمر دانصیحت ور ته وکړ. — سپرې ډیر ښځو ته نه گوری. اوایله چه سپرې پوه شو چه د خیالونو او خو بونو پیغلې ی آمر ته سر ټکونه کړی یده چه ډیر وړ ته گوری او خپلې سپینې سترگی نظر دهغې په سپینو او ښکلیو پو نډیو غړوی خو دسپرې په نوی دفتر کی ډډه نه لگیله. هغه د پیغلې عطر جنی وږمی غو ښتلی.

روزنه‌ای بسوی تار یکپا

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

شب از نیمه گذشته است و مهمانانی که من دعوت کرده ام هنوز پشت میز غذا خورند. روی میز بیشتر به میدان جنگ دیده‌ای‌هاست است تاروی میز غذاخوری. هیچ چیز سر جای خودش نیست، همه چیز درهم و برهم است. دختری که روبروی من نشسته است، سرفه کوتاهی میکند و بعد سکرته از روی میز برمیدارد، سعی میکند روشنش کند موفقی نمیشود، مردی که همراهش آمده است گورگرمیندوسگرت را روشن میکند دختر بعنو آن تشکر می‌خواهد روی مرد را ببوسد، نمیتواند، نیم خیز میشود و همین که از جایش بلند میشود تعادل خودش را از دست میدهد یک گیلایس و دو بشقاب را روی فرش اتاق می‌اندازد صدای شکستن آن درفضای آلوده و دود گرفته اتاق می‌پیچد. محسن خان غر میزند و میگوید:

- اکبر! مواظفش باش. کسی که نمیتواند، نباید زیاده روی کند. آنوقت نگاهی بصورت من می‌اندازد و میگوید:

- لیلا! چرا ساکتی؟ تو مثل اینکه ...

حلو حرفش را میگیرم و میگویم:

- برای من کافی است.

بعد یکی از تکه‌های پیراهنم را باز میکنم و میگویم:

- هوا زیاد گرم شده ...

نگاه محسن خان پائینتر می‌لغزد و روی تکه‌ای که باز کرده ام متوقف میماند من شراره‌های هوس را از نگاهش میخوانم. بدون هیچ حجالتی دستش را بطرف من دراز میکند و دستم را در دست میگیرد و میگوید:

- لیلا! ... لیلا! ... من ...

دستش را با ملایمت عقب می‌زنم و میگویم:

- محسن خان! شما میخواستید چیزی بگوئید!

لبانش را باخنده باز میکند و میگوید:

- بلی، بلی. میخواستم بگویم، هوای اتاق واقعا گرم شده، دلم

میخواهد در حویلی چند دقیقه قدم بزنم.

باتمسخر میگویم:

- در حویلی؟! ولی این حویلی مثل حویلی خانه شما نیست، نه گلی دارد و نه سبزه‌ای و نه جایی برای قدم زدن.

تقهقه اش اوج میگیرد:

- عیب ندارد. هوای بهتر از اتاق که دارد.

آنگاه از جایش بلند میشود و میگوید:

- راهنمایی ام نمیکند؟ از جایم بلند میشوم و میگویم:

- چرا؟

بعد از پشت میز بلند میشوم و دست محسن خان را که نمیتواند درست سرپایش بند شود میگیرم و مردو

خوانندگان عزیز قضاوت نمیکند

لیلا عزیز!

من ترا از نزدیک ندیده‌ام، ولی درد من، قصه اندوه بار زندگی من و رنجی که متحمل میشوم بیان سرگذشت غم ناک توست. باین تفاوت که غمناکه تو در مجله‌ای چاپ میرسد و تو با خواندن آن تا اندازه ایضا میشوی و در دلت تسکین میابد. همانطور که شاعر و نویسنده احساس درد ناکی را که نشانه از رنج خودش و محیطش است روی کاغذ می‌آورد و احساسات و حالات روحی اش را بدینوسیله انعکاس میدهد.

تو نیز قصه زندگی ات را می‌نویسی قصه‌ای که ممکن است داستان زندگی بسیاری از دختران معصومی که فریب هوسهای زود گزر را خورده‌اند، باشد.

و اما من، از تو بیچاره ترم میدانی چرا؟ برای اینکه من تا بحال نتوانسته‌ام قصه این فریب‌وگناهی را که مرتکب شده‌ام بنویسم و تصمیم هم ندارم بنویسم چرا که، وقتی قصه‌ی ترا میخوانم گمان میکنم اینهمه مصیبت بر من گذشته است و نامه‌های که تو دریافت میداری در من نیز موثر است و برای مدت‌ها پنجه‌های غم و درد را از دلم دور نگه میدارد.

حتما تا اینجا نوشته‌ام پرسش‌های در ذهن تو بیدار شده. بهتر است آرام باشی.

اینطور فکر کن که عین را می‌دانی که تو رفته‌ای منم تعقیب کرده‌ام منتها نامه‌ها فرق می‌کند حتی آدم‌های و چهره‌هایی که مسیر زندگی ترا تغییر داده‌اند یکی است تفاوت در شکل قصه است.

من این سطور ناجور و کوتاه را بخاطر آن برایت نوشتم که زندگی همین است. هر کس غمی دارد و به اندازه توان و استعدادش آنرا متحمل و پذیرا میشود. ولی واقعیت اینست که در جریان زندگی این حوادث پیش می‌آید. اگر سر تا سر زندگی ساده باشد یعنی پای غمی و قصه‌دردی در میان نباشد اصلا زندگی نیست.

تا نظر تو چه باشد کاش میتوانستم بتو کمکی بکنم تا این از درد و رنج‌ها حد زیاده میکاست

(ف - ن از غزنی)

از اتاق بیرون میرویم.

پیچ نامفهوم دیگران را میشنوم، اما چیزی از آن نمی‌فهم. من بی اعتنا به سرگوشی دیگران از راهرو میگذرم و باتفاق محسن خان قدم به حویلی میگذارم. هوای بیرون جان تازه‌ای بمن می‌بخشد و وقتی به وسط حویلی، جایی که نه سبزه دارد و نه درختی میرسم، دستم را از دست محسن خان بیرون میکشم و میگویم:

- شما باین حویلی و باین خانه باید آشنایی زیادی داشته باشید. زبانش را روی لبان خشک شده‌اش میگرداند و میپرسد:

- چطور؟

- چطور؟! شما مگر دوست نزدیک پدرم نبودید؟ باید باکنج و کنار این خانه آشنایی کاملی داشته باشید، درواقع این خانه را مثل من باید بشناسید.

ابلهانه نگاهم میکند و میگوید:

- پدرت! دوست نزدیک پدرت! ها ... بلی ... باید این خانه را بشناسم ...

دست لرزانش را داخل جیبش میکند و قطعی سگرت باز نشده از آن بیرون می‌آورد و درحالی که سگرت را میان دلبش میگذارد، دو باره نکرار میکند:

- پدرت، دوست نزدیک پدرت! من چیزی نمیگویم و چشم در چشمش میدورم. برق خاموش نگاهش را، مثل آتش مرده‌ای که زیر خاکستر شود، برویم می‌باشد و باز میگوید:

- پدرت! ها، بلی پدرت ... بعد سکوت میکند و من با عجله می‌روم:

- خوبه پدرم چه؟ ... لیلا! چه لزومی دارد، دنبال این افسانه را بگیریم، من پدرت را يك بار دیدم، فقط یکبار. آنهم چندسال پیش ... تو آنوقت ها خیلی کوچک (بقیه در صفحه ۶۲)



کوت. دلچسپ. خواندنی

جایزه ای برای خوش خوابی

کنوپ ها وانجن های زنان واقع جایزه ای برایش اعطا کنند در نتیجه در یکی از شهر های امریکا تصمیم

پیرزن ۶۷ ساله ای دادند که روی یکی از دراز چو کی های باغ عمومی

شهر بخواب رفته، و دزد زرنکی هم دندان های ساختگی او را از دهنش

بیرون آورده فرار کرده بود.

به این پیر زن ۶۷ ساله يك تشك لاستیکی و يك عدد بخت خواب و يك

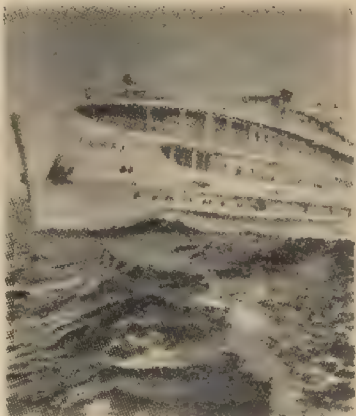
جفت دندان ساختگی به عنوان جایزه داده شد تا بعد از آن آرامتر و راحتتر



گرفتند تا ملکه خو شوخوابی را در بین زنان آن شهر انتخاب کرده، بخوابد.

کشتی اتمی

تا چندی پیش تنها از سه کشور بزرگ جهان یعنی شوروی، امریکا و آلمان که صاحب کشتی های



بزرگ اتمی زیردریائی اند نام برده میشد. ولی درین اواخر کشور جاپان

مزم مو فق بسا خن کشتی اتمی زیر دریائی شکه که بدینتر تیب بعد از آن چهارمین کشوری که همچو کشتی های دارند، عرض اندام نموده است.

وسيله ای جدیدی

برای پولداران

اخیراً يك شرکت امریکایی که مصرف تهیه اسباب بازی و وسایل تفریحی است، وسیله ای جدیدی ساخته است، که در نوع خود بی نظیر است. این وسیله که بشکل حیوان ساخته شده، طریق استفاده از آن به قسمی است که: هر کسی بخواد از آن استفاده کند بالایش می نشیند و با فشار دکمه مخصوص حیوان بر او می افتد. هر کت این حیوان ۱۸ کیلو متر در ساعت است.

گفته میشود که این اختراع جدید که در بین تما می وسایل تفریحی



عکس جالب

کپسولی برای رانندگان

از جمله مشکلاتی که يك درپور

همیشه به آن موا جه است مسئله پنجر شدن و کم هوا یی داخل تیوپ

هاست که باید ساعت ها را برای رفع این مشکل صرف کند، اما اخیراً يك شرکت آلمانی کپسولی اختراع

کرده که میتواند، سه تیوپ را بطور عادی هوا بدهد، و طریق استفاده از آن به قسمی است که هر گاه

نیروی پنجر شود و یا کم هوا، کپسول را در محلی که نیوپ از آن هوا میگیرد، گذاشته بدین طریق

هر قدر هوای که ضرورت باشد، داخل تیوپ میشود و بهترین مفاد این

کپسول درینست که از ضایع شدن وقت جلو گیری میکند. ممکن این وسیله بزودی به بازار عرضه شود.



که اکنون ساخته شده مقام اول را اختیار کرد و بیشتر مورد استفاده در رانندگان قرار میگیرد.

بطری های مخصوص صیکه در يك محل مناسب حیوان نصب گردیده به وسیله جدید نیرو بخشیده او را به حرکت می اندازد.

ساز

هنگام که گریه می دهد ساز
این دود سرشت ابر پر پشت
هنگام که نیل چشم دریا
ز خشم به روی می زند مشت

زان دیر سفر که رفت از من
غوزه زن و عشو ساز ده
دارم به بهانه های مانوس
تصویری از او به بر گشاده

لکن چه گریستن چه طوفان؟
داموس سبی ست ، هرچه تنه است
مردی در راه میزند نی
واوازیس فسرده بومی آید
نهای ذکر منم که خشم
طوفان سرشک می کشاید

هنگام که گریه می دهد ساز
این دود سرشت ابر پر پشت
هنگام که نیل چشم دریا
از خشم به روی می زند مشت



زیر نظر گل محمد ادیبیار

عهد شکن

هنگامیکه اسگریزان و خاموش با قلبهای
نم سگسته از هم جدا شدیم گونهات
شکون و سرد شد .

وبوسه هایت از آن هم سرد تر
سبتم صبح در بیکر فر سودهام سرماریخت
وبوسه بخ زده بو سر می توانسوزی را که
اکنون حس میکنم برایم بارمغان آورد .

همه عهد هایت را شکستی و در گوشه
گل آلود سیرت تن سستی ، من اینک نام ترا
از زبانها می ستوم واژنگ آن بخود می گزیم
زرا تو نام خویش را به بهار، ننگ شاعر
خریدی . هنگامیکه جدا می شدیم نالیدم :

فلیم را پس بده و تو روی گردانده گونه-
برافروختی و گفתי : هدیه رانمی توان پس
داد و من بساز گشتم و از نیمه راه گس-
تم :

من هم خاطره ترا پس نخواهم داد !

«گرد بایرون»

گل شب

می خندی و باز می کشایی لب
همراه تو ناله می کشد بادی
«امشب چه شب عمیق آرامی است
درو نه توانشی ، نه فریادی»

ناگه لب تو زبوسه می سوزد
چون بربک گلی زلفش زنبوری
در کام من تو - هر دو - می چید
زان بوسه تنب طعم انگوری

لبهای تو رنگ تازه می گیرد
از لذت بوسه دیده می بندد :
«امشب چه عمیق آرامی است !»
می گویی و زیرکانه می خندی

هنگام سپیده دم که اودکها
از بام افق ستاره برجسته
دو بستر ماسه های مهتابی
آزود ، دو سایه را یکی بیند
«نادر پور»

وقتی که چراغ ماه روشن شد
وقتی که گل ستاره ها روئید
وقتی که نسیم شور دریا ها
کف های سفید آب را بوئید

نپا و برهنه باز می آیی
باعطر بنفشه ها و نرگس ها
لبیات برنگ زلفه آتش
بازوت برنگ تفتنه مس ها

برمی شود از تن تو آغوشم
چون بستر ابر از تن خورشید
می خندی ، باکرش می گویی
کی می شود این ستاره هارا چید؟

من میگردم به آسمان خاموش
تویی نگری به چشم من حیران
بلک من و تو بزمی می افند
خون بال دو مرغ در شب باران

زمرمه

در غریب شب این سوخته دشت
من و غم ... چه بر من بگذشت

ای عطش دورگ من جاری باش
شعله زن دود من کادی باش

رکت غم سوخته ، ای ریشه من
بهاک از طاول اندیشه ی من

دشت شب تاخته ام خاموشم
موج خود باخته ام مدعو شوم

طفل آواره شهر خوابم
تشنه خویشتنم ، گردام

برگ پائین بدست بادم
ریخته ، سوخته ، بی بنیادم

کاروان سوخته جاوشوم
دربار زمره ای ، خاموشم

گره کور غم بازم کن
قصه یابان دمو آغازم کن

ای تو غم ، نامعلوم ، ای نایاب
منگ تا معلومی را در یاب

دست پیش آر که رفتم از دست
دستم گیر که هیچم در هست

من و تو چیست؟ من و من باشم
جوگوی و تمنای نمی

من و چیست؟ من و من باشم
روح تنگ آمده از تن باشم

بگریزم و به هم آویزم
عطشی در عطش هم دیزم

نفسی در نفس من بفشان
بکشانم ، بچشانم ، به نشان

بدسان بر سر بازار مرا
جان فدای تو ، بیزار مرا

سبک بد زانی بر چانم زن
کوس و سواپی ، یوبام زن

زندگی چیست؟ سراب است ، سراب
نفس پاشیده برآپ است ، برآپ

عشق خوانده دل نوشیدن
کفن ماتم خون پوشیدن

آرزو مورکن دست چنوں
نانش از عشق و شربش از خون

چند پیرست سعادت در قاف
نغمه نش لاف ، همه لاف و گراف

مرهم سوختن از ساختن است
چه قدراری که همه باختن است

زندگی چیست؟ مرا یاد بده
آنچه میدانم بر یاد بده

توتیایی تو بچشانم کش
تشنه ام ، تشنه بی آتش ، آتش

تیشه بر ریشه جان دوخته ام
دل به هر شعله غم سوخته ام

باد آواره گورستانم
بدر پاشیده به سنگستانم

برق مشهور یغین رازم
پر سیمورغ غم ، بگذارم

پیش از آن لحظه که نابود شوم
سبب شوم ، شعله شوم ، دود شوم

در غریب شب این سوخته دشت
گرگی برزدو نالیدو گذشت
«رحمانی»

از من شعر میخواهی

نگاهت شعر میخواهد
تو خود شعری
به آن سیمینه پیکر
گزار پیکر تراش قدرتش از سیم خام است
و شاید از برای مدح و تشبیهش
ز عاشق شعر میخواهی
تو خود شعری

به آن رخسار گلگونی که نازکتر گلبرگ است
به آن یکدسته سنبل گزیت در دامن آویزد
نگاهت شعر و چشمش شعر ساز و سنبل مویست
یکایک شعر میگوید و با اینهم
به افسونست
بجادویت

بزیبائی وطنای و با هر چشم و ابرویست
بر بجهرا ! تو از من شعر میخواهی
«سر شاد روشنی»

بان چشمان پر افسون.
بان آواز جادویی
بان زیبایی و سیمین تنی و فتنه انگیزی
تو از من شعر میخواهی
خدایا این چه افسون است
چه سحر است این سخن سازی
که با آن مرمرین پیکر
بت آشوبگر - شوخ و تمساز - راحت سوز
از من شعر میخواهد
تو خود شعری
تو خود شاعری

نرگس افسونگر است چشمان شهبلاست
دودیوان شعر مرزگان زدن دود
و با این جمله شعر
از این دل شکسته از غمها

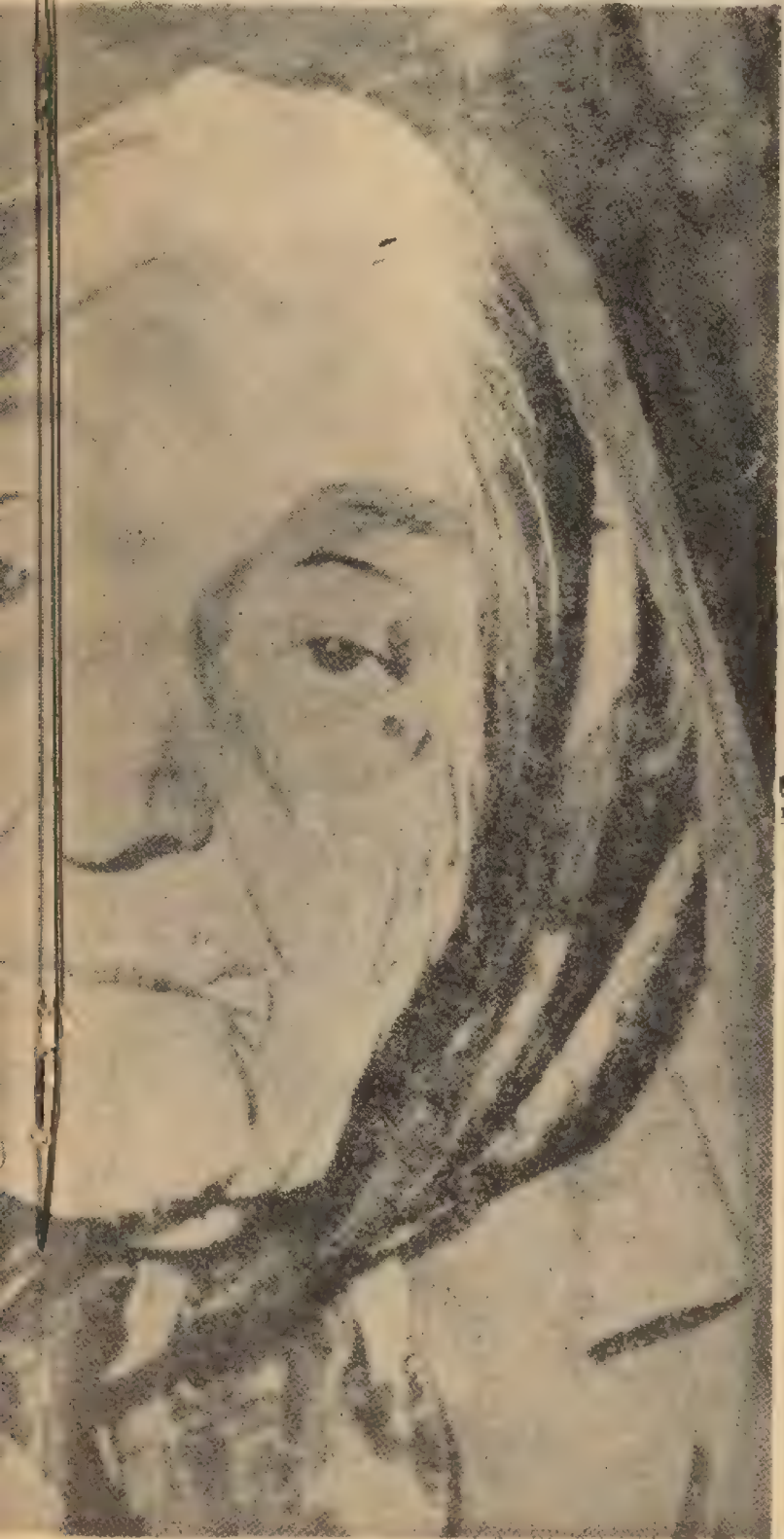
و
و
و

- اوه اوه اوه اوه ...
پدرم به قافیه من خندید . پدرم با این
آهده هایش هرچه نفرتی را در دلش آویخت
دانا و مردمش داشت سرخالی میکرد .
و باخروش خنده اش اسواج نفرت را در
خانه مای پراکند . و من و مادام از آواج
این نفرت استیقامت می کردیم . خانه هایک
کابوس بود و خنده های پدرم آهنگ ا -

از دل گذشته يك چوره چشم مرا نگاه
می کند و نگاه هایش مرا می خورد من حالی ندارم ،
آینده ای ندارم . زندگی من یکپارچه گذشته
است و يك چوره چشم هاییکه مرا نگاه
می کند و نگاه هایش مرا می خورد .
من ناخود آگاه قلم را روی کاغذ می کشیدم .
برای لحنانی بدون آنکه خودم متوجه باشم
این کار را می کردم . من غرق در افکارم بودم .
این دست هایم به اراده خورشیدان اینکار را
می کردند . دست های يك نقاش مهم تر
از چشم ها و افکار اوست . و در آخر اراده
خودشان را پیدا میکنند . اگر بتوانید مرا
نقاش بنامید .
خوب من ! الان توجه می شود . بینم
دست های من چه کرده بودند . حالا خطوط
روی کاغذ برجسته تر بنظر می رسید . و من
نگاه می گفتم ها ! درست ! آن خط های منحنی
از دو جانب منتهی می شود ، به دو خط مستقیم
فرورفته . این دو خط منحنی کسوتاهی را
موازی به هم طی می کردند و بعد پایین تری آمد .
و بعد درست . بعد هر دو يك خط منحنی
معدب روی خورد . و بطرف پائین می آمد
و خوب !
چی شده ! این تصویر يك انسان باید
باشد . من این دو منحنی را به هم وصل
می کنم . و تمام می شود ها ! این دو منحنی
در جانه به هم وصل می شود و جانه ای پدید
می آید . مهم !
این تصویر نه چشم دارد و نه هم هیچ
چیز دیگری . ولی این يك خط منحنی معدب
گفته شده کافست که بی حالی کند این مرد

يك نقش و

بی چهره مردیست مصمم ! چانه مصمم چانه مصمم
پدرم .
من آنقدر این خط منحنی معدب کشیده
و ایاد می آوردم که الان ناخود آگاهانه آنرا
روی کاغذ آورده بودم . این خط منحنی معدبی
که در خاطر من برای این نقش بسته بود . من
همیشه به چانه پدرم چشم می دوختم . این
خط منحنی معدبی که وقتی پدرم می شد به
لرزه در می آمد . و من این خط منحنی معدب
را که می لرزید می دیدم ، نه ! من جرات
نداشتم بالاتر ، به چشم های پدرم نگاه کنم .
میتوانید در يك لحظه برق چشمان پدرم
آواج شعله های خشمش ، مرا بسوزاند و به
خاکستر مبدل کند ، نه من تحمل آن نگاه
های خشمگین پدرم را نداشتم . در این حال
این خط يك چیز را می دیدم . این خط منحنی
معدب را که می لرزید . و در آن حال از صدای
نعره دوردستی آگاه بودم . و با صوت غمور
و دورگرای .
- بوجوه سگ ! بوجوه سگ !
بوجوه سگ هرزه و من این نعره را از
دوردست های شنیدم . و این خط منحنی
معدبی را که چانه پدرم بود می لرزید می دیدم .
همان صداهای دردهای گوش هایم فرو
برفت . و در دالان خاطرم انعکاس می کرد .
و من متوجه می شدم ، این بوجوه سگ هرزه
من بودم که ناکام مانده بودم . و این خط
منحنی معدبی که می لرزید چانه پدرم بود
که هیچ بوجوه سگ هرزه را که ناکام نماند



و این چشم هایک نگاه میکرد و من میدیدم

این کبوسی که پدرم از پدرکلانش به ارث
برده بود . بعد مادرم را که دختر با نشاط
زندگانه بود به این کبوس آورده بود .
و من در این کبوس چشم به دنیا گشوده بودم .
پدران سب . آن شب ده سال پیش
به دای پدرم به ناله تبدیل شده بود .
پدرم سرطانی شده بود . زهر آن معجون تنفر

اورا بالاخره از یاد آورده بود . پدرم دیگر
ضعف شده بود . و دیگر نمی توانست قاف قاف
بخندد و یا می هی تغییر بگشود تنفرش را بیرون
بریزد .
حالا پدرم در اوج تنفرش دست و پا
میزد . یک مردابی که تمام محتوی آن زهر
بود . و ناله میکرد . از درد ناله میکرد . ناله
سرد و غم انگیز .

و بعد این ناله هم به زوزه تبدیل شد .
زوزه شومی که یگونی خنده بود . شبیه
زوزه سگی که مرگ را در دوقدمی اش بیند
و از ترس زیاد نتواند صدایش را بلند کند .
بعد این زوزه هم خاموش شد و سکوت
همه جا را فرا گرفت . و مابه این زوزه سکوت
گوش فرادادیم . این سکوتی که زوزه های
پدرم را در دلش داشت و آن بپایس میداد .
و من به مادرم نگاه میکردم . قیافه پیرمادرم
چندان پیرمادرم . موهای پیرمادرم و احساس
میکردم که مادرم هم این زوزه سکوت را
می شنید .

و حالا این تصویر با آن چانه مصمم ! با آن
شیار های پیشانی با آن ابروهای تند ، با آن
نگاه های پرنفرت ، با آن استخوان چغندر
شبهه پدرم بود ها .
کوبی روح پدرم در اتاق من سرگردان بود
و آن آمده بود و خودش را روی کاغذ کشیده
بود . فقط برای اینکه مرا مسخره کنند .
بدین لیخته ، با آن نگاه . و بعد آن نفیر از دل
تاریک گذشته های بدین ست .

مرا بین که ساینس می خواندم . من
در فاکولته طب درس می خوانم . در آن دالان
های طویل زیرزمینی فاکولته . ما انسان ها
را تسلیخ می کنیم . درست مثل یک ماشین
اعضای بدن شان را زخم جدایی کنیم . دگ
هاوی هایشان را درست مثل سیم های موتر
حساب می کنیم و بعد به هم پیوندی دهیم .
وظایف هر کدام از این سیم های بدن انسان
را بدای می گیریم .

این بارها با نوسان های درونی احساسات
را به دماغ انتقال می دهیم . درست همانطور
که یک سیم جریان برق را به داخل ماشین
انتقال میدهد .

و بعد صدای استاد اناتومی را پیدا
می آورم .

انسان فقط یک ماشین است ! یک
ماشین .

درست ! و حالا من در این اتاق تاریک دروای
این کتاب ها ، آن جمجمه که استاد بمن
هدیه کرده بود تا سرش مطالعه کنم ، و این
نصیر و این دیوار و سوسه مشوم ، درست
است که خاطره پدرم خوش آید و نود و کسی
حالا گذشته . مرا بین که فکر میکردم روح
پدرم داخل اتاق شده و بعد روی این کاغذ
در قالب این تصویر حلول کرده . چه
احمقانه !

من به خودم می خندم .
دروازه به شدت باز می شود . من سرم را بر
مگردانم .

مادرم با وحشت بمن خیره شده .
چرا مادر ؟

چرا مادر ؟

نوشته : مسعود راحل

یک تصویر

من نگاهم را از تصویر برمی گیرم .
و به این دیواری می دویم . این دیوار که هیچ
حرکت نمیکرد . این دیوار یکه نمیدانم
چگونه با سنگدلی پدرم ارتباط میگرفت .
آن این دیوار سیاه بود و اسرار آمیز .
ایام هم تاریک بود .

من هر وقتی به اتاق می آیم پنجره ها
رامی بندم . بعد در روی این دیوار خط نوری
ظاهر میشود . من سرم را برمی گردانم .
مادرم هست . که سرش را از بالای دروازه
داخل کرده . و درون اتاق رامی نگرده .

داود ! اینجا کسی هست !
نی مادر !

مادرم مکت میکند . گویی او هم به سکوت
گوش میدهد .

پس تو باکی کم می زدی ؟
هیچکس مادر ! من کم نمی زدم .

ولی من شنیدم تو می گفتی
... . نان چند دقیقه بعد

تیار میشود .

من به خودم فرو میروم . این صدا های
درونی من آنقدر هایلند بود که حتی مادرم

هم آنرا شنیده بود ؟
نه مادرم خیالاتی شده نبود . درست

همانطور که من خیالاتی شده بودم .
چه چنان ! در یک لحظه من این تصویر

را با گذشته ام . با این گذشته تاریک ارتباط
میدادم . و فکر میکردم روح پدرم پر کالبد این

تصویر یک نوعی حلول کرده . چه خرافاتی !

می خواستم بایک چلیپا این تصویر را مسخره
کنم . و بعد به تصویر خیره شدم . این خط
منحنی . یک ضلع یک چلیپا آن روی تصویر
نقش بسته بود و چه نقشی ! داغ یک شمشیر
یک خنجر حالا تصویر واقعا اهریمنی شده
بود . مگر آن نگاه و آن چشم ها ، آن لیخته کاف
نبود . و تصویر هنوز لیخته ی زد . نه
من این تصویر را نمی توانستم مغلوب کنم .
این تصویر را من اگر چشم هایش را هم کور
میکردم می خندید و اگر لب هایش را هم
قفل میکردم باز هم نگاه میکرد ، این تصویری
تنها در روی کاغذ نبود ، این تصویر در
خاطر من بود . و تصویری بود ابدی ! با آن خنده
و با آن نگاه .

من صدای مقطع مادرم را که در آسیر
خانه کار میکند می شنوم . مادرم نان شب را
تیار میکند . و لحظه ای بعد من صدایش
رامی شنوم .

داود ! تو خندیدی ؟

من به آن اتاق دیگر می دویم . مادرم بمن
نگاه میکند . من سرم را پائین می اندازم . و
مصرف می شوم چند لحظه از کلویم فرو
بروم .

اما مادرم ! من سنگین نگاه های مادرم
را هنوز احساس میکردم .

نه ! مادرم هنوز بمن نگاه میکنند .
من حالا باید سرم را بردارم . من سرم را
بر میدارم . مادرم با عجله نگاه هایش را
می دزدد . و مصرف خوردن میشود . من بابی
اعتنایی می پرسم :

من بیشتر مادر ! مثل پدرم خندیدم ؟

مادرم با تعجب مرا نگاه میکند و لبی با عجله
تعجب اشرا می پوشاند و لیخته می زند . همان
لیخته بر چین و چروک که بیشتر غم را
انعکاس میدهد تا نشاط را .

نه ! مهم نیست پسر ! فقط اینک من
در مقابل صدا های بلند حساسیت دارم .

ما درست ! و من می دانستم چرا حساسیت
داشتم .

من دیگر چیزی نمیکویم . من به دور دست
ها کوش می دهم . به صدای دور دست ماشین
موتر ها ! صدای ماشین موتر پوزا جنبش
و حرکت وزندگی است .

بعضا فکر می کنم موتر ها از انسان ها
زنده تر هستند . و من به این صدا ها گوش
فر میدهم . صدای روح نواز ماشین موتری
بگوش میرسد که سرشار از زندگیست . بعد
صدای نزدیک می شود . آن موتر از خم کوچه
معبور میکند و بعد نزدیک تر . آن موتر
از مقابل خانه معبور میکند . غرض منسر
برای یک لحظه خانه ما را بر میگیرد . سکوت
را بهت زده و شکست خورده باقی میگذارد و بعد
دور می شود . من موتر را در خاطرم مجسم
میکم . با آن چشم های زیبای شفاف که فقط
یک نگاه دارد . یک نگاه ثابت . آن این
موتر با وقار تمام روی سرب می لغزد و با نشاط
مادرم باز مرا نگاه میکند .

صدای پر نشاط هارن ! من بخردم لیخته
می زنم .

و بعد باز هم آن نگاه ! سنگینی آن نگاه !
سنگینی آن نگاه ! مادرم باز مرا نگاه
میکند .

مادرم حتما این لیخته وادیده . من صبر
میکم . برای لحظه ای تصدیق میکنم که به
چیزی فکر میکنم . ولی نگاه های مادرم قطع
نشده . من سرم را بر میدارم . درست ! مادرم
بمن نگاه میکند . این دفعه نگاهش را هم
نمی دزدد .

نوشته هستی پسر !
ها ! درست مادر . امروز چهار ساعت

تمام در این زیرزمینی سرد فاکولته بودیم
تطبیقات میکردیم مادر ! سرانسان ها ! بدن
انسان ها . شکم انسان ها .

بقیه در صفحه ۶۰

دنوی عصر لوری!

ستا په هره کرشمه کښی نوی سوزاونوی ساز دی
نوی درد دی، نوی شور دی، نوی طرز او نوی راډی
ستادی نوی سوز او سا ز ته پسی تجربه شول شعرونه
خکه ستا دازلمی حسن له زړونه بی نیازی
نه دی زلفی په ملا خانگی ترورنو او رنگونو
نه دی سترگی توری کړی، نه دی سترگینی انعامدی
نه دی دم تیرونه ورته، نه دی چم فکسی نشان دی
نه دی غصه وړنوری کړی، نه دی سترگینی عجازدی
ای دنوی عصر لوری چه ساده یی سو تر پایسه
به دی واده سادگی کښی داڅه رنگ او څه انداز دی
(لایق)



د صبا سترگی

په لیمو کښی می غوړیږی دجا سترگی
چه کاته دمسبحا کړی زما سترگی
ستا دسترگو بلا وا خلم داسی نشته
مالیدلی په دنیا دی بلا سترگی
هر صبا د چا انجام ته اشاره ده
څه خو ماته شه گویا د صبا سترگی
اوس کښی دی دیقین د جواهرو
که پخامی وی کجکول دگدا سترگی
زړه می سادسی نوسی به بونه کارو
سامی راشه س حوسپی کړه په ماسترگی
په ککو کښی می دسیر لکه دیوی دی
دا محاسنی سا روح ده زما سترگی
ما حمزه ته په وړیا وی دوپیا نه
که می واخلی ددین په بهیا سترگی
(حمزه)

عشق درس

که په هجر کښی څوک ما پوښتی له حاله
حال خودادی چه ناتوان یم بی مجاله
زه دیار په دیدن ځکه شتاب کړم
چه دصبر بقا نه وینم تر کاله
شونده یم د خوبانو تر جماله
ته وماته نصیحت مکره ناصحه
عشق بی نیاز نی له ژواب اوله وباله
بی دخیل آتشا دحسن له تصرفه
هیچ می پوښته له نوره فیل وقاله
هاند عشق په درس کښی نورڅه لوستی نه دی
بی له زلفو بی له خطو بی له خاله
په دنیا په آخرت می دی خدای نه کا
بی نصب د مهر و یانو له وصاله
که یار سربه دیدن غواړی مه چاروړه
دغه حکم رحمان کړی دی دلالة

(رحمان بابا)

دیدن

دادغل په خواکښی چهله نازه ترانه وایی
ژای آئینی ته سبا خپله افسانه وایی
روغ خلک ته مالیونی بولی نو کوم نه دی
اوس خولیونی خلک هم ماته دیوانه وایی
هاسی دی پتنگ چه اوږد شمعی ستی کړیدی
مینه ورته خپله فلسفه کښی پروانه وایی
ای شومه آشنایچه دی دیدن په مایر زونه دی
داسی یارانای ته به څوک خنکه یارانه وایی
ای آسانایرات دیدن کله کله هم کوه
خیردی بیکوهر به شی خبرات تشکرانه وایی

(پیر گوهر)

د زړه دوا

دخیال اوږده وړیاکښی بېل می
زړگی راسره نشته دلرباسی ته یی نه یی
په دی کښی سودایی شمه سودای نه یی ته یی
دل برق اورینناڅه کړه بریننامی ته یی نه یی
زه لرم ملگری خاص آشنای ته یی ته یی
تصدیق اوتصور صفرا کیامی ته یی نه یی
طیب ته یی زړه دوا می ته یی نه یی
په لار دمحبت کښی رهنمای ته یی ته یی
دهیجا غلام نه یی آغا می ته یی نه یی

نغمی دپختانی دی که لوگی سپیلندی

دزړه منغل نه خیرزی مدعای ته یی ته یی

(عبدالله)

گلایی بشره

له حیا دی آئینه په مخکښی آب شوه
په فراق دی گونه زیړه دآفتاب شوه
ورځ په ورځ دری روښنایی دمخ زياتیږی
نوی میاشت چه دی روانه په رکاب شوه
چه بی گل داستاد مخ په رخسارولید
شکوفه دزړه په ویشو کښی غرقاب شوه
چه حاضر په عدالت شو ستا دحسن
فرنگه زده دسوسن په سوال او خواب شوه
بیا به ولگوی اور دچا په ځونه
چه له فېره دی سمن بشره کلاب شوه
چه یی ستا آتشی شونوی په زړه گرځی

چه عجب که دهغوسینه کباب شوه
چه مشغول داستادمخ په خال وخط شوم
شغولا راڅخه پاتی د کتاب شوه
نه چه توره تیروی زه در پوهیږم
مقررده شېبې زما په باب شوه
ستا دغم له ډبرو اوښکوه تل ژای
دجويد ځونه په مخکښی دسلاپ شوه
(حمید)

ولی؟

نظر نه کوی زما په ژبا ولی
په ژبا پوری خندا کړی زما ولی
ډېره زړه کښی غېرت راشی له نسبته
چه له زلفو سره ستاشه آشنا ولی
خودپوهیږی چه رقیب زما دښمن دی
په ویل یی مخ پوښی کړی له ماولی
ستا د دواړو تیر بوسترگو وایه
د حیا دکان له ماکه تا لا ولی
ودی خپلمخ توری ژده ته حیرانیږم
چه یی مینه نه تووپیږی له تا ولی
که ابری په تندی لونم کوکی وگرم
په دا کوکو زما نه کړی پروا ولی
مزاله چه ته شری له خپله دره
په کلونو باندی غرخسی پورا ولی
(مزاله)

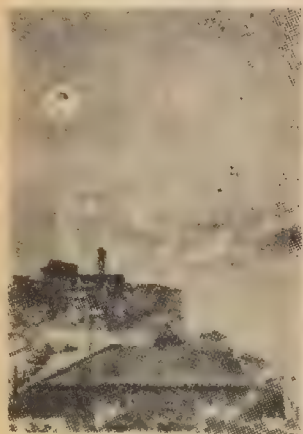
شوخی سترگی

دامی رنگی شوخی سترگی یار دچادی
څوک به وژنی په خنجر انگار دچادی
چه مدت سړی، پیړی یی نناخوان دی
دا دپوښوی په نیمه غوی سینگارچادی
کونکه ژبه دسوسن ورته گویا شوه
دا آواز دکوم بلبل منقار د چا دی
چه یی درله نوره په آرزو غواړی
دا غالب په درست عالم انواز دچادی
چه له آهه یی آسمان ځمکه لږ زیږی
دایه پر کو پرکو غوغ بیسار دچادی
چه حسین لکه پتنگ ورباندی چل شو
دغه نار دی دکوم انگار دچا دی

(حسین ملک پوری)



استفاده از انرژی زمین



پیش بینی کردن ذخایر مواد انرژی
علماء بفر این انداخته است که از انرژی
داخل زمین استفاده کنند . اساس فیصله
ملل متحد از دوسال به اینطرف در قسمت
های مختلف امکان استفاده از مواد مسدوب
داخل زمین تحت مطالعه گرفته شده است .
به این اساس در سر حدیسن مکزیکو و
کالیفر نیز یک چشمه آب جوش ریافته اند
که میتواند ساحه زیادی را در جنوب غرب
ایالات متحده امریکا از آب گرم بوی نیاز
بساند . درعکس چشمه آب گرم یکی از شهر
های ایتالیا را مشاهده میکنید که بخارات آب
از آن مصادف گردیده است . از این چشمه
میتوان انرژی برق هم استحصال کرد .

بازیچه های خطرناک



طبقه روشنفکر غرب بر علیه یک فابریکه
تولید سامان بازی اطفال احتجاج کرده اند
این فابریکه سامان بازی را به اشکال مختلف
و از جمله از روی آلات قتاله میسازند . آنها
گفته اند بازیچه تأثیر عمیقی بالای روحیات
اطفال دارد . اگر اطفال با چنین بازیچه های
خطرناکی بازی میکنند احساسات بجرم پسندی
شان تقویت میشود . در عکس شما یک
گوتین (آله ایکه در انقلاب کبیر فرانسه
برای قطع کردن سرنانها بکار برده شده بود)
رایسکل بازیچه مشاهده میکنید که سی یک
کلی واحد میکند .

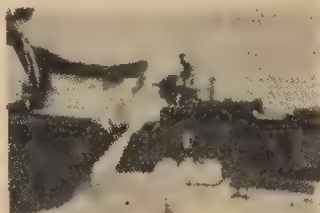
اردوگاه اسرا



در این عکس یک اردوگاه اسرای انگلستان
را در شمال ایرلند مشاهده میکنید که در آن
هفتصد نفر آزادیخواهان و مساوات طلبان
بدون محاکمه محکوم بحبس شده اند .

کشف جدید

متخصصین اتحاد شوروی عقیده دارند که
در اسلحه گرم یک «حافظه مقناطیسی»
موجود است . توسط بعضی آلات فسیل شده
میتواند که مثلاً از یک تفنگ چه وقت
فیر صورت گرفته است . این مطلب در
کشف جرایم و حادثات جنایی کمک میکند .
برعلاوه پیش بینی گزیده میتواند که مثلاً از یک
وقت میل تفنگ خراب میشود و منفجر
میکرد .



برق اتومی



در هر ساله یکی رسیس های چکوسلاواکیا
چندماه قبل اولین فابریکه برق هستوی
بکار افتاده است که به کمک انجار
موروی اعمار گردیده است .
درین دستگاه بخیث منبع انرژی ا
یورانیوم استفاده میشود که ظرفیت تولیدی
آن ۱۵۰ میگاوالت می باشد . در جوانی یک
مرکز تولید برق دوم هم ساخته میشود که
دارای ظرفیت ۸۸۰ میگاوالت می باشد . در
سال ۱۹۷۳ در منطقه جنوب غرب موروا یک
کار ساختمان یک تولید انرژی برق بهمان
شکل شروع شده است درعکس او لین مرکز
برق اتمی چکوسلاواکیا را مشاهده میکنید .

طیاره کوچک



بکنفر پیلوت انگلیسی بنام جان پو تر
در میدان هوایی وینک فورد توسط آله پرواز
دهنده بنام یو پتیریک حرکت نمایشی پرواز
را اجرا کرد . آله مذکور که مانند بایسکل
بپای زدن بحرکت در می آید ساده ترین
نوع وسیله پرواز می باشد . ماشین مذکور
نه متر ارتفاع گرفته میتواند او چهل و پنج
دقیقه میتواند پرواز کند . درعکس ما شین
مذکور را حین پرواز مشاهده می نمائید .

تئاتر موزیکال اطفال

در انستتوتی بنام گیرو نیار در جوار
سر کس جدیدیک تئاتر موزیکال اطفال
ساخته میشود که کنجایش ۱۲۵۰ نفر کودک
را خواهد داشت و بر علاوه در بالکون جایی
برای والدین این اطفال ساخته اند تا
همراهی کودکان خود را تماشا کنند . این
تئاتر اطفال سالونی برای کنسرت دارد که
هفتصد نفر در آن جمع شده میتوانند درعکس
شما مودل این تئاتر را تماشا بکنید .



دومین تکت پوستی از روی تابلوی های پیکاسو



درین اواخر نیو بورد وژنونیا پندمی
های موسسه ملل متحد تکت پوستی جدیدی
طبع کرده اند . در تکت از بلویی از سال
۱۹۳۸ که کار پیکاسو می باشد چاپ شد .
این تابلو پودرت دختر پیکاسو
است .
این دومین تابلوی پیکاسو است که از
روی آن تکت پوستی طبع میشود . رسم اول
پیکاسو که تکت پوستی شده است عبارت از
برقی است بنام کوپر نیکا که در سال ۱۹۳۷
رسمی شده است .

بدتر از مرگ

اورا به قتل برسانیم.

ساجد پور آدمی است ؟

من مدتها قبل یکبار اورا ملاقات کرده بودم ولی آنوقت نمیدانستم چکاره است ؟

اگر آشنا می بودم چقدر خوب میشد.

این را گفته از جیب بزرگش گرتی خود پاکتی را بیرون آورده بمسلطانه داد و مسلطانه دیدن تصویر ناگهان خود را با گریخ رویرو شد دید و آنوقت فهمید که وی یک دروغگو نبوده است .

گشتی حرکت خود را بسوی غرب معیار کرد و در میان آبهای نیلی رنگ ادیراتیک خرامان به پیش روی پرداخت . ساحل غربی آن نقاط زیبایی که دیده صنعت و هنر دست انسانها بود در افق پدیدار گردید .

و کم آنقدر نزدیک شد که مسا فرین گشتی فلیپا می توانستند کلیه های ماهیگیران، قایق های بزرگ بادبانی ماهیگیری که روی بعضی از باد بانهای آن تصویر چشم و پا ستاره رسم کرده بودند تا از نظر بدزما نه مصوون باشند ، جزء به جزء تشخیص دهند . هر قدر بیشتر مرفند گشت گشتی های تجاری ، زورقها و قایق های ترانسپورتی و تفریحی را بیاتر و وضع فعال و پر تحرک شهری میدانستند که اینک چند دقیقه بعد وارد آن می شد . سرعت فلیپا به نیمه با این آورده شده بود در بندرگاه بسوی محلی کمربند تروتمند آن و اشخاص معروف ونیس و جهان بود ، نرم نرم می لغزید ، هوشیاری جهانگردی بارنگهای سید ، گازیشو ها ، باغچه های پراز گل های رنگارنگ و درخت های زینتی و دورنمای مینا های بلند کلیسا ها در اینجا و آنجا ، مژده ختم او لیکن بخش مسافرت دریایی شان را بانسیم خوش آیند بحری به آنها میرساند . فلیپا داخل کوی سن مارک گردید و نزدیک جزیره سن خارک لنگر انداخت .

گریخ میان فلیپا و ناکوس س در عرشه ایساده بود و چشم از منظره جالب ساحل برمی داشت . دریا از انواع گشتی های خورد و بزرگ جوش می خورد . و در ساحل یک جمعیت پر جنب و جوش و هیجان زده قابل تشخیص بود . فلیپا بسوی او بر گشته گفت :

خیلی زیبا و خیلی خطرناک است . ناکوس بجای گریخ بیه جواب ا و پرداخت :

هنوز ایمن یک گوشه شهر است . دیدنیهای زیادی درونش پیدامیشود . انهم قصر من است و با انگشت یک عمارت کوچک و مجلل را نشان داده دو ربین را در اختیار گریخ قرار داد : گریخ دوربین را بر چشم نهاده متوجه ساحل گردید . قصر کوچک در نظرش منظم و جالب توجه آمده و کناره زینه هایی که به محل رقص میرفت دو قایق موتوری

نویسنده : جعفر مونرو

ترجمه : دکتر شهباز

از اینجا با ما همراه شوید

گریخ غصه باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن مشوش «سا» در یکی از ایستگاههای متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان اندر آکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو میزوی میشود . در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر تحت خیر خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکوس میلیونر یو نانی و هوشش ملیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطعانی به منافع نفی انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

بسته بود . از تحسین نتوانست خود داری کرد و در عین حال پرسید :
«استهغه ترتیبات برای چیست ؟
«بیشتر از آنرا هم خواهی دید» غفو کن جان» ماسب در این جا یک محفل رقص داریم .

«چقدر نفر باین رقص اشتراك خواهند کرد ؟
«تقریبا سه صد نفر»
«خوکاران ، عکاسان و نمایندگان تلویزیون تلویزیون نیز حتما خواهند آمد ؟
«طبعاً بالاسکه بزرگی است» قرار بود نیز حتما خواهند آمد ؟
«پوسه ؟
«آری جان و این برای من خیلی اهمیت دارد»

گریخ نفسش را که حبس کرده بود ، رها کرد و گفت : باشد . تو اگر نقشه منزلت را در اختیار من بگذاری ، کار ها رو براه می سود .
هر دو با شاره ها کوس بدخل گشتی رفته نقشه خانه را ذره به ذره و یاد قت از نقشه گرفتارند . یک درب دخول و یک درب خروج داشت . این از نظر گریخ مطلوب بود . جانب دیگر خانه را ساحل و آب کانال بزرگ گشت احتوا میکرد . باغچه بی هم داشت که از یکسو به کانال خورد و از سایر جوانب به کوچه های باریک نس محاط میشد . قرار بود کارکنان گشتی در دعوت سرو یس کشت و روی خود گشتی یکی با دو نفر بنوبت بهره دهند . او رکسترا از روما احضار شده بود و نیم بیشتر مدعین را هم اروپا یی ها تشکیل می دادند . نا کوس فکر دیگری این رکلام خوبی برای شهرت بیشتر اوست و گریخ احساس کرد که این از آرزو های جدی ناکوس بشمار میرود و دیگر چلی گیری اینهم خیلی دیر شده پوسه تمام کار ها را انجام داده بود . گریخ در آخر مذاکره سان گفت : بسیار خوب آنطور که تو میخواهی

شود . ولی هر دوی شما باید در کنار هم باشید و از میان جمعیت دور نشوید . هر کس باید آنرا بداند که اگر مایل است شما را به بییند ، در آنجا میتواند بشما برسد .
ناکوس گفت :
«طبعاً و علاوه یک چیز دیگر هم است .
گفتم این بال ماسکه است . همه با ماسک شرکت خواهند کرد حتی یکی برای تو هم آماده شده است .
«این همان چیزی است که دنیا لش می گشتم .
«نیمه شب شروع میکنیم و چند لحظه قبل از همین شفق ماسکها بیسرون آورده خواهند شد . گویا ونیسی ها در قدیم چنین میکردند پوسه این طور میگوید و میگفت که چنین مچا کسی مخموصی بزرگان می بوده است .
اشخاص معروف و ثروتمند .
«در حال پوسه ترا قانع کرد که تو مثل آخرین سلسله آنان استی و بعد لحظه بی تاه را زامه داد : پس قبل از نیمه شب اتاق خوابت را ترک نخواهی گفت ، قول است ؟
«قول است»
«نیکو چه کسی قبل از آغاز محفل آن جا خواهد بود ؟
«ما رسو نیا یک ساعت قبل آنجا خواهند بود . باید منزل برای بد برای کا ملا آماده باشند . عمده گشتی که به نوبت بهره خواهند داد ، اروپ اول شان ساعت ۱۱ آنجا خواهد رفت .

«و مهمانان اینجا ؟
«آنها هم میتوانند بما نرسند» سام را ساعت ۱۰ شب صرف میکنیم .
«میشود» اما من هم اکنون می خواهم به ساحل بروم . میتوانم این محافظ را با خود همراه ببرم ؟
«هر چه میل خودت است»
«فقط او را» آبا راجع بمن چیزی به او گفته ای ؟
«خیر»

سدر بصورت باو بگو که من محافظ جدید تو استم و توصیه کن هر چه من باو امر می کنم اطاعت کند . آه راستی هاری . . .
ناکوس به او نگرینست و گریخ گفت : (یقین دارم میدانی چه باید بکنی ؟)
ناکوس جوا بداد : میداند در مو قعی که اینجا بجا کند ، چه بکنم . فقط همین .

فصل یازدهم

موتور بوت ، نزدیک لیدو گریخ را به ساحل پیاده کرد . گریخ پس از سفارش براننده که همانجا منتظر او بماند ، به اولین قهوه خانه نزدیک بندر برای تیلیفون کشیدن شتافت . آنقدر فرصت نداشت که تاداینلی برود و برگردد . به جستجوی محل اقامت گادیر سول پرداخت همینکه او را پشت تیلیفون حاضر یافت مختصری از ماجرا را باز گفته در عین حال پرسید که سلاح با خود آورده است یا خیر ؟ بعد از اینکه صحبتش را با او تمام کرد ، قهوه خانه را ترک گفته بسوی دکانها لاری . گوسن مارکو بر اه افتاد . برای پیدا کردن دوا خانه که مورد ضرورتش بود ، دچسار ششلی شد و از آنجا بسرعت نزد راننده موتور بوت برگشت و توضیح داد :
«به قصر تیلیفون کردم ، کسی جواب نداد»
برک یک نظر کن به بین آنجا چه خبر هائی است ؟

من همین جا منتظرت میمانم .
«تیسوس» اطاعت گفته به موتور بوت برید و از طریق کانال بسوی قصر حرکت کرد . تریخ وقتی تنها ماند نگاه می به اطراف خود افکند و در میان از دجام با همان نسلر ازل انگلیسی جذاب قد بلند را شناخت که یطلون سیاه ، کرتی سیووت آبی رنگ ، کفش های ای بود فلور تینیا و شاپو ی بورانی سرو وضع او را آراسته بود گریخ از میان جمعیت از خود بی خبر و معالجه با آسانی راه خود را باز کرده بسوی نزدیک شلو شد . به سخی مرد بلند قامت رانته زده به جلوه گفت :

معذرت می خواهم آقا :
«عیبی ندارد» آیتاها هم انگلیسی استند ؟
چه خوب شد . در حال امید وارم سراغ کدام فروشگاه بیا بر درین نزدیکی ها داشته باشید .

سرفی باین گوشه بر گردید ، قهوه خانه را خوا هد یافت . بیا بید با هم برویم . از میدان گذشته و برای اینکه فشار جمعیت از دست شان نگذرد ، زیر سایبان یکدرب ، پناه بردند . گریخ یکبار دیگر بدقت آنمرد را نگریست و بعد خف از دید نت خوشحال لم آبا اسلحه را آورده ای ؟
گادیر سول جواب داد : بگذار اول خریطه شهر را نشان بدهم .

خریطه بزرگی را در دینا درب از هم کشوده گریخ از یک گوشه آن حرفه و در عین حال

يك چپ خود را سگینی احساس کرده خنده
بی بر لب آورده گفت :
«میل داری امشب بدین پلاهایک
استراحت کنی؟ کارسیون جواب داد این نهایت
آرزوی من است شب خوبی خواهیم داشت.
سدر اینصورت برو و برای خود تقابسی
دست و پا کن ساعت ۱۱ در همین جا با هم
خواهیم دید درست است ؟

« آری - چیز دیگری برای گفتن نداری؟
در ین موقع صدا یی چون پا شیدن دانه
های تسبیح روی سنگ فرش و بعد هم بهسم
خوردن بالهای کبوتر آن سا حلی را شنیدند
يك گروه توو نستیهایی آلمانی که عکاس
هم با خود داشتند ، بسوی آنها نزدیک می
آمدند . کاربرسون خریطه را برای خود
نزدیک برد و کریج شتاب آلوده گفت :
زود باش برو ترتیبیبر آشامی را بگیرد
و يك بوتل هم بخاطر من ایژرو کن .
کاربرسون از او جدا شد و مشغول
تماشای راننده موتی بوت گرچید که با مهابوت
فایق را بساحل بسته از آن بیرون پرید و به
استقامت محلی که او ایستاده بود شناخت
کریج با خود فکسر کرد (یو نایسنساید
اینر که روزی گشته خواهند شد هرگز
تصور کرده نمیتوانند) اما که میداند کند
شاید (تیسو س) حق بجانب باشد چه کسی
میتواند جرئت آنرا داشته باشد که قتل نام
کتوس را خیال کند «تیسو س» به او رسیده
گفت :

« زنگ تلیفون را کسی در آنجا نشنیده
است .
سنايد نمره را غلط گرفته باشم - این را
گفته منتظر جواب تیسو س بسوی او نگریدست
اما طرف اظهاری نکرد - لاجرم کریج به
حرف در آمد .

سوقت داری يك چیزی بنو شیم ؟
ازین پیشنهاد «تیسو س» چنان خوشحال شد
که حاضر بود ، هما نجا نطق مفصلی راجع به
منا هدايش در قصر ایراد کند ولی کریج
زباد او را بحرف در نیا ورده و بسوی قهوه
خانه حرکت کردند .

این قهوه خانه تقریبا از ده سال به
اینسو در آن نقطه باز شده ولی هیچ چیزدر
آن نسبت به ده سال قبل تغییری نکرد بود
حتی گربه هایش ینظر همان گربه های ده
سال قبل جلوه کرد . از نظر کریج درو ینس
همه چیز شاید بحال خود باقی میماند . پشت
خود را بد یواری که تقریبا نیم متر عرضی
داشت تکیه داده در بیرون روی ترانس نشسته
نا در عین حال غایب ین را تماشا کنند . در
نزدیک شان گروهی از کسبه سر گرم نوشیدن
قهوه و کافه زینا بودند . تیسو س شراب و
کریج آرو یتو فرمایش دادند . کریج که غرق
تماشای اندام و زبده و غول آسای تیسو س
بود ، به مار سول گفت بوتل بسته بیاورد و
قتی دید که حریف بدون وقفه آن بوتل را
سر کشید ، بوتل دیگری برای او فرما یش
داد .

تیسو س گفت : شب خسته کننده بسی
یش رو خواهیم داشت . دزد ها بیگانه نمی
نشینند و بهر تر تیبی باشد دستبر دی باین
مها نان نرو تمند خواهند زد .
« آنها که دعوت نکرده اند ، چگو نه
میتواند داخل قصر شو ند؟
« آنها بصورت سا خکی از خود دعوت
می کنند . حتی من یقین دارم کار تهای خود را
خیلی پیشی در ست کرده باشند .
با بوتل مرتبا دهان بدمان میشد و بهجمله می

نوشید . کریج پرسید :
« در آنجا معا فظن ما هم خواهند بودو
آنها بیکار نمی نشینند . نو کیسه ها را به
حال خود شان بگذار و توتنها مراقبت بزرگ
تراها باش و عده یی از همکارا نترها هم بسا
خود بگیر و همینکه متوجه حادثه سوکسو
شدی ، فوراً بمن اشاره کن یا اطلاع بده .
« آیا شما منتظر گرام حا دله استید ؟
« هر چه در دنیا فک باین بزرگی احتمال
وقوع دارد .

« کاش واقع شود .
این را گفته دگر بار . دهان بد هان بوتل
مذاشت و لحظه یی بعد بوتل خالی در میا ن
انگشتا نشن باقی ماند . در همان حال انگشتان
نیرو مندش شروع بفشر دن بوتل خالی کرد .
تمام قوت خود را متمرکز کرده و عسرق از
صور قش جاری شده بود تا عاقبت بوتل در
هم شکست و پاره های شیشه روی میز و زمین
فرور یخت . آنوقت بسوی مار سول که بوتل
دیگری را برای او می کشود ، نگر یرسته
پرسید :

« آیا تو هم میتوانی ؟
کریج بجای مار سول جواب داد :
« کافست . مرد نیرو مندی استی - توفظ
در موقعی که احتیاج داشتم ، نزدیک من باش .
تیسو س باسر اشاره اطاعت داد - بنو شیدن
بوتل سوم پرداخت و گفت : تا شروع مجلس
رقص دیگر نو شیدین درین نخواهد بود و کریج
تأیید کرد :

« ختم همینطور .
« امشب حوادث نا راحت کننده ای پیش
خواهد آمد .
« چه حوادثی ؟

« خانها و مساله لباس . یکی ازین حوادث
است .
« واضح تر صحبت کن . تا بفهم چه
میخواهی بگوئی .
« خانم نا کسوس يك لباس مخصوص
امشب ساخته اند . پیا بسونی هم ازین همان
مود برای خودش تهیه کرده است .
« یقین داری ؟
« آری . ولی مشکل بیشتر برای تو خواهد
بود . به دوسر خواهی افتاد .
« راستی من از تو خوشم آمده بود .
تیسو س این را گفته شراب خود را ختم
کرد و بعد با کریج بسوی ساحل رفته .
سوار موتی بوت شدند و چندان لحظه بعد داخل
کشتی فلییا بودند .

معلوم میشد مدعوین بالماسکه از همان
لحظه لباسهای خود را پوشیده اند . کریج
بزحمت ازین قیافه های عجیب که لباسهای
ناپلیون ها ، شوالیه ها ، حقه باژها ، ملکه
های قبرسی ، دزدان دریایی ، دهاتی ها ،
اصیلزاده ها و غیره را دربر گرفته و گردباده
ویسکی نوشیدن مشغول بودند ، گذشته
پهلوی کسی که دستکش طلایی پوشیده
و قیافه لار دبایرون را بخود گرفته بود ، توقف
کرد . مارک سوی ون بود سلام داد . کریج
بعجله جواب اورا گفته بسوی اتاق خود رفت .
او باید يك دزد دریایی می شد . يك
بطلون باپاچه های وسیع ، چکمه های
بوستی نرم ، پیراهن سید ، قطیفه سیاه و
يك دستمال سرخ برای اینکه بسر خود
به بندد ، برایش آماده گذاشته بودند .
کریج تیانه سیه و بسون و گارد بولسر
آلمانی را هم ضمیمه این کلسکیون کرده



آماده شده . در همین وقت در زده شلو اندریوس
داخل گردیده پاکتی را بوی داد و گفت جوابی
است که از دوست تان رسیده است .
کریج ، پاکت را کشود . در میان آن استاد
سهم شرکت های پلاستیک غذای دریایی و
ماگرا الکریک را یافت که در تمام آنها از طرف
اودو هزار پوند سترلینگ سرمایه گذاری
شده بود . زیر آنها در کاغذ کوچکی این پیغام
را خواند : « ناول ، مشکوک . بیابسونسی
مشکوک . مارک سوی ون معلوم میشود با
ناکسوس همکاری است . ولی از آنها کاری علیه
ناکسوس ساخته نیست . خودت بیدا باش .
لویس .»

کریج از اندریوس پرسید : همه اش
همین بود ؟
اندریوس جواب داد :
« خیرهای دیگری هم گرفته میتوانم .
بعلاوه آقای من میخواست به اطلاع تان برسانم
که در ضیافت فراموش نشدنی امشب ، من
نیز اشتراک خواهم کرد .
کریج باحفظ احتیاط گفت : ولی من امشب
در میان آنهمه سرگرمی به جستجوی دوستانم
وقت ضایع نخواهم کرد .
اندریوس پرسید :

« سیکار می کشید آقای من ؟
« خیر . ولی اگر توبخواهی میتوانی یکدانه
ازین سیکار ها برداری .
واژیرو بفشش تیانه سیه و بسون و ابه
آندریوس نشان داد . آندریوس جواب داد .
« متشکرم . و خارج شد . کریج هم چند لحظه
بعد به سایر مدعوین پیوست .
ناکسوس نشیبه یکی از اربابان قدیمی
ترکی لباس پوشیده بود و در آن لباس خیلی
مضحک نمی نمود . بدینال اوگویی یکی از زنان
حرم اش دیده میشد . سیه چرده ، سیه مو
و زیرشوار درحیرو ، سرایای اندام زیبای
زن را زیباتر جلوه میداد . روسری خریس
سیاه اش فقط رخسار او را پنهان میداشت و
سایر قسمتها بصورت آزاد تری در اختیار
چشمان گنجاکو قرار میگرفت . وقتی کریج
مشغول جستجوی فلییا شد ، حوری حرم ناکسوس
به خنده در آمده گفت :

« اینجاستم و روسری خود را بالا زده
افزود : وقتی يك شوهر بخواهد يك ارباب
ترک باشد ، زنی نیز میتواند برای او در
جلدبترین چاره حلول کند .
بعد زیوراتی را که در انگشتانش زده بود
بصدا در آورده هردوست داروی سر گذاشت .
صدای غرش ناکسوس مانند آواز يك گرگ
بلند شد که میگفت :

« فلیپ ، برای خدا ، کافست .
« فلیپا دستباز را پایین آورده صورت خود را
نیز با روسری پنهان کرد .
« می بخشی جان ، امشب بدون علتی
احساسی ناراحتی میکنم .
« اگر اینطور است از رفتن به مجلس رقص
صرف نظر کن .
« غیر ممکن است . همه چیز آماده شده ،
مگر نهی بینی ؟ بعلاوه رفتن من شرط است .
ناکسوس داخل صحبت شد :

« هیچ نگرانی ندارد ، خوش خواهد
گذشت . بعد بسوی کریج برگشته پرسید :
برای توجه کاری انجام داده میتوانم جان ؟
کریج نگاهی به فلییا افکند که مشغول
بالازدن روسری بود و رنگهای شقیقه اش متورم
نظر می آمد . چهره اش رنگ پریده بود
و احساس می شد که به دوا احتیاج دارد .
بقیه در صفحه ۵۶

فکا هيات اين شماره را بنا غلى
احمد غوث زلمى محصل ادبيات
ارسال کرده اند .

با حرکت

سزد



بدون شرح

«سر صحبت»

يكنفر سالخوره چند وقت پيش به اروپا رفته اوباكشستى از ايتاليا بفرانسه ميرفت . در اثنای قدم زدن در كشتى چشمش ببلخترزيبايى مياخفتد، عشق پيرى كار خودش را كرده او اختيار از كف مرد سال خورده ميرود . پس الزمدي نقشه كشتى بالاخره تصميم مى گيرد سر صحبت را بالاو باز كند، روز اول جرات نمى كند حرفى بزند، و روز دوم و سوم هم خجالت ميكشد بالاخره روز چهارم كه آخرين روز مسافرت است صد دل وايكند كرده نزد دختر زيبا ميرود و ميگويد :
سبخشيد خانم ، شما هم با همين كشتى مسافرت مى كنيد .

شخصى غرق شد كس ديگرى
اورا نجات داد شخص نجات يافته
گفت برادر نازدمن نوت ده افغانىكى
است اگر پنج افغانىكى ميده شتم
در بدل اين كار برايت ميدهم
آنشخص گفت فرق نميكند يكبار
ديگر خود را بينداز كه نجات دم
تمامش رايده .

«زيبايى زن»

پسر و دختری باهم راجع به
زيبايى حرف ميزدند، پسر گفت :
- من فكر ميكند دختر ها از پسر
هازيباتر اند .
دختر بلا فاصله گفت :
زيبايى زن يك امر طبيعى
است .
اتفاقا در اينجا اشتباه ميكنى
چون زيبايى زن يك امر كاملا
مصنوعى است .

تائير نطق

دو نفر كه عادت داشتند هميشه
در مجامع و محافل مختلف سخنراني
كنند بايكديگر درد دل ميكردند
اولى گفت :
- بدترين چيزى كه مرا در نج
ميلهده اينستكه ببينم كسى در موقع
سخنراني من به ساعتش نگاه كند .
ودمى آهى كشيد و گفت :
- بدتر از آن اينست كه پس از
نگاه كردن آنرا تكان بدهد تا
مطمئن شو دكه خوابيده يا كسل
مى كند .

دخترك چندوقت بود كه با پسر همسايه گرم گرفته بود، بالاخر
مادوش پرسيد :
- دخترم فكر ميكنى اين پسر تو دوست دايسته باشد؟
- خيلي مادر جان !
- تاحال پيشنهاده ازدواج را با تو كرده .
- نه چون خيلي خجالتى و كم جرات است تاحالا اين پيشنهاده را
نكرده ولى با حركاتش برايم فهمانده .
ريزش
مردى از پشت تيلفون گفت :
- دكتر جان پسر من سخت ريزش كرده . دكتر جواب داد : فرق نميكند
من فر دا منزل شما مى آيم و او را معالجه ميكند ، شما اورا از ساير
افراد خانواده جدا نگهداريد و ...
- ولى شما نميدانيد خدمه ما اورا بوسيده است .
- چه كار بدى، مجبورم اورا ضد عفونى كنم .
- دكتر جان منمى ترسم . زيرا خدمه ما را بوسيده ام
- موضوع خيلي مشكل شده اين مير سياند كه شما باعث شيوع
بيمارى شده ايد .
- بلى چون خانم واهم بوسيده ام .
- خدا لعنت كند پس منمى ميتلا شده ام .

از وگو كو ليشكن
ترجمه: غالمغالى

پياده مسؤل است

سيدوروف بازم بالاى وظيفه اش ناوقت آمد . البته او از چندين روز باينطرف ناوقت
سرگاشى مى آيد ، يك دفعه برايش گفت: اوقات چرا ناوقت ميانى ... غمگرم
و خود را تير نمون ، دفعه دوم گفت ، دفعه سوم گفت ، بالاخره حوصله ام پسر رسيد و اين
مطلب را روى تخته اخيار داخل شعبه نصب كردم .
آمر شعبه حاضرى بمن گفت :
- بين ... تو حق دوى چنين چيزى پرى نخته بنويسى ... اما بايد علت را دريافت
علت را جستجو كنز و بين چه موضوعى است كه باعث ناوقت آمدن او ميشود .
من در بى كشف علت شدم . اورا تعقيب كردم . ديدم قضيه بيخ دارد . بلى اين
موضوع را بعد از كنجاوى زياد فهميدم .
علت از اين قرار بود كه ما مور شعبة اعلانات هم ناوقت مى آيد و كاتب از او ياد گرفته .
دربى كشف علت ناوقت آمدن ما مور اعلانات واهم كشف كرده ، علت آن بى علاقگى مدير عمومى بود .
هم ناوقت مى آيد و او از او ياد گرفته ...
علت ناوقت آمدن مدير اعلانات واهم كشف كرده ، علت آن بى علاقگى مدير عمومى بود .
بلى من اين مطلب را فهميدم اما بايد علت بى علاقگى او را دانست . بالاخره فهميدم كه
بى علاقگى او از عصبانيت هاى بيجاى آمر شعبة نشأت گرفته .
دربى كشف عصبانيت هاى آمر صاحب بر آمد ، بيچاره بيجا عصبانى نبود ... يك
عالم مكتوب را براى اعضاء گرفتن به آمر عمومى مى فرستد ولى روزها مظل ميشود .
چه كار بدى ... اما نه نبايد اينقدر عجولانه قضاوت كرد بايست قضيه را كشف كرد و علت
را در يافت نمود .
آمر صاحب عمومى آدم فعالى است، پس چشده كه مكتوبها را دير تر نرزد خود
نگرميدارد ... ؟
اين مطلب را هم خودم كشف كردم .
آمر صاحب عمومى پياده بازيكوش دارد. روى ميزش را پاك نميكند ، هر روز و قتي
اومى آيد مى بيند كه بروى ميز خاك نشسته غالمغالى بلند مى شود ، با پياده پنج و شش
ميگويد و در نتيجه يك عالم وقت ادارى اوتلف مى شود . مشاهده ميكند كه همه تقصير
بگردن پياده است ... روز ديگر در تخته اعلانات و اخيار نوشتم : « كاتب اعلانات ناوقت
مى آيد ولى تقصير آن بگردن پياده آمر صاحب عمومى است ... »
(پايان)

چشم پشك :

چشم يك نفر را كه ديد
خود را از دست داده بود ،
عوض كردند و بجاي آن چشم
پشك را پيوند زدند . چندی
بعد كه مرد مذبور بينايى خود
را باز يافت يكي از دوستانش
از او سوال كرد كه با چشم
كه تازه آنرا پيوند زده است
چه حال دارد . مرد گفت :
شبها وقتى ميخواهم يك
چشمم بطرف غار موش خيره
ميمانم

بالزاکشناسان

فانسزی

مرجم ذال

کدامسته شد .

این بار نوبت بیک محصل رسید، محصل باهیجان بسوی میز امتحان آمد . استاد با غرور و ذوق زیاد روی بسوی

شاعرش کرد و گفت :

« خوب رفیق ! تو اکثر در سیمینار های صنفی که در باره هوگو دایر شده بود حاضر نبودی . ببین حالا چطور آمادگی خواهی داشت ؟ خوب بفر ماین در باره هوگو و رومانیزم اوجه می دانی ؟

— هوگو ... ویکتور هوگو ... هو...هو...

هوگو ... زبان شاعر در حالیکه بندش پیدا می کرد خواست به صحبت آغاز نماید .

— هوگو یکی از نویسندگان رومانیک

فرانسه است . اما علاوه از رو مانتیزم در فرانسه در آن وقت سبک های ادبی دیگری نیز وجود داشت . مخصوصاً رمانیزم . معروف ترین نویسنده سبک ادبی این عصر انور دو بالزاک است .

— لازم است تذکر داده شود که بالزاک

بصورت واضح و مستقیم اعلان کرد که ادبیات باید بصورت مستقیم با لای زندگی تاثیر داشته باشد .

محصل برای اینکه استادش را بخود متوجه ساخته باشد با سرعت هرچه تمامتر و مفصل تر درباره بالزاک شروع به سخن زدن نمود و آنقدر سرعت حرف می زد که استاد نمیتوانست او را متوقف سازد تا آنکه مجبور شد ورقه نمرات را بالا کند و نمره عالی در مقابلش بگذارد .

— شاعر بزرگ ایتالیایی دانته ... (شاعر) دیگر شروع به جواب دادن نمود . در نیمه قرن سزدهم تولد یافته . شاعر

چند روز پیش در امتحانات بسو هننون شرکت نمودم . آنروز مطابق پروگرام امتحان مضمون ادبیات اروپا از شاگردان اخذ می شد .

استاد مضمون که امتحان اخذ میکرد از فرمایم بود . زنگ زده شد . شاگردان همه بصنف رفتند و رفیق نیز خود را با عینک هایش مجهز نموده و قیافه دیگری بخود اختیار کرده بسوی عه شاگردان نظر انداخت و بعد بسوی من

نیز با همان قیافه نظر انداخت که غوی من نیز ساغر دس باشم .

وقتی تمام محصلان در جاهای خود قرار گرفتند یکی از محصله ها را نزد خود طلبید و سؤالی باو داد :

— لطفا در باره شیلی و فعالیت های ادبی او آناش معلومات بدهید ؟

— شیلی . محصله در حالی که به جوابات خود اطمینان هم نداشت شروع به سخن زدن نمود .

— در نیمه دوم قرن هجده تولد یافته . او مناسبیت نزدیکی با گوته داشت و مخصوصاً از همین لحاظ در سال ۱۷۷۹ بسوی روبر-جانیکه گوته کار می کرد رهسپار گردید . محصله به سخنان خود ادامه داده افزود :

— لازم است تذکر دهم که بیست سال بعد از سپهر تود در غرب فرانسه یکی از نویسندگان معروف دیگر نیز تولد یافت که آنوره دو بالزاک بود ...

محصله بعد از اینکه سخنانش را با اینجا رسانید بصورت مفصل و شرح درباره زندگی و آثار بالزاک به استادش جواب داد و استاد سر تا پا بیخندان او گوش میدان و با علاقمندی جوابات وی را می شنید . بعد از لحظه در مقابل نام محصله در جدول امتحان نمره اعلی

دانه تاثیر بزرگی بر ادبیات آنوقت ارو پا وارد نمود ...

بزرگ ترین و معروف ترین اثر ادبی دانه کمیدی الهی است . با ارتباط با این اثر ادبی لازم است متذکر شویم که بالزاک نویسنده بزرگ فرانسیسی نیز بهترین اثر ادبی خود را بنام کمیدی انسانی نوشته است ...

شاعر با دای جمله فوق بدون اینکه به سؤالی استاد در باره دانه صحبت کند درباره بالزاک و آثار ادبی او شروع به سخن زدن

نموده و و آنقدر پرگونی نمود که بالاخره یک نمره اعلی دیگر نیز در جدول امتحان افزود گردید .

نوبت به شاعر دیگر رسید وقتی پاچه سؤالی را از بالای میز بر داشت در باره سویت و فعالیت ادبی او سوال شده بود . این شاعر آخرین کسی بود که نوبت خود را می گذشتاند و لذا شروع بجواب دادن نمود .

— سویت یکی از نویسندگان سیتیریک انگلیسی بود و از جمله آثار معروف او یکی هم (مسافرت گولوبر) نام دارد .

— سولیت شخصی ضعیف المزاج بوده و همیشه مریض بود یاره عبارت دیگر دارای صحت خوب نبود ... از نقطه نظر وضع صحت

سویت بیشتر به بالزاک شباهت داشت و باید بالزاک نمیتوانست بیشتر به نوشتن آثار ادبی بپردازد ... و همین جا او نیز اصل سوال را گذاشته در باره بالزاک صحبت نمود .

این شاعر مانند شاگردان قبلی آنقدر تبحر و دانشمندی خود را دموورد بالزاک و بالزاک شناسی به استادش عرضه نمود که استاد

مجبور شد باو نیز بلند ترین نمره را بدهد . باین ترتیب امتحان ختم شد . بعد از اینکه آخرین شاگرد اتاق امتحان را ترک گفت . رو بنارف استاد که رفیق و دوستم بود نموده ناو گفتم :

— رفیق آباتو تو چو نشدی که تمام شاگردان در مقابل پرسش های تو تنها درباره بالزاک صحبت کردند و تو همه را نمره اعلی دادی ؟

استاد شانه هایش را بالا انداخته بالهجه مخصوص بمن جواب داد :

— چطور امکان دارد !!! می دانی من بتو چه میگویم ؟

— من در همین تازگی ها در باره یک نامه خیلی معروف بالزاک مطالعات و تحقیقات

نموده ام . درین نامه نویسنده نابغه میگوید : ریشه و منبع ذاتی یک سوام را ذاتی شخص در هود مو ضوعات خارج آن تشکیل میدهد که در وقت سوال دادن به شاعر از روی معنومات اضافی آن معلوم می شود .

— بصورت عموم می توانم بتو بگویم که بالزاک ...

استاد خواست با اشاره به بالزاک بیکار دیگر این عنوان را برایمن از الف تا یی تشریح کند . اما من زنده بر آن آرزو نداستم سخنان او را بشنوم .

زیرا بخاطر آنکه استاد چند روز قبل رساله دکترای خود را در مورد بالزاک و بالزاک شناسی دفاع نموده بود و لذا فقط ضعف او را شاگردان بافته بودند و ازین سبب بود و که هر شاگرد خود را در شناختن امتحان ری شناس می کردند .

دوستم داری مانی

در نا مرد جوان با هم صحبت میکردند و دس صحبت دهم رو

کرده به پسر و گفت :

— نمیدانم دوستم داری یا نه؟

عزیزم به اندازه می ترا دوست

دارم که دیوانه توهستم، دیوانه ...

برای اینکه این دیوانگی را ثابت

کنم حاضرم درزودترین فرصت با

تو ازدواج کنم .

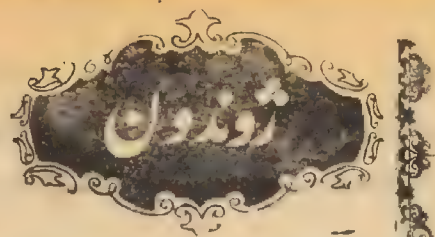


زن دلدوز !!



بدون شرح

اولی: من برای اینکه کبسه ام کپنه نشود درجه ام از آن استادان کمکم دومی: من هم برای اینکه شبیه های عینکم بنامیده شود بدون عینک مطالعه میکنم.



سعادت در حسن تفاهم است



برخی از زنان بواسطه انس و الفتی که با افراد خانواده یا آشنا یان خود دارند، حاضر نیستند از آن محلی که سکونت دارند به جای دیگری انتقال یابند.

البته برای خانواده ای که در محلی مسکن و ماوا گرفته و مستقر شده مشکل است که ناگهانی به محل جدیدی نقل مکان نماید و این امر نیازمند شهادت و تهور است.

ولی پایه های ازدواج باید چنان مستحکم باشد که این نقل و انتقال هابه ضیاع خاطر پذیرفته شود.

زندگی سعادت آمیز و خوش خانوادگی را با گردآوری اشیاء و استقرار در یک محل مخصوص نمی توان تامین کرد.

سعادت و نیکبختی را باید بوسیله ایجاد حسن تفاهم کامل میان خود و شوهر و اطرافیان بدست آورد و نیروی مقابله با موفقیت های خطیر و بحرانهای ناگهانی را

باصبر و شکیبایی تحصیل کرد. اگر شما نیز با مساله انتقال به نقطه جدیدی مواجه شدید و ناگزیر از ترک لانه و آشیانه مورد علاقه دوری از فامیل و اطرافیان گشتید، این پیشنهادات را بخاطر بسپارید. انتظار نداشته باشید محیط جدید مانند محیط قبلی باشد. محل و موقعیت های کسب و کار نیز مانند

رمز شوهر داری

مشارکت در هر چیز، خواه آن چیز تکه ای نان باشد خواه ایده و فکر، مردم را بیشتر بیکدیگر نزدیک می سازد.

یکی از اساسی ترین طریقه های روابط زن و شوهری، شرکت در علایق و دلبستگی ها و تفریحاتیست که مورد عشق و محبت هر دو طرف باشد.

طور دایم بکار اشتغال و در زمین و تفریح نکردن روش عاقلانه ای نیست و زندگی زن و شوهری را به جهود و خمود می کشاند.

زنی که میداند درس نمی خواند و مشغولیات شوهر نیز باید سهمی داشته باشد، مانند یک مصاحب و رفیق صمیمی به محبوبیت خود می افزاید.

بسیاری از زنان رامی شناسم که دایم غمین و افسرده اند و شکایت دارند از اینکه چرا شوهرشان تعطیلات هفته و اوقات بیکاری را به کار می گذرانند.

زنانی که در تفریحات و اوقات بیکاری و فراغت شوهر خود شریک



بقیه در صفحه ۵۶



از جهان مود



نقش خنده در صحت و زیبایی

دیگران را تیره نگردانید . شادی حقیقی با موسیقی سرور آور آمیخته است . یک موسیقی که سراسر وجود را برقص و طرب در می آورد : یک آهنگ معنوی که آدمی را از مصایب این جهان غافل میگرداند . دانشمندی گفته : «خنده همان خاصیت را در خنده رو می بخشد که خورشید در گیاه می بخشد . کسی می تواند خوشحال باشد که بداند چگونه از آنچه دارد لذت ببرد . خواستن چیزهایی که بدست نمی آیند و معلوم نیست بدست آیند ، مولد درد و اندوه است . باید دم را غنیمت شمرد و از آنچه در دست است استفاده کرد و بکار خود مشغول بود . کسیکه در انتظار آنست که فردا گنجی بدست آورد و بیک خوشبختی غیر مترقبه نایل گردد خیال خام در سر می پروراند و سرا انجام پشیمان می شود . زیرا نقد را از دست داده و به نسیه دست دراز کره . پیداست چنین شخصی هرگز خوش نتواند بود . خردمندی گوید : « نه فقط باید مزارع دماغ را حاصلخیز گردانیم بلکه باید تفریگاههای آنرا هم آباد کنیم » همین شان دیگری میگوید : « هر کس بایده برخ از روز را با خنده رویان بگذارد » !

خانم هلن میگوید : اگر مصایب را پرستاری کنید رشد و نمو میکند باید بر ضد اندیشه هایی که اسباب پریشانی و اندوه را فراهم میکند ، جنگید . زیرا اندیشه های اندوه آور مثل اندیشه های جنایت انگیز ، آزاد دهنده است ، شخصی می تواند پوسیده ، جوان نگاهداشتن نیرو های معنوی جسم خود را هم جوان نگاه دارد . افکار اندوه آور مفز زندگی را می خورد . بعضی ها پیش بینی های بی جا می کنند و بدینوسیله برای خود اندوه می تراشند و در آتش آن می سوزند . یک عده هستند که در کلیه فصول از بدی هوا شکایت می کنند . در تابستان از گرمای نالند ، در زمستان از سرما و در خزان و بهار از باد و باران هیچ فصلی برای ایشان لذت بخش نیست . و یک عده دیگر رنجهای را که خو را در عرض عمر کشیده اند و انکار یا رس آوری را که دارند در هر مجلس باز می گویند و دل مجروح دیگران را مجروحتر می گردانند . بدینسان در حق دیگران بدی می کنند . خوبست این گروه همواره اندر زنگنه را در نظر داشته باشند که میگوید : « غصه و گرفتاری های خود را برای خود تان نگاهدارید و زندگی

زن از هر نگاه

زن مخزن اسرار خلقت است . زن زینت مرد است . (کارل کوتزکو)

...

زن دارای قلبی است پسر از اسرار که هیچ زبان قادر به شرح آن نیست . (مستوری)

زن فرشته ایست که در کودکی پرستار ما ، در جوانی همراز ما و در پیری تسلیت ده ماست . (آری نسن)

...

زن کودکی است که با اندک تبسم خندان و کمترین بی مهری گریان می شود .

روان شناسی برای جوانان

عمل مغز در توجه

عمل مغز در توجه چیست؟ آیا در توجه دخالت مستقیم دارد؟ پدیده ها دلالت میکنند بر اینکه مغز در مواردی سبب و علت توجه است یکی از این پدیده ها نوسان ادراک است. نوسان ادراک وقتی اتفاق می افتد که چند لحظه ای محرکی را بیک صورت و چند لحظه بعد به صورت دیگر درک میکنیم یا اصلا درک نمی کنیم. مثلا وقتی به ستارگان ضعیف می نگریم لحظه ای دیده نمیشوند. روان نشناسان حدس می زنند که این نوسان ادراک به نوسان در مغز مربوطه میشود. همچنین است وقتی ۱۲۱ را گاه بیک صورت و گاه به صورت دیگر می بینیم.

موارد دیگری که حدس می زنند توجه یا عدم توجه مستقیما در ضبط مغز است مواردی است که با خواب مصنوعی، اشخاص را از بعضی حواس خود غافل میکنند و در نتیجه مثلا می توانند دندان او را بکشند یا عمل جراحی روی او انجام دهند بدون اینکه دردی حس کند - یعنی به درد توجه کند. برای اثبات دخالت مستقیم مغز آزما یشبهای مختلف بعمل آمده است. (مثلا ۸ و ۶) ولی نتیجه این آزما یشها مورد انتقاد واقع شده است «۷» به صورتی که هنوز این مسله که آیا سازگاری مستقیما از طرف مغز انجام میگردد یا سازش موضعی و پیرامونی است هنوز مورد بحث و اختلاف است.

درد دل جوانان

و این باعث میشوند که از اطرافیانم عقده بگیرم و. یگانه عالم آن هم صورتم است. - بلی بر علاوه اینکه مقبول نیستم صورت نسبتا زشت هم دارم و این باعث میشود که اطرافیانم مرا مسخره کنند و تحقیر نمایند حتی افراد خانواده من که نزد یکترین کسانم بشمار می روند این عیب و نقص را همیشه به رخ من کشیده و تحقیر می نمایند.

من چکنم که خداوند مرا خوشگل نیافریده، آیا این گناه من است که صورت زیبا ندارم؟ آیا لازم است که همه مرا بدیده حقارت نگاه کنند؟ از شما می پرسم که آیا مستلزم این همه تحقیر هستم؟

بخر حال از شما میخواهم که این نامه مرا نشر نمایند تا شاید با نشر این نامه خود را تا اندازه تسلی دهم.

گذشته من بیادام نیست ولی ۱۲ روز یکه خود را شناخته ام تا امروز زندگی من سراسر رنج و بد بختی بوده است. شاید بعضی ها بد بختی را طور دیگر تعبیر کنند ولی من صاف و پوست کنده میگویم در زندگی خود شیبخت نبوده و نیستم. و این بد بختی و عقارت رنج میدهند نمیدانم کدام یک را زودتر بشمار بگویم از اینکه تعلیم خود را ناقص گذاشته ام یا تحقیر همسالان و حتی خواهرها را.

به هر حال یگانه عاملی که باعث بد بختی و رنج من است صورت نا زیبای من است و بس.

بلی من دختری هستم ۲۱ ساله که تعلیم خود را تا تمام گذاشته و خود را در خانه محبوس نمودم زیرا هر روز که مکتب می رفتم غیر از تحقیر، چیزی از اطرافیانم نمیدیدم.

نامه های رسیده

بنی غلی صلاح الدین از لیسه صنایع کابل. نامه شما به اداره مجله رسید و اقا نظر یات شما در قسمت بهبودی مجله دلچسب و مفید بود از حسن نظر شما که در قسمت مجله دارید تشکر میکنیم.

به امید همکاری های بیشتر شما.

پیغله عالمه از ولایت کندز. واقعا شما خوب موضوعی را برای مجله انتخاب نموده بودید اما نه برای مجله ژوندون بهتر است که آنرا برای مجله دیگر که ازین قبیل مضامین را چاپ میکند بفرستید.

ژوندون

پیغله ذکیه از لیسه عایشه درانی. نامه شما که برای مجله فرستاده بودید رسید امیدواریم که احساس شما را همه همسالان شما داشته باشند به امید موفقیت شما.

بنی غلی عبدالکریم. شعر شما که جوانی نام داشت هر چیز بود غیر از شعر امید است در آینده اشعار بهتری بگوئید. به امید موفقیت شما.

بنی غلی محمد فاروق از ولایت ننگرهار. نامه شما که عنوانی مجله تحریر یافته. به ما رسید از همکاری تان تشکر.





اختراعات و تازه آوری هادر دنیای طب

هم زمان با پیشرفت علوم دیگر علم طب نیز به تو به خود پیشرفت قابل ملاحظه نموده است و این پیشرفت مرهون زحمات دانشمندان علم طب بوده است و البته در پهلوی این دانشمندان مخترعین و مکتشفین وجود دارند که دانش و علم را تکمیل نموده اند. کشفیات تازه در دنیای طبابت این امیدواری ها را بوجود آورده که خطرناکترین مرض بزودترین وقت تشخیص شده و در کار دوکتور و معالجه آن تسهیلاتی فراهم گردد.



مثلاً ماشین جدید که در بعضی از ممالک اروپایی مخصوصاً در قسمت طبابت جدیداً بکار میرود واقعاً راه جدیدی را به طبابت امروزی باز نموده است.

این ماشین که ظاهراً شکل تلو یزیون را دارد و توسط یک نفر

بنیای غلی محمد نادر از لیسه استقلال.

مضمون انتخابی شما دلچسپ و خواندنی است در شماره آینده نشر میشود اطمینان داشته باشید.

بنیای غلی احمد فرید
نامه شما که عنوانی مجله ژوندون تحریر یافته بود به ما رسید. امیدواریم که رضایت همه خوانندگان از جمندی را حاصل کرده بتوانیم به امید همکاری های بیشتر شما.

بنیای غلی محمد زبیر
نامه پر از شفقت و مهر بانی شما به اداره مجله رسید از حسن نظر شما تشکر.

جوانان و نظم و ترتیب در زندگی

نظم و ترتیب در همه امور زندگی برای انسان لازمی و جزء وظایف او محسوب میگردد، مخصوصاً صا که این نظم و ترتیب با سلیقه خاصی نوام باشد.

در عکس شما یک دختر جوان را می بینید که ازین ذوق و سلیقه برخوردار است. او مانند صدها و هزاران جوان دیگر میخواهد که در زندگی خویش نظم و ترتیب دهد. و ازین رو نگانه اطاق که برای او تخصیص داده شده است که البته بالوازم ضروری زندگی از قبیل



الماری لباس، تخت خواب، میز مطالعه، و غیره مجهز میباشد و لسی جالب اینست که دختر جوان با کارهای خویش توانسته است از یکطرف از سرگردانی خود را نجات دهد و از جانب دیگر توانسته است که از خود ذوق و سلیقه نشان دهد مثلاً از کارهای جالب او یکی ساختن جا برای بوتها در پله یکی از الماری لباس است که موید ذوق و سلیقه این دختر محسوب میگردد.

شاگردان ممتاز



نام: هما رؤفی
صنف: نهم لیسه عالیسه درانی.
درجه: اول نمبر.
سن: ۱۶ ساله.
علاقه: مطالعه.
آرزو: میخواهم در آینده معلم شوم.



نام: غلام سخی.
صنف: نهم لیسه حبیبیه.
سن: ۱۶ ساله.
درجه: اول نمبر.
علاقه: مضامین ساینس.
آرزو: میخواهم در آینده انجینیر شوم.

هردی بانقلاب بقیه

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد.

الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیرخانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند.

دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود.

(اگر چنان موقعی برسد که یک دختر بی پناه و بی کس بدون اتکا باشد و ن شک در یک شب خواهد بود لولا من می خواهم یک نگاه در منزل کو چک و مقبول تو بیندازم بما اطلاع رسیده که در منزل شما سرقت شده است بسیار امکان دارد در همین لحظه مرد سیاه پوست پشت بستر خواب شما پنهان شده باشد. این مفکوره که به او تخلص غیر قانونی قایل شویم بازوخیه یک اشوالیه مطا بقث نموی کرد.

آقای ویلیم شما اتاق خواب راجستجو کنید. من به شما لو نمی روم و هم به اتاق خواب سر نمی زنم.)

لولا باخشونت اعتراض کرد : (اگر شما کمترین جسی مسوولیت و وجدان داشته باشید به اتاق خواب من داخل نمی شوید .

الک اعتراف کرد : (من تا سقا نه من از صفا تی که گفتی بی بهره هستم . حتی کمتر ازین جرجه از اخلاق در من سراغ نمی شود . گذشته ازین لولا، من کدام خانواده بزرگ منسوب نیستم من یکی از

الک جواب داد : (من میخواهم لست تمام کرایه نشین های این عمارت را ببینم.)

دربان شروع کرد به بردن اسمای یک یک از کرایه نشین ها با شغل و محل ماموریت شان الک پرسید : (این آپارتمانهاوس از چه کسی هست؟)

دربان پاسخ داد : (عمارت مربوط به شرکت مایتلند می باشد. حال آقای مایتلند عمارت پرنس کاکس را که در چهار راه برو کلی واقعیت خریده...)

الک حرف دربان را قطع کرد :- لطفا سر گذشت خانوادگی او را بمن بازنگویید هر چه از شما می پرسم. جواب دهید، ماد مواصل بسانو در کدام ساعت به انارتمان برگشته است؟)

(او تمام شب را در منزل بوده و قطعا بیرون نرفته است بصورت دقیق از ساعت ۱۱ روز عمارت را ترک نکرده است.)

(کسی نزد او بود؟) دربان متر دماند و قدری فکر کرده جواب داد : (آقای مایتلند شخصا باماد مواصل بسانو آمد اما زود برگشت .

الک در حالیکه خیر به چشمهای دربان میدید پرسید : غیر از مایتلند کسی دگر اینجا بود؟)

(نه غیر از آقای مایتلند کسی بدیدن ماد مواصل بسا نو نیامده است .)

(یک کلید آبار تمان ماد مواصل را که با خود دارید بمن بدهید .)

دربان متر دماند و سپس التماس کرد : (باین کار شغلم را از دست میدهم. شما چرا بشت دروازه اودق الباب نمیکنید؟)

الک اظهار نظر کرد : (اوه بلی اگر من کسی را هنگام گرفتاری متوجه موضوع بسا زم عیبی ندارد و یامثلا اگر جنایتکاری را بغوا هم باز داشت کنم، نخست روی شما نه اش را به انگشت زده، حکم بسا زداشتش را به او ابلاغ کنم و روز شام

جمله ۱۰ فرزند پدر م میبا شمو اگر چیزی وجود دارد که من ا جا زه دیدن آنرا نداشته باشم. در آن صورت محض بگوئید : (چشمها را ببند من به یقین همین کار را خواهم کرد و از شما اطاعت میکنم .)

هیچ چیزی که اشتباه برانگیزد در منزل لولا بچشم نخورد از اتاق خواب بگذراه به تشناب باز میشد و لکین تشناب باز بود . الک چراغ دستی را روشن کرده به کمک آن دیوار بیرون را روشن ساخت و دید که یک شی شیشه بی کو چک بدیوار نصب بود.

الک زیر لب غرغش کرد : (مثل یک این ولاتور معلوم میشود) سپس به اتاق خواب برگشته در پی یافتن محل فرستنده رادیویی برآمد او پله دروازه یک آلماری را که از چوب شیشم بود باز کرده دید که بین آن بر ا لباس های رنگه بود، الک دستش را در میان لباس ها داخل کرد آلماری از نوع بسیار قشنگترین آن بود. که الک تا آنروز دیده بود تخته دا خل آلماری گرم بود.

لولا بادستهای بسته آنجا ایستاده الک را قیدید و تبسم استهزا آمیزی به لبهاش پیدا بود. الک دروازه آلماری را دوباره بست و انگشتهای حساسش بر سطح پله دروازه بدنبال یک دکمه بجستجو پرداخت.

مدتی را دربر گرفت تا اودکمه ایراکه بدنبالش میکشت پیدا نمود سرانجام یک توتو چوب را پیدا کرد که زیر فشار انگشتش فرو رفت و قسمت پیشروی آلماری باصدای مخصوص فرود آمد.

الک صدازد : (آخ، یک تخت خواب که درعین حال آلماری لباس هم میباشد . این یک اختراع بسیار عالی است!) اما آن قسمت آلماری یک تخت خواب نبود و الک هم در نظرش راه خطا رفته بود بروی یک تخته چندین عدد گسروپ و

نرانسفر مر هادر کنار هم نصب شده و آن تخت جز دستگاه فرستنده چیزی د گری نبود.

الك پرسید: (ماد موازل لو لا! شما حتما برای داشتن همچو يك دستگاه اجازه نا مه دارید؟) امارد حقیقتا وعین چیز را حدسی نمیزد که حصول لا یسنس برای دا شتن يك همچو در انگلستان به زحمت صادر میشود.

اما لولا به طرف میز تحریر رفته سندی را آورده به او نشان داد. الك متن لایسنس را چندین بار خوانده سرش را به عنوان تایید شور داده محترمانه گفت:

— (شما يك آدم بسیار پر کاری هستید. وحالا میخوا هم جوا زی را بمن نشان دهید که بقه نمبر يك برای شما اعطا کرده است.)

— (ومن میخوا هم از زبان شما بشنوم که مردم را در نیمه های شب از خواب میکشید تا جواز نا مه های شانرا تفتیش کنید؟)

الك به اختصار گفت: (شما امشب ازین دستگاه به نفع بقه ها کار گرفته اید. وشاید آنقدر شبایستگی داشته باشید که به کلونل گاردون تو ضیح بفرمایید که چرا دستگاه مخابره رادر خدمت بقه ها قرار داده اید؟

لو لا برای نخستین بار به ديك مراجعه کرد: «من ازین دستگاه چند هفته میشود که استفا ده نکرده ام. اما خواهر یکی از دوستان من امروز شام از من خوا هش کرد اجازه دهم او از آن استفاده کند. و يك ساعت بیش ازینجا رفت.»

گار دون سوال کرد: «منظور شما ماد موازل بنت است؟» لو لا با تعجب به قیافه گار دون خیره شده میخواست نتیجه حر فهایش را در صورتا و بخواند:

— «شما از کجا میدانید؟»

الك خنده دو ستانه بصورت لولا رد «لو لای عزیز، حالا تو بخودت خیانت کردی و مر تکب اشتباه اول شدی درست در لحظه ای که به زبان بقه شروع به حرف زدن نمودی و پیام بقه را مخابره میکردی، ماد موازل بنت پهلوی من ایستا ده بود. لو لا مشیت ترا باز کردیم حال بهترین کاری که میتوانی کرد اینست که بنشیننی و تمام حقایق را بما بگویی ما دیروز شام نمبر ۷ را هم گرفتار

کردیم و از همه جر یان واقف شدیم فردا صبح به دستهای بقه دسبند میزنیم و من آمده ام تا بتو آ خرین شانس را بدهم. من همیشه در خفا نسبت بتو علاقمند بوده ام. تو يك چیزی داری که همیشه مرا پیاد دختری می اندازد که يك وقتی جنون آسا دوستش میدا شت م.»

لولا اظهار داشت: «الك، حال يك مو ضوع را بشما فاش میکنم. شما هیچ کس را گر فتار نکرده اید وشما هیچگاه نخوا هید توانست کسی را گر فتار کنید. شما آن طعمه پای لچ خود بالدر را در سلول هاکن جا دادید تا ازین راه نفعی نصیب تان بشود. اما شما هر گز بهرازی دست نخواهید یافت. حق دارید حر فهای مرا باور نکنید. ولی جریان همینگونه است که گفتم.» اگر هر وقتی دگر میبود گاردون بدون شک با انبساط خاطر به قیافه الك میدید تا تاثیر چنین حر فهارا در صورتش بخواند، زیرا خفیه پو لیس مجرب از شنیدن کلمات لو لا خود را سخت تحقیر شده و بیچاره می پنداشت و زنجش روی سینه اش افتاد. او با بیچارگی از پشت شیشه های عینکش خیره به طرف لولا نگریست.

لو لا به صحبتش ادامه داد: «هاکن به هیچ چیزی اعتراف نخوا هد کرد. زیرا دست بقه بازویش را خواهد فشرد، همانگونه که سراخ میلز را گرفت. به سروقت لیتنوفر رسید. وحتی اگر بقه اراده کند، خنمت شما هم به آسانی می رسد. البته این مر بوط به تصمیم اوست. حال شما میتوانید مرا محبو س کنید. اگر خواسته باشید میتوانید مرا به زندان ببندازید. زیرا به كمك دیکتافون همه چیز های را که بهرای بنت گفته ام شنیده اید. چرا مرا به زندان نمی اندازید و نمی خوا هید علیه من افامه دعوا کنید؟ الك که جرأت حرف زدن از وی سلب شده بود، خوب میدا نست که علیه لولا بسانو هیچ الباتی نداشت و هیچ دلیلی که بتواند مسئولیت ویراثت کند در اختیار الك نبود، ولو لا میفهمید که او اینرا میدا ند.

گار دون اظهار کرد: لو لا تصور میکنید به همین سا دگی از چنگ من بیرون می روید؟ لو لا نگاه خشم آلودی به او افکنده گفت:

(بقیه در صفحه ۶۱)

صفحه ۴۵



هزار و یک

لاله کو در جلال آباد

قبل برین در صفحه هزار و یک گپ خودم مطالبی می نوشتم و همکاری نبود که درین صفحه سهم بگیرند. اما درین اواخر نویسنده گانی که همکاری بسته و درین صفحه به قلمر سایی آغاز کرده اند حتی بعضا مخلص شرمند که درین صفحه راه نمیدهند چنانچه دو هفته گذشته مضمونی زیر عنوان مزاحمت نشر شد که متاسفانه در حروف چینی بعلت هوسبری رفقا اسم نویسنده اصلی آن اناچاپ باز ماند، با طلب پوشش از نویسنده محترم آن متذکر میشوم که مضمون مذکور را محترمه عالیه ایوب نوشته بودند. اینک باز هم قصه لاله کو در جلال آباد را که شباهلی احمد غوث زلمی نوشته در برابر شما قرار داده خودم رخصت میشوم. چه کنم چاره ندارم.

روز اول عید اضحی رفته منزل لاله کو ناعید معید را برایش تبریک گفته و لحظه ای با هم بنشینم رنگ بزمیم اما متاسفانه در خانه تشریف نداشتند و همراه با فامیل شان چندی قبل به جلال آباد رفته بودند.

دوباره خانه آمدیم و نان چاشت را خورده و بعد از ظهر همراه با چند تن از رفقا ارخانه به عزم جلال آباد حرکت کردیم.

در ایستگاه موتراهای جلال آباد جای سوزن انداختن نبود، تعداد موتراها هم کم و هم گرایه موترا را مالکین بدل خود می گرفتند.

یک نفر با فامیل خود آمده و گرایه موترا را پیرسان نموده، یکی برایش گفت: «والله که بیاد منم ما خر بسار بلندس، تو یوا همدا امانی را نگاه یکسو بیست امانی و سروس بیجا امانی».

در ایستگاه این کلمات خواست از رفتن به جلال آباد منصرف شود اما حانش با آواز بلند بالای مرد داد زد: «خدا کند که قیمت هایش ازین هم کرده دو چند باشد و حقو هم، «کو کو داد» بر و نه نرم ۰۰؟ هیچ نمیشه باید حتما بریم».

مرد چون دید زشتی سخت محکم است تا جلال آباد روند و شرط هم چشمی را بجا کنند به یکی از موتراها سوار شدند.

ما هم به یکی از موتراها سوار شدیم و حرکت کردیم، وقتی که به جلال آباد رسیدیم یکسری رفقه سراغ لاله کو را گرفته بمنزل شان رفتیم. اینا بیکه به خانه شان رسیدیم ننی گلو آمده همراه ما عید مبارکی کرد. پرسیدیم «لاله کو کجاست؟» گفت «همراه گلو جان رفته بازار تاسو دا بیاره، نام خدا بایقه میبمانا آمده که دل ماره از خانه سیاه کن، حوریا بیک طرف مسافر و از طرف دیگر میبمانا جوفه می آید ارحابه گریس در جلال آباد بکلی پشیمان شدیم» گفت: «ما یرویم به شهر و بار صبح بخیر پیش لاله کو می آیم حاتم لاله کو شل شد که شب بیاید اما در جواش گفتم شما از اجنات همیفر میبمانا برآید بسیار است خلط حافظ».

ما به شهر آمده و در یکی از سرای ها طافی پیدا نمودیم اما ایرا باید بگویم که بعد از بسیار خوب تلاش توانستیم اتاق متروکی پیدا نماییم. لباس های خود را گذاشته به سبیل برآمدیم.

دوشنبه پیروار عجیبی بود، پسران دختران خورد سالان، بزرگسالان و حوراکو حوراکو هاروشهر پرون هدف مین پائین و بسا لا می رفتند.

یکده پسران جوان و شیک پوشی که تعدادشان نه دوازده نفر می رسید بد هن خود بازیچه را گرفته بودند و بیک صدا آواز خوش ترانس بازیچه را بیرون می آوردند.

«نی چه گپ شده؟» گفت: «هیچ وقتیکه میخواستیم نان یکم سر پوش دیگ برنج که از زغال و خاکستر پر بود در مابین دیک چه شد و از طرف دگه دیگ قورمه که در پشت سرم در سراجاک بود آنهم چه شده و گوستاپیش پاش پاش شد».

«همه گفتیم فرق نمی کند هرچه که تیار باشد بیاورد خانی خود ما».

بعد از نان خوردن ننی گلو آمده گفت: «خاک شوم چیزی نخوردید، خیال من بدلتان نشده بود، نام خدای ایشو کام که میمان و چمن کده هوش و سرم نمیمان خاک و سرم عزت تان نشد».

لاله کو ننی گلو را گفت: «حالی چه درجانشان میزنی و کبیعی شان بس دگه طرف را راجع کو».

همه ما بر خاسته به لاله کو تیز رفتیم اگر بیل بسود میروین بفرمایند.

لاله کو گفت شما بیرون منتظر باشین معایم. در پیرون تقریبا بیست دقیقه منتظر لاله کو ماندیم اما از لاله کو خبری نشد فکر کردیم ننی گلو او را اجازه نمیدهد دیدیم سبوی کله لاله کو پیدا شد و همه روان شدیم.

درواه لاله کو قصه های زیادی نمود و شما گفت: «خیال دارم که چند روز بعد دوباره بکابل بریم زیرا در اینجا از دست میبمانا به تنگ آمدیم ما از کابل همراه خود چندان لیاف و کمیل کافی نیاوردیم نام خدا میبمانا هم پس در پس آمده میون».

زمانیکه به بیل بسود رسیدیم، چوش و خروش بینظیری بود، مردم بهر طرف روان بودند و زرد اکثر خورده کلان گدی پیران دیده میشد که از هر طرف بهوا بلند نموده بودند.

لاله کو را گفتیم (لاله کو بورت گدی پیران بخرم قیل میکنن) گفت: «نی بجیم حال دوران ما تر شده ریش سفید شدیم گفت خدا نکند لاله کو از صد گل تان تو نیم گل تان شکفته دلتان را نیاز بین لاله کو خنده کرد و

و یک تعداد دیگر معجزه گل های برترنی را گرفته و صدا آنها می کشیدند که هرکس از نزدیکیشان میگشت گوش های خود را محکم میکردند و به حال ایسن عد جوانان افسوس میخوردند اما آنها مغرورانه میخندیدند یکده از جوانان دیگر ماکه بایک بطلون و جاکت ملیس بود نه خود را بدور بوی پیچانیده و منظره عجیبی به شهر جلال آباد افزوده بودند و بهر طرفی که میرفتند میاهو کرده خنده های قاه قاه را سر میدادند».

چون گرسنه بودیم کمی چیلی کباب خورده و همراه پرخیه های چوبیکه در بین آن موجود بود به کمال میل نوش جان نمودیم بعد از نان خوردن به اتاق خود آمده چون خیلی خسته بودیم همه بخواب رفتند جز من زیرا یکی از رفقا خر میزد و دیگری سر نه می نمود و آن یکی دیگری بخواب اترا رفته بود و بکان وقت در خواب جیغ های وحشتناکی میکشد که دل انسان میباید آمد. لحظه ای که خواب میبرد خرخری و لایق از خواب بیدارم متوجه رفیق را از خواب بیدار نمودم ده میگفتم: «به پهلوی بخواب که خر میبانی اما باز هم خر میزد، دیگری بی در پی سر نه می نمود آن یکی گاه گاهی جیغ میکشد که درین من سوخته بودم، بهر صورت صبح شد و وقتی که به خانه لاله کو رسیدیم لاله کو و همراه یکایک ما بیل کشی نموده عید مبارکی کرد لاله کو ما را بدون منزل شان دعوت نمود، در حالیکه میبمانای زیادی موجود بود رفتیم و نشستیم وقت ظهر میخواستیم بیرون شویم اما لاله کو ممانعت نمود و گفت باید نان چاشت را بکجا بادیگر میبمانا صرف نمایم».

همه منتظران بودیم که بیکار ننی گلو در حالیکه به آواز بلند می خندید به اتاق داخل شده و لاله کو را مخاطب نموده گفت: «خبرداری لاله کو جان که چه شده؟» لاله کو سرخسود را نکان داده گفت:

براه خود ادامه داد.

پیش رفتیم و از پل گذشتیم در آنطرف پل عجیب منظره ای بود. یک تعداد بچه ها با چوب های دراز که سر چوب و وا جنگل مانند ساخته بودند مسلح بودند و آماده به جنگ آوردن کاغذ پیران. اما و اباحل دهقان بیچاره بیکه در آن نزدیکی گدس کشته بود زیرا همه بدون اعتنا در زمین های زراعی پشت گدی پیران هله تش زده میدویدند.

یک گدی پیران آزاد شد و تار آن به گوش لاله کو اصابت نمود بچه ها تار را کشی نمودند نزدیک بود که تار شیشه گوش لاله کو را از بیخ ببرد اما زود متوجه شده و تار را از گوش لاله کو دور نمود.

بطرف دریا آمده خواستیم لحظه ای که کنار دریا بنشینیم در نزدیکی کنار دریا که رسیدیم لاله کو را گفت: (دستتان را به عید که کنار دریا مایل است میاها بلقین در همین انا دیدیم یک زیکلو و یک ویک فندو لک

جوره از کنار دریا به طرف پائین میدوند لاله کو بالایشان صدا نمود: «احتیاط! احتیاط! لاله کو از آنجا دور شوید آب نظریه لاله کو دوباره بطرف شهر آمدیم باز هم در شهر با همان صحنه های قبلی مواجه شدیم لودسبگرهای

رستورانها که با یکدیگر مسابقه میدادند میاهو شهر را دوچندان سیاه بودند در شهر از لاله کو اجازه خواستیم و برایش گفتیم که شما بروید خانه زیرا میمانا منتظر تان هستیم ما شب رادر اتاق خود گشتانده بود اکابل بغیر حرکت می کنیم اگر کدام

امروختی باشیم بگوید گفت: (زنده باشیم اما باید شب را همراهی من نین کشید قسم نمیشود شما بروید باز انشاء الله در کابل با هم خواهیم دید گفت آن انشاء الله من میمانا که رخصت شدن کابل میام از لاله کو خدافظی نموده به اتاق خود آمدیم.

فردا آنروز درین موترا رفقا تبیه می نمودند که چرا این میبمانا همیفر فکر میکنند که کسانیکه در آنجا خانه دارند برای این رفتند کشت و ورز از میبمانان ناخوانده پذیرایی نمایند بلکه برای سیر و هواخوری رفته اند. دیگر دراکتین مو تر نیز سخنان رفقای ما را قایم نمودند ادامه دارند خدای میبمانا را انصاف بته کله لاله کو مارا از جلال آباد رفتن بیزار ساخته اند.

حتی سنگها به تنفس احتیاج دارد



یک شکل و مجسمه کلیسای کولون که جهت ترمیم به ورکشاپ آورده شده سلفردای او کساید گازهای سوخته با معاونت و همکاری یوان یک ترکیب دیگر یعنی اسید سلفوریک را به وجود می آورد. این ترکیب سنگهای دیگری را به سنگ می تبدیل می سازد.

شیمیایی را انجام میدهد. تولید خود بخود این تغییر شکل در بین آب و هوا پراکنده میگردد. که البته اثرات آن دفع شده نمیتواند. در شهرهای بزرگ صنعتی کثافت و دود اورگانیزم انسان را شدیداً متاثر ساخته و موجب میشود که سنگها مکنه و پارچه گردد. کارهای آرت و هنرمند دژها و کلیساها که در طی قرون متوالی محفوظ مانده چنین فکر میشود که سنگهای آن از چنین های کوچک ابدی ساخته شده اکنون بسوی تجزیه و متلاشی شدن نزدیک میشود. در حالیکه عمارات دیگر با وجودیکه از عین مواد ساخته شده اند اما چون در آنجا فابریکه وجود ندارد بنابر آن از آسیب و زیان محفوظ مانده است.

کلیسای کولون بزرگترین و مهمترین کار معماری در جرمنی شناخته میشود. داستان این کلیسا از سال ۱۲۴۸ شروع میگردد. در همین سال بود که سنگ تپه در چنین یک عمارت وسیع و بزرگ گذاشته شد. اما کارهای آن بدون هیچگونه شک و تردید تا نیمه دوم قرن ۱۹ خاتمه پیدا نکرد. کولون فیلاک شهر بزرگ در قرون وسطی شناخته میشد که یک تعداد قلبهای انسانی برای پیشرفت داخلی و ارتقای صنعتی آن می تپید. سلفردای او کساید. که توسط

تمام چیزهای این جهان راه خود را می پیماید بدون آنکه اثر یا آثاری از خود بجا گذارند. اما تنها ابداع و خلاقیت معنوی انسان است که میتواند او را تانسل های ممدای زنده نگه دارد. در امتداد محیط ماحولیکه انسان برای خودش اعماق نموده چیزهای مهم و با ارزشی را در ساحت اکتشور و فرهنگ از خود بجا گذاشته که از صدمه و گزند زمان در امان بوده است. آرت و هنر نسل های گذشته که در موزیم های ماذشره گردیده از هر نوع نفوذ و قدرت های منفی که در تمام اشکال خود فساد و پوسیدگی تولید میکند محفوظ و مامون نگه داشته شده است. در آنجا تغییر و پوسیدگی آهسته و متوقف گردیده، اما جلوگیری و دفع کامل آن میسر نمی باشد.

اثرات مهمی را که قدرت توانایی روزافزون بشر در راه متنوع ساختن زندگی وارد نموده سیب شده که مردم عملیه تغییر شکل را که همه روزه در حال حرکت و جنبش بوده و تولیدات اجناس یا انرجی را بلند و پایین می آورد فراموش کنند و باینصورت طسوق جلوگیری و کنترل آنرا میسر ساخته نتوانند. یک ساده سوخت موتوری را بر حرکت می آورد یا تولید حرارت میکند در حقیقت یک تغییر

عملیه احتراق آزاد گردیده بود اثرات خود را در همان مرحله اول بالای سنگهای کلیسا باقی گذاشت. سنگها ابتدا پلایند پدیده عادت کردند اما در اخیر یک سنگی که توسط رومن ها تهیه و نصب شده بود کاملاً فرسوده شد. و در طی قرن گذشته معاوضه گردید. معبدا در جا های کثر معروض به خطر این پدیده شرایط بهتر، موجود است اگر با مقایسه با سنگهای ریگی و سنگهای آهنی که مورد استفاده قرار گرفته و در مقابل تغییرات جوی مقاومت نشان میدهد تا اندازه رضایت بخش می باشد.

هفته تصادم مستقیمی که در تجاوزات هوایی جنگ عمومی دوم صورت گرفتست قدرت خرابی و اضمحلال کلیساها را پیدا کرده توانست اما لودگی روز افزون را برامکن است که جای آن خرابی را در چند دهه محدود اشغال نماید. عناصر ضعیف و قابل پیمایش که در موجودیت کلیسا دخالت دارد کارهای محافظی خود را در طی قرن های گذشته بدوستی انجام داد تا اینکه سلفردای او کساید یعنی بخار لوگو موتیف میان آمد.

کلیساها که روزی مدخل و نقطه نمایشی حجر های المان محسوب میگردد نقطه اصلی معروض به خطر وسایل نقلیه و آتشزن خانه واقع گردید. قله یا قبه های بلند کلیسا رموش دودهایی قرار گرفت که توسط چن های بیشمار تولید می گردید.

با بران سلفردای او کساید که مؤله انرجی ناخسته میشود از هر یک لودکش هاو پایپ های سوخته شده هجوم آورد و با آب مخلوط گردید که در نتیجه اسید سلفوری را به جا آورد و هنگامیکه با کاتالیزست های موجود در خاک شهرهای بزرگ یکجا گردید ترکیب اسید سلفوریک را به بین آورد.

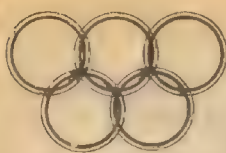


فساد و ساییدگی سنگها تنها توجه شهرهای بزرگ نیست بلکه این خطر عام تسول می باشد. مثال زنده این ادعا همین کلیسای هندونی در المان می باشد که به چنین یک سر نوشت غم انگیز مبتلا گردیده است.

در اسیده های مقاوم سنگ طبیعی و همچنان مواد معدنی صورت می گیرد و کوشش میشود تا به ساختن و شکل دادن سنگ های مصنوعی توجه زیاد مبذول گردد. پادریانت کافی مالی این امر ممکن میشود تا از رقابت بین فساد و محافظت از رزش های کلتوری جلوگیری گردد. وسایل تخنیکیه موجوده تنها در حفظ و نگهداشت خطوط روی دیوار ها کیم کرده میتواند. در خانه باید گفت که انسان میتواند هوایی را استششاق کند که باعث خرابی و ویرانی سنگها میگردد.



«مانیو رو» یا سنگ مصنوعی که میتواند به اشکال مختلف تهیه گردد. از سنگهای مصنوعی بعضی تر میمانند سنگهای طبیعی و بعضی دیگر استفاده میگردند.



بازی یوگا



جشن ورزشکاران درپولی تخنیک

روز ۲ جدی درجمناناز یوم انستیتوت پولی تخنیک جشنی برپا شده بود که از هر حیث تماشایی و قابل توصیف بود، جشنی بود که ورزشکاران را ن راقدر دانی میکرد. جشنی بود که برای ورزشکاران روح تازه‌یسی بخشید و به آنها می‌فهمانید که هرگاه می‌توانند قدرت نمایی کنند بعد ازین باترتیب همچو محافل از آنها قدر دانی خواهد شد.

درین جشن که درحوالی ساعت ده قبل ازظهر آغاز یافت و تا ساعت ۲ بعداز ظهر دوام کرد ابتدا رسم وگذشت ورزشکاران و بعد ازان توزیع انعامات و جوایز و در قسمت سوم نمایشات ورزشکاران گنجانیده شده بود.

درین جشن که همه اش قابل توصیف و یاد آور یست بدیختانه نسبت بعضی معاذیر نمی‌توانیم ازان یاد آور شویم تنها همینقدر میگوئیم که جوانان ورزشکار پولی تخنیک با برپا نمودن این جشن تحسین همه تماشاگران را بر خود جلب داشتند. و همه کسانی که دران محفل حاضر بودند به توصیف هر یک از پروگرامهای آنرا یاد می‌کردند.

چهره‌های ورزشی

بناغلی عیداللمنان

فارغ التحصیل لیسه احمد شاه بابا و یکی از فعالترین و پر قدرت ترین عضو تیم جوانان قندهار است. موصوف که فعلا دارای ۲۱ سال عمر میباشد واقعا با همین سن کم آوازه خوبی در میان ورزشکاران قندهار حاصل نموده از موقعیکه در سال ۱۳۴۷ بناغلی عیداللمنان برای اولین بار در تیم دوم لیسه احمد شاه بابا شامل گردید، از خود ابراز لیاقت کرده و آینده درخشانی برایش پیشبینی می‌کردند همان بود که امروز از جمله خوپترین ورزشکاران شهر خود شهرت یافته



پیغله وژمکی

درمیان دختران ورزشکار مخصوصا درمیان باسکتبال لیست های کشور مایکی از درخشانترین و پر آوازه ترین ورزشکار پیغله وژمکی است. پیغله وژمکی که با داشتن روحیه قوی، زیرکی بی نظیر و بلاخره قدرت خارق العاده در میدان مسابقه سر آمده و ورزشکاران کنونی درمیان طبقه نسوان کشور گردیده از سالیان درازی به ورزش باسکتبال اشتغال داشته و هیچ کس نخواهد بود که باسکتبال نسوان را دیده و نام این ستاره درخشان را نشنیده باشد.



زمانیکه در جهان از طبابت خبری نبود مردمان هند باستان تمریناتی را بوجود آوردند که توسط آن معلولین و مریضان را تداوی میکردند کلمه یوگا از کلمه (یوج) اشتقاق یافته که يك کلمه سانسگرت بوده معنی اش تصفیه و رزیدن، تقویه نمودن و تمرین نمودن را میرساند یوگایکی از تمرینات عنعنوی هندیهاست، این حرکات از طرف صبح و عصر در حالیکه غذا صرف نگردیده باشد اجرا میگردد. جوگی ها حرکات را وقتی اجرا میدارند که علالت مزاج نداشته باشند حرکات جوگ را همه مردم چه مرد باشند چه زن اجرا می‌دارند حرکات یوگا در تمام انستیتوت های تربیت بدنی و مکاتب متوسطه و ثانوی هند تحت پروگرام مرتب اجرا میگردد. در یوگا حرکات به آهستگی اجرا میگردد در حالیکه چمنا ستیک به سرعت اجرا میشود. تنفس در حرکات رول پس عمده رابازی می‌کند ازینرو تمرین زیاد برای تنظیم آن بکار است. حرکات مهم یوگا بنام هاسی بی همه کابه، و غیره یاد میشود در عکس یکی از حرکات عمده این بازی را تماشا مینمایید.

تیم فوتبال معارف



تیم منتخبه معارف که از بهترین بازیگرها تشکیل شده باترین جوان و زحمت کش شان بناغلی نژند دیده میشوند

تیم فوتبال معارف که یکی از ورزیده ترین تیم های کشور ما به حساب می رود از چندی بدینطرف سر و صدایش نیست در ابتدائیت فرا رسیدن امتحانات آنها نتوانست به تورنمنت اشتراک ورزند ولی حالا که بهترین فصل برای تمرین است زیرا از یکطرف هوا سردو از جانی همه رخصت هستند نمی دانیم آنها چه می کنند امید برای مسابقات آینده درخشا آمادگی بگیرند تا همانطور بکه علاقمندان زیادی دارند بازهم بر تعداد علاقمندان شان افزود گردیده وان تیم بتواند بیشتر از پیش بدر خشنه زیرا این تیم از بهترین چهره های ورزشی کشور تشکیل شده و هر یک آن در صدر ورزشکاران کشور قرار دارند .

مرگ یک بزرگش

متاثر کننده و اثر ناک که بر پیکر ورزش دوستان و علاقمندان وارد گردیده است .

واما تاثر زیادتر هنگامی ظهور می کند که مرگ چاپ انداز را در میان میدان ورزشی می بینیم میدانی که تعداد زیادی از ورزشکاران راضی به زده افکار کرده و حالا همه جوانی را قربانی ساخته است .

قربانی آری اقرانی قربانی که برای بدست آوردن مقام قهرمانی صورت گرفته است و در راه کسب شهرت سپور تسی نا بود ساخت ، همان قسمیکه عده زیادی از مردمان داینراه نابود شده اند ، اما نام زنده خواهد ماند ، نامی که .

نامی که افتخار آیند است ... نامی که در لحظه یاد آن تاثر را خلق میکند و این دیگر برای ورزشکار جوان بیست و یک ساله کشور خوب است خوب برای اینکه ، تقدیر می شود ... و اما ما چه ؟

ما به اینو سیله ، دنیای اژتالرو تالم خود را به نمایندگی از ورزش دوستان ابراز داشته و بر روح آن مرحوم سلامت باد می گوئیم .

همه می میرند ، زنده جان ها می میرند ، وبالا خره مردن است درینها و یا گفته دانشمند « زندگی قرض است از مرگ . »

ولی مرگ به چه شکل ؟ آیا مرگ غمنا مه است برای یک عده ؟

آری ، هر فرد یا شخص بعد از مدت زندگی بدرود حیات میگوید ، اما مرگ ونا بودی اشخاص نظر به موقف اجتماعی فرق میکند .

بعضا به نام بدی مرده و بعد از مرگ شهرت بد پیدا میکند ، ولی عده نام نیکو را اختیار میکنند و همین جاست که از مرگ قسمت دوم ، اجتماع متاسف و متالیم

میگردد و یاد میکند مرگ یک ورزشکار هم مایه تاسف است به حلقه های ورزشی و کسانی که برای فراخی ورزش در کشور همواره صدا می زنند و از ورزشکاران تمجید بعمل می آورند و ...

مرگ چاپ انداز جوانی که هنوز بیست و یک بهار زندگی را پشت سر نگذاشته بود ، واقعا خبریست

باسکتبال

در هیچ وقت هیچ جای مسابقه با هر تیمی که باشد نمی ترسند . این ورزش را ورزش شکاران لیسه های حبیبیه و غازی باعلا قمنندی خاص می نگرند و در فرصت مسابقات به تمرین آن می پردازند . درعکس عده ای از ورزشکاران لیسه حبیبیه راضی بینید که در ساعت تفریح به تمرین باسکتبال می پرداختند .

بعد از فوتبال یگانه ورزشیکه ورزشکاران ما را بخود جلب کرده باسکتبال است ، گرچه این ورزش در میان طبقه نسوان مقام اول را دارد ولی در میان پسران جوان کشور ما بعد از فوتبال مقام اول را داراست در اکثر لیسه های دختران و پسران تیم های باسکتبال موجود بود و پوهنتون کابل تیم های ورزیده و پر قدرتی را درین ورزش دارد که





مترجم : نیرومند

از : ریچارد اولیوس

شعور زن

و آنهم در صورتیکه در فرجامین تحلیل هیچ مفاد و نتیجه ازین قربانی متصور نباشد .
باوصف آنهم دالی هواخواهان فراوان داشت . اکثر مهمانها و فستری هانان شانرا در وایت شیت صرف میکردند و دالی از آن زنهایی نبود که صرف یک مرتبه بصورتش نظر انداخت . غالباً او میتوانست زود زود دوستان خود را تجدید کند و هر روز يك آشنای نو برگزیند . البته اگر او ازین راه میخواست به زندگی نگاه کند . اما باوکه از آن قماش زنبا نبود . او هواخواهای خود را بسیار به احتیاط انتخاب مینمود و هفته يك شام با آنها از منزل بیرون میرفت . و آنگاه اتفاقی هم روی نمی داد . آنهائیکست به سینما . سپس بوی رقص و از آن بعد برای صرف شام می رفتند . روی همین ملاحظه و رفتار محتاطانه دالی بود که کسی نمیتوانست به او تمی می برد . او یک خصوصیت در وجودش داشت که زیاد در روابطش نزدیک نمیشد . یک چیزی از خصوصیت «بمن دست نزن» و ما همه می روایسیم که در صورتی مثل یک هلزون در روشش نبود ، هیچگاه موفق به پیدا کردن شوهری نخواهد شد .

باین وضع وقتی دالی در یک شب اوایل ماه می دعوت یک مشتری رستوران را پذیرفت ، هیچک از تصور نمی کرد که ممکنست این آشنایی به درازا بیانجامد . این مهمان رستوران جرالده شتاينر نام داشت و در هاتل مجاور زندگی میکرد . آقای شتاينر در حدود آغاز چهل سالگی به نظری آندلس قیمتی می پوشید . رفتارش با محبت همراه بود و روش نرم را در معاشرت رعایت مینمود . علاوه آخرین مودل مورترا سوار میشد . آقای شتاينر تا یکی دوازده دگر هاتل و تارک می رفت . اما وقتی مدت توقف آقای شتاينر در هاتل هیل گریست از یک هفته تجاوز کرد و یک هفته دگر بر آن گذشت ، و مرتب به تعداد روزهای توقفش می افزود و طی این ایام دالی با آقای شتاينر به قصدین میرفت ، ماهه تمجب میکردیم .

دالی او را روز شنبه که پیشروی بود به منزل برای صرف نان دعوت کرد . پس از صرف غذا شتاينر ودالی و بچه ها بهزم گوه گوی بر آمدند و ماجبین احساس نمودیم که دالی سرانجام داعی برای دفع مشکلاتش پیدا کرده است .

من شخصاً ازین آقای جرالده شتاينر خوشم نمی آمد . من طبعاً اورا همانطور از دور می شناختم . اما چند مرتبه به وایت شیت رفته با او برخورد کردم . اکثر اوقات درحوالی ساعات چاشت روز که برای صرف غذا و نوشیدن قهوه به وایت شیت می رفتم با آقای شتاينر بر میخوردم . البته او بسیار دوستانه با هر کسی پیش آمدنی کرد . و درست همین حرکتش خوشم نمی آمد . او از حد زیاد محبت میکرد . سوبه تملق و چاپلوسی و بسیار با مهارت به هر کسی خوش آمد میزد . شاید هم کدام خصوصیت دگر او خوش نیامده بود . خصوصیتی که خود نمیخواستم آنرا بدانم . هر روز صبح که دالی سر ساعت ۸ و ۴۵ دقیقه ، از مقابل دلفرین عبور میکرد ، ما متقابلاً به هم دوستانه سلام میکردیم پیش از آنکه داخل عمارت بانک شود و او بالبدنی صدامیزد :

«صبح شما خوش ، رئیس !»
و من دگر او را سلام میکردم : صبح شما خوش ، دالی ! او همیشه بمن رئیس خطاب میکرد . شاید او بمن تملق می گفت و چنان جلوه میداد که برای من مفهومی قابل است . کلمه رئیس مثل سائر القاب دارای اهمیت و ارزش بود .
من یگانه قدرت پولیس ناحیه هیل گریست را تحت اداره خود داشتم .

بسیار جذاب بود ، باوصف آنکه ۳۵ سال از عمرش میگذشت ، بازم اندام متناسب ، چهره لطیف و موهای خرمایی با چشمهای آسمانی رنگ داشت . مگر در عقب این چشمهای آبی ، جرات يك پلنگ ماده را میشد مقابل کدام نفر خاص با هر کسی که برای فرزندان او ایجاد خطر نماید در شهر کمتر مردان مجرد سراغ میشد که شایسته همسری دالی باشند . وقتی یکی ازین مردان مجرد بنام ایدباورمن توجه دالی را بخود جلب کرد ، ماهه به این عقیده شدیم که این بهترین راه حل برای دالی و مشکلاتش میباشد . اما متأسفانه تصور درستی نبود ، کیفیت و زیبایی این زندگی نو . اگر هم آغاز خوبی داشت زود به پایان رسید . به همان سرعتی که شروع شده بود پایان پذیرفت . هیچکدام ما حدسی نمی زدیم که چرا بعضی اشخاص با مغز های کوچک مثل گنجشک میتوانند مسئولیت چهار کودک و يك زن را با دیون بشار متقبل میشوند . و دالی هم دلیلی برای آن نمیدید که بیجهت وقت قیمت بهای خود را وقف او کند .

آدم پیشهاد کنند ، باید پذیرفت . خوشبختانه بچه ها بسیار خوب تربیه شده ، مادرشانرا درست درک میکردند و متوجه بودند که مادرشان در دست سر نوشت اسیر مانده است . دگر آن ادامه زندگی برای آن خانواده بسیار مشکل میشد . هیچ يك از مشاغل دالی عاید چشمانی برای وی نداشت . هر آدم عاقل که استعداد مناسبی را داشته باشد ، میتواند تشخیص دهد که دالی در یک مبارزه باخته ادامه میدهد و مانند زنیغوس تلاش میکند سنگ را رویه فراز کوه بلولاند ببرد . اندازه ای که اوسمی مینمود سنگ را بالاتر بلولاند ، بهمان پیمانه سنگ سر بخت رویه نشیب می لغزید . اما او از تلاش خود دست نمیکشید و هیچگاه احساس خستگی نمی نمود . او هرگز نخواست کسی بحالش ترحم کند و مخالف هر گونه کمک موسسات خیریه بود . او چهار پسر به دنیا آورده بود . و تصمیم داشت برای کودکان خود امکانات تحصیل ثابت و مناسبی را فراهم سازد و احترام همگان را نسبت به خود و خانواده اش جلب نماید . به این ترتیب دالی از تلاش خود آرام نگرفت همیشه می خندید و همواره کلمات شیرین به نوك زبانش بود . علاوتاً او موجود

وقتی شنیدیم که شوهر دالی دانیل مرده است همه به حال اوتاسف کردیم ، زیرا شوهرش جز چهار اولاد و يك مقدار قرضه داری چیزی برای او باقی نگذاشته بود . اما خبر بازگشت اورا به هیل گریست و اقامت در منزل پدری اش با مسرت فراوان استقبال نمودیم . البته وضع دالی بازم از سطح توقع پایینتر قرار داشت ، ممبدا در وهله نخست و در آغاز چنان جلوه نمود که باین تجویز دالی می توانست از مشکلات زندگی خود بگاهد . اما همیشه که چرخ زندگی به دلخواه آدمی نمی چرخد نشیب و فراز هارا کمی نمیتواند پیشینی کرد .

آری اتفاقات و حوادث بموقعش بروز میکنند . هنوز يك سال از بازگشت دالی به خانه پدری نگذشته بود که پدر دالی مرد و یگانه چیزی که از خود میراث گذاشت ، همان خانه ای بود که دالی دانیل در آن اقامت گزید ، بایک مقدار قرضه داری ، آثاله که هنوز اقساط قیمت آنهاطور کامل پرداخت نشده بود ، طلبات مردم و صورت حساب مصارف تدفین پس از پایان مراسم تدفین پدر ، دالی بیچاره به مراتب نسبت به روز اول ورودش به هیل گریست زیر بار دیون قابل پرداخت گور شده بود .

دالی باوصف وارد شدن ضریب دوم سر نوشت خود را تسلی داده به چندین جای برای کار مراجعه کرد و چندین فورمه گاز را خانه پری نمود : در بانک کوچک شخصی او پریگا بصفت صراف دوم از ساعت ۹ تا ۳ کار میکرد ، از ساعت ۳ تا ۴ در یستخانه مشغول بود ، درین ساعات مخصوصاً رجوع مردم زیاد تر محسوس بود . و سرانجام بصفت منظم کافی وایت شیت که در جوار هاتل هیل گریست قرار داشت از ساعت ۵ تا ۹ شب کار می نمود . جمعا هر روز ۱۱ ساعت در بیرون از منزل به کار اشتغال داشت و طبعاً امور منزل از قبیل پخت و پز ، دوختن و وصله زدن لباسها ، کالاشویی و غیره را نیز همه روزه انجام میداد .

اگر کسی تمجب میکرد که دالی چطور میتواند فشار این بار گران زندگی را روی شانه هایش تحمل کند ، من میتوانم بسر ای او یک توضیح ساده در پیور بدیم : او باید تمام اینهمه مشقات را تحمل کند ! زندگی امروز بدون داشتن پول میسر نیست و باید برای ادامه زندگی پول آندوخت تا بتوان چهار کودک در حال رشد را تغذیه کرد و دیگر پت کردن تن شان بود ، و در صورتیکه هیچ میراثی هم تصویب نشده و در عوض يك مقدار دین قابل پرداخت هم بردوش آدم باشد ، نباید مشکل پسند بود و هر کاری را که به



ملوک نیمروز

مدت چهل روز غارت کرد .

تا اینکه در اثر جسارت مقریان دولت غزنین به کیفر اعمال خود نایل آمد .

پس از رجعت طغرل به غزنین ابو الفضل دو بازه جهت احراز مقام خویش به سیستان وارد شد و تا سال ۴۶۵ هـ بانیك و بد روزگار در امور امارت خود دست و پنجه نرم کرد تا اینکه در بیست هفتم جمادی الآخر همان سال چهره در نقاب خاک کشید . بعد از وفات امیرا بو الفضل امیرا جل بهاؤ الدوله والد یمن طاهر بن نصر بن احمد . امارت سیستان را یافت ، و این طاهر پسر همان ابو الفضل نصر بن احمد بود و مورخانی چون (میر خواند و منہاج الراج) که طاهر را موسس ملوک نیمروز میگویند ممکن است همان طاهر بن ابو الفضل باشد . که دولت نیمروز را اساس گذاشته است . گرچه در تاریخ روضته الصفا نامی از ابو الفضل نصر بن احمد برده نشده است (روضته الصفا ص ۶۵۶ ج ۴ چاپ ۱۳۳۹) اما نگارنده این سطور را

عقیده بر آنست که بایست موسس دولت ملوک نیمروز همین ابو الفضل را دانست زیرا وی مدتی بر سیستان حکومت کرده و نوامیس آنرا حراست نموده استقلال داخلی سیستان را در برابر سلجوقیان میانت کرد ، طوریکه اخلاقی نیز از متقا دان در بار سلجوقی میباشند . و بنا به تصریح مولف گمنام تاریخ سیستان ، امیر طاهر ، از وابستگان سلطان ملکشاه بوده است (ص ۳۸۵ تاریخ سیستان) . اما بر خلاف «منہاج الراج جوز جانی» طاهر بن محمد را از امیران در بار سلطان سنجر در سیستان می نگارد . وی معتقد است که سنجر امارت سیستان را برای امیر طاهر تفویض کرد . و موصوف در خلال امارت خود حدود سیستان را نیز وسعت داد . مدتی حکم راند تا سر انجام

مورخان ، موسس دو لت ملوک نیمروز ، ظاهر بن محمد را می نویسند اما این طاهر اصلا معلوم نیست که چه کسی خواهد بود . آنچه که از سیاق تحلیل و خلال معلومات تا ریخ سیستان بر میاید ، قبل از طاهر ، ما به امیر دیگری بنام (امیر ابو الفضل نصر بن احمد) مواجه میشویم که این امیر را سلطان محمود بروز پنجشنبه ۲۳ ربیع الآخر سنه ۴۲۱ هـ خلعت امارت سیستان اعطا کرد و مردمان به تفروری اظهار شا دمانی کردند که « از شهر ما مهربتری بر ما سالار گشت » « تا ریخ سیستان ص ۳۶۲ طبع سال ۱۳۱۴ » ازین جمله روشنتر معلوم میشود که امیر ابو الفضل اصلا از سیستان بوده است . این امیر ابو الفضل در عهد سلطان مسعود نیز امارت سیستان را داشت . وی در حین تسلط بر کمانها در برابر مردی بنام احمد طاهر که از ترکان سلجوقی حمایت کرده و با امیر ابو الفضل باب ستیزه و نبرد را میکشاید مقابل میشود و نسبت پیروزی خویش از سلطان غزنه کمک میخواهد اما نظر به تشنج او ضاع غزنه مایوسی شده ، برای نجات و بقای خود به سلجوقیان اظهار طاعت میکند . (موسی بیغو) عم طغرل و جغری بیگ را سیستان رسیده بود . موصوف در سال ۴۳۲ هـ (هـ) وارد سیستان شده بدستاری امیر ابو الفضل بست را فتح کرد . این امیر ابو الفضل را در عهد سلطنت عبادا لرشید پسر سلطان محمود هم امیر سیستان میباشیم زیرا میر مذکور در حین حمله طغرل کانه مدت بسال ۴۴۳ هـ در سیستان موجود بود که در مقابل طغرل تاب مقاومت نیاورده با بیغو جانب هرات به هزیمت رفت ، و همین فتح بود که غرور طغرل را بر انگیزخته دست به کشتن عبد الرشید و سایر شهرزادگان عزنوی زده و حکومت غزنه را

مرگ گلوگیرش شده چشم از جهان بوشید . (۲۷۵ ج ۱ طبقات ناصری طبع کابل) و بعد پیرامون این مسئله سخنی خواهیم راند .

بنابه نقائصیکه نسبت افتاده گی در تاریخ سیستان موجود است مشکل است که با حوال طاهر مزبور معلومات وسیع بدست آورد . درین کتاب وقایع ۲۱ و ۱۲ سال به تعقیب هم دیگر افتاده است و ممکن است که احوال طاهر و تفویض حکومت وی از جانب سلطان سنجر در همین وقایع مفقود شده تذکر داده شده باشد . بنا بران روشن کردن احوال طاهر از خلال تاریخ مذکور که بتواند مورد قول «منہاج الراج» باشد ، سخت دشوار است . زیرا را جح

به طاهر بن محمد موسس دودمان ملوک نیمروز مورخان دیگر کم ر تماس گرفته اند و اصلا مبرهن نیست که مبنی بر چه علتی ایشان این شیوه را پذیرفته اند ، در حالیکه عناصر بعدی این دودمان رانا حدی با تفصیل معرفی کرده و حتی اکثر وقایع عمده زمان ایشان را بصورت

مشرح نگاشته اند ، و در مورد طاهر نظر باسناد دست داشته معلومات ما همین قدر بود که نگارش یافت و تنها در تاریخ سیستان یک سلسله مطالب پراکنده که مطالبی از خلال آنها استنتاج کردن دشوار است و اگر کلیه آن مطالب را نقل کنیم و با تیرا مون آنها تو ضیحات بدهیم از حوصله این مقام بکلی بیرون است .

ملک تاج الدین ابوالفضل :

ملک تاج الدین ابو الفضل که آنرا «منہاج الراج» در طبقات ناصری (ص ۶۷۶ ج ۱) تاج الدین ابوالفتح ضبط کرده است پسر همان طاهر متذکره میباشد که بعد از فوت پدر

بفرمان سلطان سنجر امور سیستان را عهده دار شد . بنا بقول میر خواند (ص ۶۵۶ ج ۴) رو ضته الصفا (امیر عادل و نیک سیرت بوده و بارعایا بابکمال شرافت و بردباری رفتار میکرد ، پادشاهی بود عادل و عالم که علما و فضلا موا نسبت داشته ، عطف و ورؤفت نها ئی خود را در برابر ایشان ابراز میکرد . در معموری و آبادی سیستان بذل مساعی کرد . و عرفانرا تا حد مقدور تشویق نمود . مدارس و مکاتب زیادی را توام با کتا بخانه های مجین اعمار کرده ساحه را برای انکشاف فرهنگ و عرفان بسط و گسترش داد .

از تذکر تاریخ سیستان چنین استنباط میشود که ملک تاج الدین ابو الفضل در حیات پدر خود باوی سر سازش نداشته و در حال زد و خورد ، بودند اما این قول را مورخان دیگر ذکر نکرده اند . باید توضیح داد که مطالب مفقود شده تاریخ سیستان که متأسفانه به وقایع همین دوره تصادف میکند این پرابلم را ایجاد کرده است . از آنرو معلومات ما کامل شده نمیتواند ، با آنهم مطالب پراکنده ای که راجع به فقدان روابط پسر و پدر مزبور ، در تاریخ سیستان درج است ، خیلی بی انسجام میباشد ، نویسنده این تاریخ یکجا میتو پسد که : امیر تاج الدین ابو الفضل وارد سیستان شد و با میری به نشست و جای دیگر می نو پسد که : « تا آخرلا مرا میر رجل ملک عوید ناج الدین ابوالفضل بایدر خود صلح کرد بهادالدوله او را بیاورد بر آنکه بیاید به سیستان و همه مراد های او بحاصل ، الا میری او راند هم » قسمت مفقود شده تاریخ سیستان که در بالاتذکر داده شد مربوط به همین قسمت است که وقایع ۲۲ سال ۱۲ سال را احتوامی کند . (ص ۳۰۹ تاریخ سیستان) . در سال ۵۳۵ هـ بین سلطان سنجر

بقیه در صفحه ۵۹

جدول کلمات متقاطع (شماره ۱۵)

از اشکال هند سی -
۱۹- کسانیکه صبر میکنند
(معکوس) - بی هو شبی در طبع
۲۰- پول چایان- هر دوی یکی
است- دزد- هو سر چپه- ما در
عربی-
۲۱- جوان- در دهن است-
۲۲- هر دوی یکی است- توان
وطاقت در پشتو

- افقی :
- ۱- دروازه دهن- چوپان میزند-
 - ۲- کشوری است در اروپا-
زخمی ها
 - ۳- راست نیست- ارجاع-متدین
 - ۴- نیرابم نوید پراگنده- فناه
است- ملک و شهر-
 - ۵- رهبران و صاحبان قدرت-
درنده- ستاره فلم های هندی -
 - ۶- شراب- پول آلمانی-خودش-
 - ۷- یک مملکت اروپایی- مرد
بزرگ و وفید مصر -
 - ۸- حرف نهی عربی - کلمه
ندائیه -
 - ۹- لباس پرندگان- اول بی اول-
 - ۱۰- مسئله آن در ملل متحد
است- مملکت بزرگ آسیا یی .
 - ۱۱- نفس- انجام بی انجام- از
عطر خوش است .
 - ۱۲- از نویسندگان فرانسه -
قلم بی سر- کانالی بین افریقا و
آسیا .
- ۱۳- از خوردنی ها- گذشتن از
دنیا- کتبه است- مو تر شکسته-
- ۱۴- یک پرنده- از مو سم های
سال- از بر اعظم ها- فاشیست های
آلمان- بلی پینتو
- ۱۵- خورد قوه اسید- برگ ریزان
بی انجام-
- ۱۶- دروازه پشتو- هستم پشتو-
عمودی :
- ۱- عزم بی آغاز - یک عدد-
- ۲- از شاعران افغانستان- تکمیل
شده -
- ۳- حرف نهی عربی- نصف
ساعت- شامی پرگنده- هزار
کیلو- یک پرنده-
- ۴- از فلم های هندی- کسی که
رشت میگیرد .
- ۵- شکست- معکوس آن قلنگ
میشود- از ارکان اسلام -
- ۶- از انواع درختان- کمپسب
در پشتو- همه اش یکی است-
- ۷- لاری شکسته- مهند مین
- ۸- زمین هارا چنین میکنند- ماده که
در رنگمالی چوب بکار میرود-
- ۹- داشت خودش- انگج است-
- ۹- گنجش معروف است- در کاغذ
ها استعمال میشود- تولد شدن -
- ۱۰- یکی خارجی- جمع منار-
ایستادن پشتو -
- ۱۱- این پشتو- در آن آب جریان
دارد-
- ۱۲- دروازه- جام آن مشهور
است-
- ۱۳- فن سر چپه- جمع کجاوه-
یک میان خالی-
- ۱۴- از کمپنی های جرمنی -
از فلم های هندی- نو یسندگی و
سر زایی-
- ۱۵- همه اش یکی است- از ولسوالی
های مملکت ما-
- ۱۶- راهی است- از میوه های
برش- حیوان دریایی بزرگ-
- ۱۷- چتل- اعضای بدن- آسمان
است- زمین است -
- ۱۸- یکنوع زاویه- پایان دنیا



HORSE-BRAND-SOCKS.

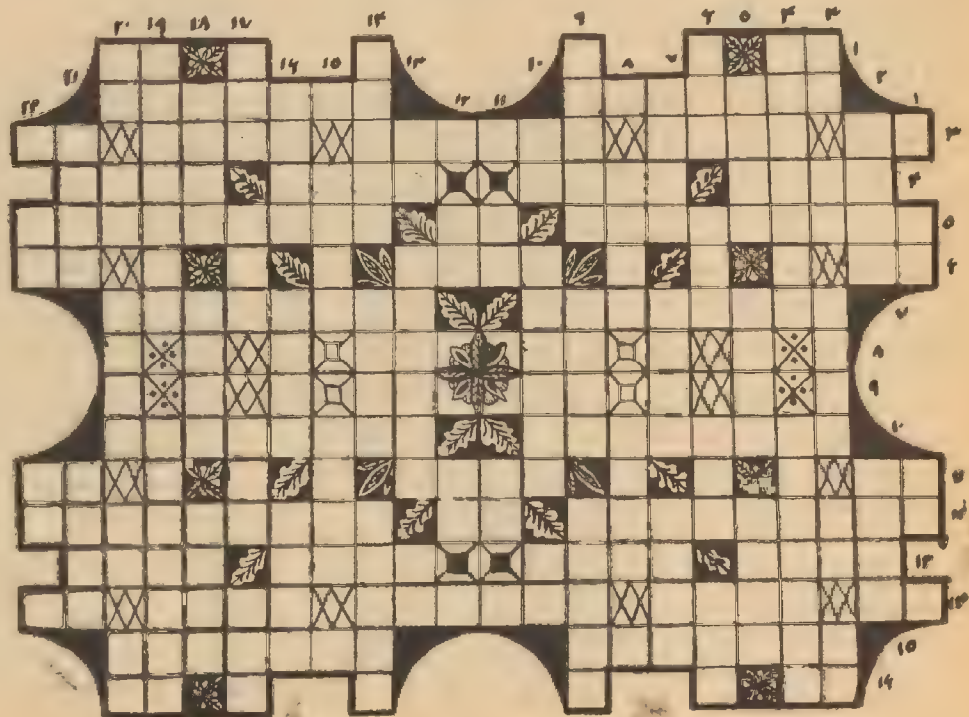
بابوشیدن جوابی زیبا و
شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد
ملی خود کمک میکنید بلکه باعث
تقویت صنایع ملی خود هم میشوید.



شرکت صنعتی بوت پلاستیک

برای دو نفر کسانیکه موفق به حل
جدول میشوند بهکم قرعه یک سیت چرب
اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیک
وطن جایزه داده میشود .

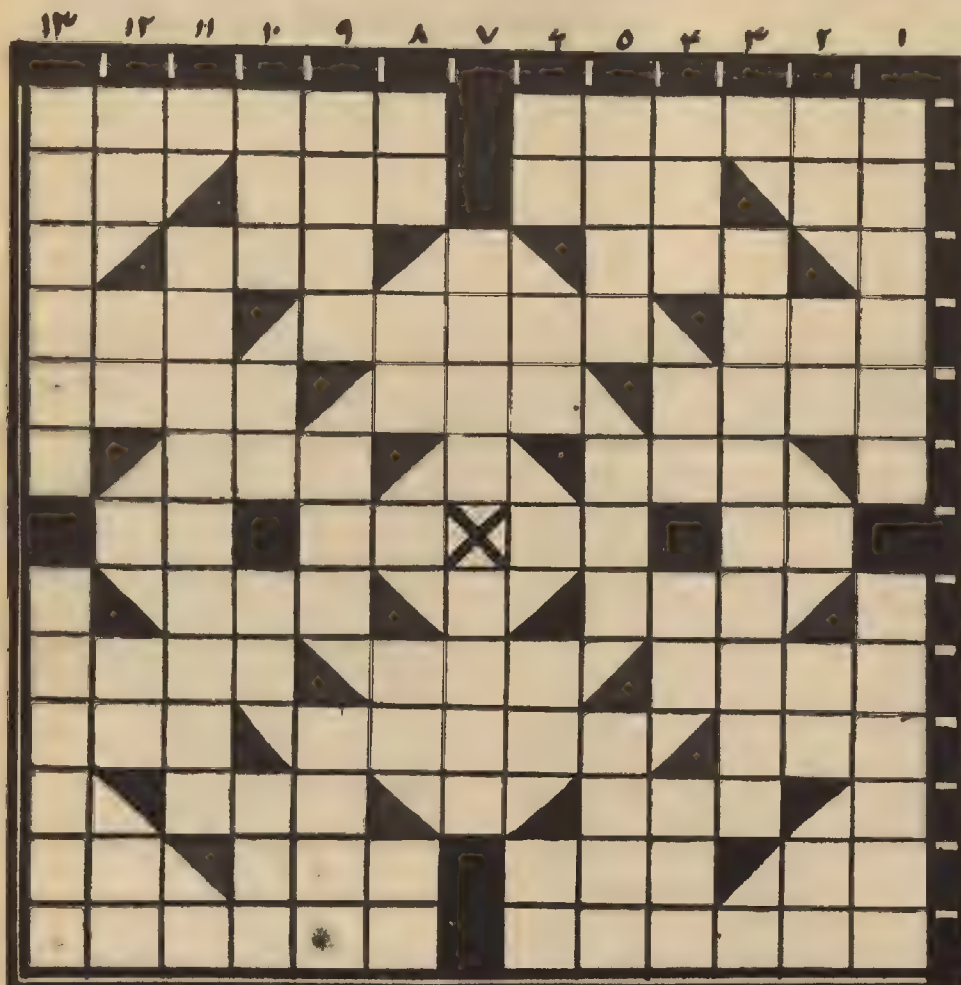
بوت پلاستیک وطن از نگاه
جنسیت ، زیبایی و دوام برپوت های
خارجی برتری کامل دارد و با خرید
آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید



طرح جدول ها از: صالح محمد گهسار

جدول کلمات متقاطع ((شماره ۲))

افق



- ۱- رفیق شمع- مملکت اروپایی-
- ۲- نه خارجی- آو ی بی سر
- پشتو - یک حرف - هردویش یکی است -
- ۳- ماه درپشتو - شیس -
- ۴- ماه پراگنده خارجی - بسته- میل است -
- ۵- ماه جون آلمانی- جای میوه-
- مواف بو ستان و گلستان-
- ۶- طبل با املاي غلطه چیزى که می چسپد -
- ۷- یک عدد- یک خارجی- نصف حامی است- مادر عوبی-
- ۸- مطرب بی-پا- از خورا که باب-
- ۹- لحاظ سی روز- ضدپا ئین-
- ۱۰- مواد سوخت ما شین ها-
- بیرویار با املاي غلط - از آرد می سازند -
- ۱۱- در پاندارد آشو کا است -
- غراضه عا میا نه -
- ۱۲- اشاره دور- فرمان بی (ز) وبی «الف» مهم است- مرد بی-پا-
- ۱۳- شهری در شوروی - از جمله
- عساکر است-

- ۳- ستاره از فلمهای هندی - ۶- در مهیب است- محبت - ۹- رشید - درمطبعه میشود - ۱۲- زهر- بید بی سر است - ۴- آتش پشتو- سیب بی سر- نصف نماز- کند بی سر- بالای زخم می گذارند - حرف نمی- درآب است - ۵- شمالی است در بهار- دختر ۸- فوت نشد - ۱۰- چهره درویش یکی است- ۱۳- سلسله کو هی است در شمال هند- حیوانی است خریطه دار- ۸- فوت نشد - ۱۱- عاشق و معشوق هستند - ۱۱- عمارت درویش یکی است - ۱۲- زهر- بید بی سر است - ۱۳- سلسله کو هی است در شمال هند- حیوانی است خریطه دار.

چند اختلاف

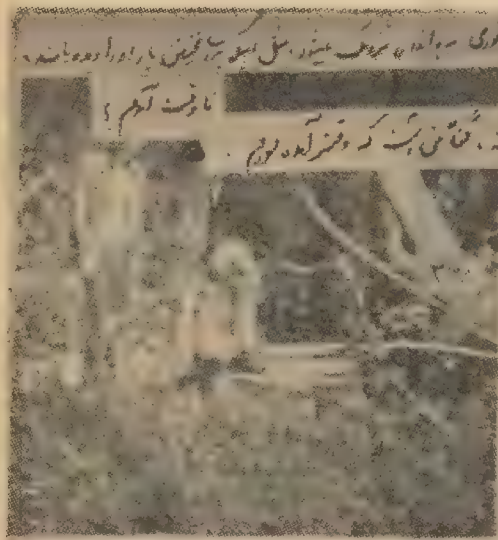
درین دو کاریکاتور که ظاهر اشیای
همدیگر معلوم میشوند چند اختلاف
وجود دارد ، آیا میتوانید اختلافات
هر دو شکل را پیدا کنید ؟



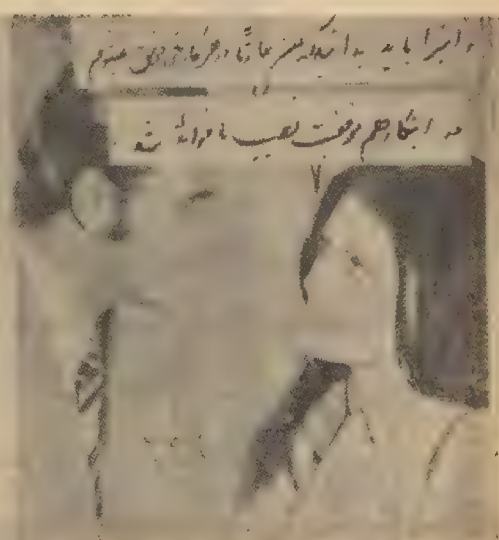
سرخوش

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر یست که در شرکت عطر فروشی يك وكيل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. یکی از همجنسهای دوره شاگردی اش است میرود، و تصادفا در آنجا يك همجنس سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و را که يك بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقا بلتا به يكد يگرا براز دوستی نموده و بعد از چندی باهم ازدواج میکنند. يك روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر همیشه خرد دهمسرش در پهلوی درس، بعد از چا شست کار میکند چندوقت بعد طفل تولد میشود. اما (ایرین) همینکه میشنود «موریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد. و اینك بقیه داستان:



ایرین را برای به واندای که در شرکت عطر فروشی کار میکند ملاقات میکند. ایرین از دیدن واندای که در شرکت عطر فروشی کار میکند متعجب میشود و از او میپرسد که چرا در آنجا کار میکند. وندا پاسخ میدهد که چون در آنجا کار میکند و درآمد خوبی دارد.



موریس از دیدن واندای که در شرکت عطر فروشی کار میکند متعجب میشود و از او میپرسد که چرا در آنجا کار میکند. وندا پاسخ میدهد که چون در آنجا کار میکند و درآمد خوبی دارد.



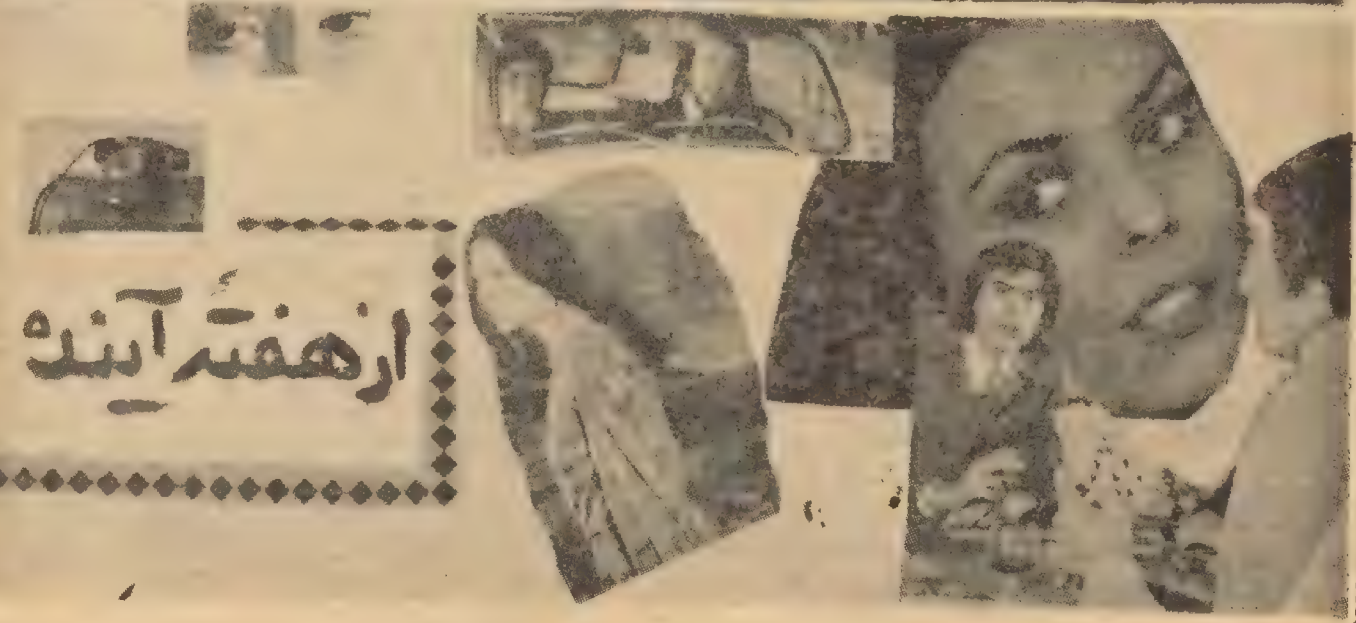
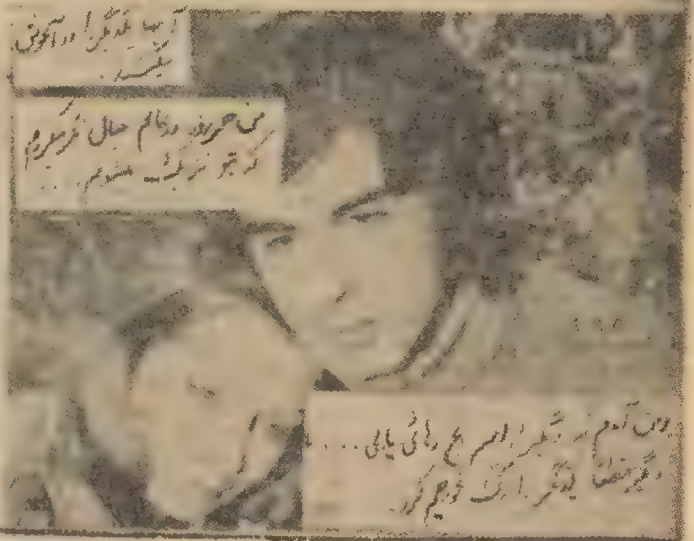
موریس از دیدن واندای که در شرکت عطر فروشی کار میکند متعجب میشود و از او میپرسد که چرا در آنجا کار میکند. وندا پاسخ میدهد که چون در آنجا کار میکند و درآمد خوبی دارد.



من هم می‌دانم... می‌دانم تو را می‌بینم و در آغوش می‌گیرم...

من هم می‌دانم... می‌دانم تو را می‌بینم و در آغوش می‌گیرم...

بخطا طر شروت
 فوتو رومان جالبی
 که ساعتها شما را
 سرگرم نگه میدارد



از هفته آینده

بدتر از مرگ

مذلك كریج بجواب ناكسوس پرداخت .
- كارت دعوت ندارم .
- بگر الساعه . همین جاست . اینرا گفته وجد قطعه كارت دعوت بسوی كریج بشی كرد .
- تشكر میكنم . آنوقت متوجه فلیپاشده گفت : گردن بنبت درحال باز شدن است .
آترامك كن .
ناكسوس گفت :
- من درستش میكنم .
كریج از میان كارتها دو قطعه آترا گرفت و گفت :

- برای من همین كافیتست . شنب در بالماسكه باهم خواهیم دید .

كاربرسون در گوشه میدان نزدیک ساحل جائیکه با كریج قرار گذاشته بود ، انتظار او را می کشید . بالائی قرمزی در بر كمره ونفای بجزیره خود زده بود . باشمشیر دوازی كه بكر بسته بود به جانب فرادی از زندان روم قدیم مشایهت داشت . هر دو جوان دم زان در كنار ساحل تازندك قصر رسیدند . از آنجا بخوبی میدیدند كه قایقهای مونودار باجه فعالیتی مشغول نقل وانتقال پرسونل كشتی وسایر مالز مه ضیافت بدخل قصر بودند . كریج گفت : از تقاب خوشم آمد .
كاربرسون جواب داد : فقط برای من ساخته شده .
كریج كارت دعوت او را پراش سپرد . يك جمعیت كوچك مشغول تماشاى آنرا بود . برادر دست نزدیک محل زورقهای تفریحی ایستاده بودند .

كاربرسون باوصفی شاهانه بیکى از زورقها اشاره كرد . هر دو سوار شدند و زورق بسوی سنگهای زینه مرمین قصر كه در پرتو چراغهای رنگارنگ ، برق میزد ، راه افتاد . وقتی زورق پیاپی زینه قصر رسید ، دونفر از كارندان كشتی كه لباس شان مثل برف سپید میزد ، بوسیله دو چنگك ، زورق آنانرا متوقف و دوحمسفر را بساحل پیاده كردند .
از میان جمعیت يك آواز "آه" خفیف شنیده شد .

نخستین گروه مهمانان وارد شده بودند . برده آهسته آهسته عقب میرفت . تیوس كه قبلوارد شده بود ، خود را به كریج رساند و بهر دو نفر سلام گفت . جمعیت باردیگر نفس تازه كرد . كاربرسون پرسید :

- مگر اینجا جهره نامطلوبی وجود دارد ؟ بعد منتظر جواب نمانده برهنهائی تیوسوس وارد ازدحام شدند . سالون بزرگی كه در طبقه مدخل قرار داشت بانواع فندیل ها حلیجراغ ها غرق نور بود . در دیوارها تابلو های پر قیمت واصلی از بزرگترین نقاشان قدیمی ومعاصر جلب توجه میكرد . كاربرسون مقابل یکی از آنها توقف كرده گفت :

- اینكه می بینم كاملترین كته تیتیان است . چه كسى ممكن است آنرا كشیده باشد ؟

كریج بسادگی جواب داد :
- خود تیتیان .

- اگر كسى ۴ تابلوی تیتیان بنام های "ورنوس" ، "تیپولو" ، "لونگی" و "كارباسیو" را داشته باشد ، میتوان اورا مالك ثروتی در حدود هفت ونیم ملیون دالر قبول كرد . واقعا فوق العاده است . در این تصاویر قدرت مافوق یول رامیتوان مشاهده كرد . قدرتی كه میتوان با چشم دید و با دست لمس كرد . در گوشه دیگر سالون اووكسترایی كه از روم آورده شده بود آخرین آمادگی های خود را برای آغاز كاشی می گرفت و در گوشه دیگر نزدیک باوی كه از كلبای رنگارنگك چشم رانوازش میداد عده یی بخوردن كوكتیل و سكى وشامیانیكه چون آب جویبار بیدریغ

كریج با دیدن یکی از كارسون ها كه به سوی بامرفیت چیزی را باخطا آورده جواب داد :

- بنظرم یكسفر اینجا هست . این كارسون ، صبر كن .
از آنجا پایین رفته داخل مطبخ نرسند . كارسونها ، معاونین وحی رئیس شان به شدت مصروف كار بودند وامادگی میگردند . وقتی یك نفر كار سون پاشاده كریج كار خود را ترك كرده نزدیک آنان آمد ، سایرین ناراحت نشدند چه دراصل هم كاری كه امشب انجام میدادند مافوق ظرفیت شان بود . هر دو به سالون تانس برگشته منتظر او شدند . وقتی با یطنوس پرامشروبات نزدیک آنها رسید ، كریج بزبان رومی آهسته گفت : به طرف آخر سالون برو . وگرنه مجبورم ترا پویند بزمن تا آن نوشین بازمانی .
وقتی كارسون با تعجب بسوی او دید . كریج اندكی نقاب خود را پائین زد . در جهره اش نه اگر خشم و نه علامت ناراحتی دیده میشد .

ولی دهر حال این جهره فائد ترحم جلوه مگرد . كاربرسون دور شد . آنجا از اتاق دوتك كه در طبقه بالا قرار داشت ، سروصدائی بلند بود و آواز خنده پوسه كه شادی در آن موج میزد ، بگوش می آمد . اکتورها آمده بودند .

كریج از سالون باتاق كوچك بپهلوی گذشت وهمینكه وارد شدند یقه كارسون را گرفته تكان داد بدان شدنی كه كارسون بدیوار دوبروی خود رفت درد بناله درآمد . ولی حرفی نزد . كریج گفت :

- فریاد بزن . مردم بیناموس اینطور مكنند . فریاد بزن و پولیس را صدا كن .

كارسون بناله جواب داد :
- نزدیک بود ، مرا بكشید .

- آه . البته كه قصدم اینست .

كارسون در حالیکه بطرف كاربرسون كه دنبال شان داخل شده بود ، بانگاهای التماس آمیز متكرر بست ، گفت :

- چه شده است آقای من . من كه كاری نكرده ام . اگر تصور میکنید خطایی از من سر زده من قاطعا خودم از آن بی اطلاع ...

بانگوش رسیدن يك فریاد وحشت آور ، حرف او قطع شده دست كریج جلو چشمان او بود وشیشه روغن ضد آفتاب در آن دیده میشد كریج بالحنی خشن به او می گفت :

- رنگت بسیار سرخ شده ، آفتاب زدگی داری بگیر و از این روغن بصورتت چرب كن .

- نمیتوانم استعمال كنم آقای من .

- ولی حالا مجبور استی . بگیر .

- يك شیشه این روغن چهل لیبر قیمت دارد ولی من توده هزار تا ۲۰ هزار لیبر میدهم كه آنرا استعمال كنی . من از كمك اینكه روغن ضد آفتاب زدگی استعمال

ناتمام

بچه صفحه ۴۰

رزشوهر داری

شوهر وی از معاشرت زیاد با مردم وشركت محافل نیز لذت می برد ، خاندش در نظم وترتیب خانه وتزیین اتاقها سلیقه و كو ششزادی یكار بردو جذابیستی به محیط خانه داد

ناشوهرش بجای آنكه دایم از منزل فرار كندو بار فقايش در خارج خانه بگذراند ، بتواند آن نان ربا غرور وافتخار بخانه بیا ورد .

هائی ازگالوبی خواهد نواخت ، قمار باز ها قمار خواهند كرد . معاشقات ودوتل هائی نیز واقع سندی است .

كاربرسون ، خودداری نتوانست :

- دوتل . وبعلاوه شامیونهای المپا نیز مسابقه یی خواهند داد . وایشا همه دوداخل پروگرام كنجاشده شده است . آیا شما پروگرام ندارید ؟

كریج جواب داد :

- خیر ، شاید ناكسوس فراموش كرده آترامابد .

- این كمی تعجب آور است .

منهم همینطور فكر میكنم .

كاربرسون پرسید :

- آیا مدعوین دهر در طبقه میتوانند گردش كنند ؟

- حتی تراس هم در اختیار شان است .

- تراس هم ؟

- یوسه باهیجان تأیید كرد :

- یوتاشكلك يك باغچه زیبا وخیال انگیز درآورده شده است . هر كسى از مهمانان خواسته باشد میتواند آنجا رفته هم غذا بخورد و هم صدای موسیقی آما تروان را از میان زورقها بشنود . واقعا خیلی كشنگ است .

وقتی كریج و كاربرسون از او جدا شدند ، یوسه هنوز هم در فكر بود . اگر بتواند به كشتن كریج موفق شوند ، چه كار خوبی خواهد شد ولی دهر حال كشتن این حریف هم نباید كار آسانی باشد . دوجانی كه ایستاده بود ازین اندیشه مختصرا تكان خورد و بعد بالا افتادن شانه هابرای پذیرایی از آترستیا .

حرکت كرد .

تراس واقعا چنانكه یوسه گفته بود ، زیبا بود . درختهای بزرگ برای سما ز خوردن ، روشنائیهای اسفون كنده ، كسوج های مسترچ ، میزهای طعام ، يك بار كوچك با بوفت وگلدبا مجموعه شاعرانه یی را تشكيل میداد . كریج آنها را مثل اینكه گرفتار رویا با اسفون باشد ، تماشا میكرد . در پائین كانالی بزرگ نظیر دریایی آژور وغن نور ها را بخود انعكاس میداد وبندرگاه تیز بقدر كافی روشنی میداد .

كاربرسون گفت :

- فكر میکنم نوشیدن ماء كار درستست . نخواهد بود . اگر يك دوست دیگر ما هم می بود

وكتی كریج و كاربرسون از او جدا شدند ، یوسه هنوز هم در فكر بود . اگر بتواند به كشتن كریج موفق شوند ، چه كار خوبی خواهد شد ولی دهر حال كشتن این حریف هم نباید كار آسانی باشد . دوجانی كه ایستاده بود ازین اندیشه مختصرا تكان خورد و بعد بالا افتادن شانه هابرای پذیرایی از آترستیا .

حرکت كرد .

تراس واقعا چنانكه یوسه گفته بود ، زیبا بود . درختهای بزرگ برای سما ز خوردن ، روشنائیهای اسفون كنده ، كسوج های مسترچ ، میزهای طعام ، يك بار كوچك با بوفت وگلدبا مجموعه شاعرانه یی را تشكيل میداد . كریج آنها را مثل اینكه گرفتار رویا با اسفون باشد ، تماشا میكرد . در پائین كانالی بزرگ نظیر دریایی آژور وغن نور ها را بخود انعكاس میداد وبندرگاه تیز بقدر كافی روشنی میداد .

كاربرسون گفت :

- فكر میکنم نوشیدن ماء كار درستست . نخواهد بود . اگر يك دوست دیگر ما هم می بود

وكتی كریج و كاربرسون از او جدا شدند ، یوسه هنوز هم در فكر بود . اگر بتواند به كشتن كریج موفق شوند ، چه كار خوبی خواهد شد ولی دهر حال كشتن این حریف هم نباید كار آسانی باشد . دوجانی كه ایستاده بود ازین اندیشه مختصرا تكان خورد و بعد بالا افتادن شانه هابرای پذیرایی از آترستیا .

حرکت كرد .

تراس واقعا چنانكه یوسه گفته بود ، زیبا بود . درختهای بزرگ برای سما ز خوردن ، روشنائیهای اسفون كنده ، كسوج های مسترچ ، میزهای طعام ، يك بار كوچك با بوفت وگلدبا مجموعه شاعرانه یی را تشكيل میداد . كریج آنها را مثل اینكه گرفتار رویا با اسفون باشد ، تماشا میكرد . در پائین كانالی بزرگ نظیر دریایی آژور وغن نور ها را بخود انعكاس میداد وبندرگاه تیز بقدر كافی روشنی میداد .

كاربرسون گفت :

- فكر میکنم نوشیدن ماء كار درستست . نخواهد بود . اگر يك دوست دیگر ما هم می بود

سرویس مشد ، مشغول بودند . مثل این بود كه در پشت میز باد چشمه یی وجود دارد چشمه شامیانی . كاربرسون يك گلاس خالی خواست وآترا از چشمه پر كرده چشید !

- ایتالیایی است .

يكی از كارسون ها با شنیدن حرف او گفت :

- چشمه فرانسوی اش در آن غرفه دیگر است ولی برای افتتاح آن منتظر آقای ناكسوس استیم .

كریج و كاربرسون از زینه های وسیع مرمین كه بوسط دوردف اتاقهای لوکس درجپ وراست ، داخل میشد ، بالا رفتند .

پنجره هائی كه بسوی كانال بزرگ شهر باز میشد ، بسته بود . این اتاقها كه از مرمین زرد اعمار شده بود ، با سیستم تئویر مودرنی كه به آن داده شده بود ، چشم واخیره میكرد .

بعد داخل اتاقی شدند كه قفسی پراز مرغان سحر خیز در آن دیده میشد . اتاق متصل آن اتاق باوی بود كه دوتان باورقهای كه از عاج ساخته شده ، بازی میكردند . هر دو بفرافیت این اتاقها را گردیدند تا خوب به وضع آن آشنا شوند .

بعد هم وارد يك سالون كم عرض وطولانی شدند كه روی آن ریگفرش شده بود . كریج به كاربرسون نگرینسته پرسید :

عجب است .

آیا اتاق زورآزمایی همین خواهد بود ؟ صدایی جواب داد :

- غیر ازین چه چیزی بوده میتواند ؟ كریج بسوی دوتل وروسی برگشت .

هردی جاق باموهای فبوه یی كه جهره یی چون البه عشق تیپولوداشت ، ایستاده بود ولی لباس كاردنیالی در برداشت و در دست اولیو نقابی از عاج دیده میشد .

كریج ، در حالیکه بسوی او حركت میكرد ، گفت : تو باید پوسه باشی .

مرد احترام كتان جواب داد :

- آری . رسام ، رؤسور ، دایر كنسور و خالق این محل مخلص شامیوسه .

كریج ، كرم كه به او نزدیک میشد و صدای خفیفی كه از كجه های ملایمش روی فرش ریگ بر میخواست محسوس نبود اما مشغولی كه در كمر داشت ، زود جلب توجه میكرد .

یوسه با دقت به او ، نزد خود فكر میكرد : مثل كربه ، جالاک وسریع . نهائی از تماشاى ظلم و درخششی از مرمین . اگر دست كسى بروی او بلند شود ، دیگر در زندگی وی خوشی نخواهد دید .

كریج معرفی كرد :

من ، كریج رئیس محافظین امشب وایشم كاربرسون معاون من .

- خوشحالم . بیاید تافردی راجع به امشب بشما توضیحات بدهم .

وقتی صحبت میكرد چنان می نمود كه اعتدای كه بخود داشته ، در حال تزلزل است :

- ونیس از روزنی كه ونیس شده چنین شبی را باخطا ندارد . در سالون بزرگ دانس از شاهان قدیمی گرفته تا ستاره های سینما ، اصلزاد گسان ، كشتی سمیران قهرمان

مسابقه كندكان بامورن ، فابریكا تودا ها ، زمانی كه برای یكسب يك دالر كریپه میشوند ، یوكسور ها ، شامیونهای مسابقات قایق دوانی وغیره واخواهید دید . در آنجا سمارفصهای تویست ، چاچا جاشاك را تماشا خواهید كرد . مناظر تابلو هائیکه از تیتیان در اینجا ظرف هنرمندان بزرگ تیاتر و سنما بطور زنده تمثیل خواهد شد .

همچنین صحنه هائی از زندگی ۲۴ ساعت در ونیس تماشا داده میشود .

يكفهرارپ نواز دسته اوركستر پارچه

این خانواده به امید يك زندگانی تازه، بسوی گنگ مقدس می‌رود و در کلبه متروك آنان ماری به‌آرامی می‌خزد.

ستیا جیت رای در ساختن این فلم به همان اشکالات خانواده‌یی که در فلم نشان داده می‌شود، بر خورد. این سخن در حال حاضر شگفتی انگیز به نظر می‌رسد، ولی در آن روزها بخشش بزرگی از پول که حکومت به سینما تخصیص داده بود، به حساب «راه سازی» مصرف می‌شد، و نصادقانه فلم را می‌شود «آهنگ راه» ترجمه کرد.

روز نامه «تایمز آف اندیا» نوشت که این فلم از گمراهان زیبا روی، زیبایی‌های سحر انگیز و آدمهای بی‌پروایی سخن می‌گوید که هر لحظه آهنگی سر می‌دهند. با اینهمه، مردم از این فلم استقبال کردند.

ستیا جیت رای می‌گوید که سینمای هندوستان امروز سه مکتب دارد: مکتب بمبی، مکتب تامی لندو کیرالا و مکتب بنگال. بمبی به خاطر کثرت تولید فلم آوازه‌یی بیشتر دارد که فلمهای بمبی به‌زبانهای هندی و مراتی ساخته می‌شود که عده زیادی از مردم این دو زبان را میدانند، فلم‌های تامیلی و فلمهای که در کیرالا ساخته می‌شود، به زبانهای خود این ایالتهاست از همین رو تماشاگر زیادی ندارند.

ستیا جیت رای می‌گوید که فرق بزرگ فلمهای بنگالی و فلمهای محصول بمبی در آن است که فلمهای بنگالی نسبت به فلمهای محصول بمبی خصلتی به مراتب عمیقتر و جدی‌تر دارد. فلمسازان بنگالی که غالباً خود کارگردان و تولید کننده هستند، از محدودیت قرار دادها رنج نمی‌برند و هماهنگی که خودشان می‌خواهند، کار می‌کنند بدون آنکه از کسی دیگر دستور گیرند.

بد بخانه اکثریت تماشاگران سینمای هندوستان را افسر اد بیسوادی تشکیل می‌دهد که در باره هنر راستین تصور روشنی ندارند. برای مشاهده می‌توان کرد: همان يك وسیله سه گرمی و گریز از اشکالات زندگانی نیست. برین اساس آنان يك عشق تراژیک را می‌خواهند. که باز دوخورد، کاپریزها آنها، رقصها و فرجام خوشی هم راه باشد. تولید کنندگان خیلی خواستار چنین فلمها هستند، زیرا میدانند چنین فلمها پول‌سازي

شماره ۴۴

می‌آورد. در چنین وضعی، کارگردان «استخدام شده» باید یا همین راه موجود را در نوردد یا از کارش به جیت يك هنرمند دست بکشد. تولیدگران استقلال کارگردان را به رسمیت نمی‌شناسند.

ستیا جیت رای می‌گوید «بسرگرد» نیدن سینمای هند به خطوط ریالیستیک عملییه سیست درازو پیچیده ولی درین زمینه نشانه‌های پیشرفت وجود دارد. ما در بمبی کارگردانانی چون خواجه احمد عباس، بسرو بترجی، مانیک کاولو، بنه چارجی داریم که آدم همیشه در انتظار فلمهای آنان است، من بدین باور هستم که ریالیزم سرانجام پیروز خواهد شد. همین تمایل آینده سینما توگرا فسی هندوستان را تعیین خواهد کرد. اما این کار، کار يك روزه نیست. کار آخر ستیا جیت رای «سارا آکاش» نام دارد. مکان فلم دهکده بیست در دهه چل در بنگال آدم

بقیه صفحه ۲۳

سینما در هندوستان

اصلی فلم بر همین جوا نیست که فکر می‌کند حق دارد به همانان عالمی را به دیده تحقیر ببیند. وی خودش را با دار می‌پندارد و از احساسات مذهبی مردم برای رسیدن به هدف هایش بهره برداری میکند. بعد، قحطی فرا می‌رسد و فقر و نیاز تمام مردم دهکده نابود می‌شوند، آن وقت است که بر همین جوان در مییابد همه آدمیان برابر اند و نباید کسی را به خاطر اینکه از کاست پائین تر است، به‌دیده تحقیرنگریست غصه مردم را بهم نزدیک می‌سازد و جدایی‌های مصنوعی را از میان بر میدارد.

هفت خرابکار صلح‌نوست.

در هندوستان این نکته خیلی اهمیت دارد که قشر روشنفکران چه راهی پیشتیا نی می‌کند. آشنا یی با ساخته‌های فلمسازان مترقی بنگال و بمبی نشان می‌دهد که روشنفکران خلاق به اندازهای نهر و وفا دار هستند.

ما می‌خواهیم به‌خانه‌یی برویم در بین این خانه و کرانه بحر يك قطار هو تلهای مجلل قد کشیده

بودند. آدم ساحل معروف «جوهر» را در دامنه بمبی میتوا نست دید. یکی از هوتلهای بسیار بر آوازه این ساحل «خو رشید وریک» نام دارد.

ما به خانه دوست مان خواجه احمد عباس کارگردان چیره دست سینمای هند می‌رفتیم. وقتی به آنجا رسیدیم وی تبسم کنان از چوکی نیی برخاست و مانند همیشه بالحن طنز آودی گفت: «ترو تمندان از عقده دارایی خصوصی رنج می‌برند آنان باید خور شید خودشان را داشته باشند و سهم خودشان را از ریک هم دارا باشند».

خواجه احمد عباس کرتی جیمی به تن داشت و عینک ضخیمی پوشیده بود. ما با او در باره یکی از آخرین فلمهای او صحبت می‌کردیم که فلم نامه آن را نیز خودش نوشته است این فلم «هفت هندوستانی» نام دارد.

داستان فلم در پونا، در سال ۱۹۵۵ آغاز می‌شود از پونا تا گوا چند صد میل فاصله است. گوارا پور تگا لیان در سده شانزدهم برای بار دوم اشغال کردند. در داستان فلم هفت نفر هندی در شهر پونا تمرین کرانه و راه یابی جنگلها را می‌بینند تا به گوا بروند. این هفت نفر خراب کار نیستند و ماموریت دیگر دارند آنان باید به مرکز شهر «پان جیم» پایتخت گوا بروند و بیرق سه رنگ هندوستان را در آنجا برافرازند. مردم گوا نیز به مقاومت گروهی دعوت شوند. مردم جهان باید در یابند که این هندوستانی‌ها هستند که می‌خواهند گوا آزاد شود، نه کدام نیروی بیگانه. این هفت نفر سلاحی ندارند، تنها يك بیرق را حمل می‌کنند.

خواجه احمد عباس درباره فلمش گفت: «مطلب تنها این نبود صفحه‌یی از قهرمانیهای گذشته را در برابر دیدگان مردم بگذارم. منظور اصلی من به صورت مستقیم و غیر مستقیم این بود که مردم را به وحدت ملی دعوت کنم، در فرجام فلم

این هفت نفر در زمانی نزدیک به زمان حاضر با هم ملاقات میکنند. آنان که روزگاری برای مبارزه با دشواریهای بزرگی باهم متحد شده و جسم واحدی را تشکیل داده بودند اکنون در اثر فقر و قه‌های ملی و تعصبات مربوط به کاست، از هم دگر جدا و بیگانه شده‌اند. من درین فلم خواسته‌ام به پنجایی‌ها، تامیلی‌ها، بنگالی‌ها، خطا بدهم که مواظب باشند و همواره به خاطر داشته باشند که همه هندوستانی هستند».

ما به خواجه احمد عباس گفتیم که تخیل او قصه‌ای ناکی آفریده است.

پرسید:

تخیل؟

سیس لیخندی زد. دری را باز کرد و صدا زد:

— مدهو کرجی چند دقیقه اینجا میایید؟

مدهو کرجی معاون اوست. وی

سینمای مصمم و نیرومند دارد در زنج و کناره‌های چشمهایش جای زخم‌هایی باقیست. این زخمها که نشانه‌های چاقوی پورنگالیان است، در واقع حیثیت امضای پو لیس پورنگال را دارد. مدهو کرجی از کسا نیست که در بیست و دوم ماه جولای سال ۱۹۵۵ بیرق سه رنگ هندوستان را در گوا برافراشتند. مدهو کرجی پیش از آزادی گوا به دست پورنگالیان در سیاه‌چال مخوفی شکنجه شد. بعدها، با پای شکسته يك میسل راه را تا مرز هند سینه مال طی کرد.

اکنون وی با این تجاربش در فلم «هفت هندوستانی» خواجه احمد عباس را معاونت میکند.

بقیه صفحه ۴۱

سعادت در حسن...

شکوه و شکایت در باره چیزهای که شما نمی‌پسندید سعی در بهبود آنها کنید اگر این کار از عهده شما ساخته نیست آنها را فراموش کنید. در روی زمین هیچ نقطه‌ای امکانی را نمی‌توانید یافت که از هر حیث کامل باشد.

پښتورگی دانسان

ځای وی چه له خوورڅو څخه زیات نه اوږد پیری دغه نښی کله کله نه پیرنډلی کیږی او ناروغ داد را ری دستگاه دمزم غفونت خوانه درومی.

پښتورگی ولی ډیری جوړوی. په عادی حالت کښی هغه موادچه دادرارو په وسیله دفع کیږی، په هغه کښی محلول وی او له همدغه امله رسوب نه کوی. سره ددی کله کله دغه مواد دیوی مرکزی هستی په شاوخوا راټولپیری او ډیره جوړوی ډیری راز راز اوبه بیلو بیلواندازو لیدلی کیږی او هغه په پښتورگو، مثانه اودادرارو په مجرا کښی لیدلای شو. ډیری جوړو لو علت کله څرگند او کله نامعلوم وی. هغه عوامل چه دپښتورگی ډېرو په جوړو لو کښی اغیزه ناکدی، په خو ډوله دی داوبو او هوا اغیزه ددی ناروغی په پیدا کیدو کښی څرگنده شویده. ځکه چه توده اوو چه هوا دادرارو دغلظت له امله، دم پرویدیدا کیدو دباره زمینه برابروی اوداخیره ثابته شویده چه پښتورگو ډیره په هغو کسانو کښی چه په توده اووچه سیمه کښی ژوند کوی نسبت هغو کسانو ته ډیره زیاته وی چه به مربوطو ځایو کښی اوسی. دغه موضوع دثری په دوهمه عمومی جگړه کښی پوره ثابته شوه. داځکه چه هغه عسکر چه په تودو سیمو کښی اوسیدل، زیاتره دپښتورگی په ډیره اخته کیدل. ددغو ډېرو زیاته برخه داگزالات له ډولو څخه وه او علت یی داوچه وی زیاتره هغه سابه خوړل چه اسید اگزالیک پکښی زیات و بل علت یی دادراری دستگاه خرابوالی او عفونت دی. هغه کسان چه دادراری دستگاه به عفونت اخته کیږی، دنوروبه نسبت زیاتره دپښتورگی ډیری پیدا کوی. ځکه چه به دادرارو کښی موجود مواد زیاتره دسپین گلبول یا کثیفو ذراتو شاوخوا کښی رسوب کوی او ډیره جوړوی. داسی گمان کیږی چه په بدن کښی دویتا مین «A» لږ والی هم ډیری په جوړولو کښی بی اغیزی نه وی.

زیاتره ډیری دکلسیم سره ترکیب په شکل وی او له همدغه امله له ادرارو څخه دکلسیم زیات دفع په زیاترو

مواردو کښی د ډیری جوړولو سره یوځای وی. له ادرارو څخه دکلسیم ددفع علت ډیری. مثلاً زیاته بیحرکتی دهیو کو دستسبی اوله هغو څخه دکلسیم دجلا کیدو اودادرارو په وسیله دهغو ددفع سبب گرځی. دغه پښه زیاتره په هغو خلکو کښی لیدل کیږی چه دکوم علت په وجه شته شوی اوزیاته موده په بسترکی پاتی کیږی. دکلسیم زیات استعمال که دکلسیم دامبول دتزیق لاری وی او که دشیبدو او نورو لښیا تو دصرف وسیله ددی سبب کیږی چه هغه غیر لازمه اندازه په بدن کښی جذبه نشی او له ادرارو څخه دفع شی او که زمینه مسا عده وی د پښتورگی ډیره تولید وی. دغه کیفیت کله کله په هغو ناروغانو کښی وینو چه دمعدی په ټټ اخته دی ځکه چه ددی په غذایی رژیم کښی دمعدی ذرات تر یو والی ډله منځه وړلود پاره شیدی په زیاتره اندازه تجویز کیږی. دویتا مین (دی) زیات مصرف هم له ادرارو څخه دکلسیم ذراتی دفع او د پښتورگی ډیری دجوړیدو سبب گرځی. ځکه چه دغه ویتا مین دنورو ویتا مینو په خلاف په بدن کښی پاتی کیږی او مسمومیت تولیددی اوله دی امله چه دغه ویتامین دکلسیم په متابولیکسم کښی دخالت لری له ادرارو څخه ذرات کلسیم ددفع سبب کیږی

ډېرو دییدا کیدو بل علت د ادرارو دندازی کموالی دی. که داد ددفع ددفع اندازه دادرارو غیا داوبو د مصرف له امله کمه شی ډېرو د پیدا کیدو پاره به محیط مسا عده وگرځی. دوا گانی هم دپښتورگی ډیری په جوړیدو کښی بی اغیزی نه دی چه په لومړی سر کښی یی سلفا میدونه شته او له همدغه امله ددغو دواگانو دتجویز په وخت کښی باید ناروغ ته سپارښت وشی چه دهر یوه سوه یوکیلاس اوبه وچښی تر خوجه پوره محمول شی او په پښتورگو کښی پاتی نشی.

باید وویل شی چه نارینه د نیمڅو په نسبت درې ځله داد رارو دمجاری ډېرو سره مخامخ کیږی اود عمر له نظره انسان د ۳۰- او ۵۰ کلوتر

منځ په دغه ناروغی اخته کیږی. دښو له نظره کله کله ډېره موده وی خو سپری تر زیاتی مودی پوری ور څخه خبر نه وی. ځکه چه دپښتورگو د ډیری درلودونکی کسان زیاتره دملا او دهغی دشاوخوا له دزدنه پرته نوری نښی نه احساسوی، مگر کله چه ډېره په حرکت راشی هغه درد تولیدی چه ډاکتران وړ باندی پوهیږی. دغه درد ډیر سخت او وړونکی دی په دی ډول چه دناروغ دخوب مانع کیږی. کله کله ددرد سره یو ځای دشوک حالت هم منځ ته راځی ناروغ پریشانه او وارخطا کیږی، په وچولی کښی یی سپری خولی پیدا کیږی اودرد تناسلی آلی خوا ته ځلی. ددرد ځای ډیری ځای دی او له دی امله په ملا یا نسی کښی احساسیږی.

کله کله ډیری په حرکت سره ددرد ځای هم بد لیری او ښایستی وړ سره په ادرارو کښی وینه هم ولیدل شی. که ډیره په مثانه کښی ولو پیری. درد له منځه ځی.

ددغی ناروغی تشخیص دادرارو

له صفحه ۷

طیب و فیلسوف بزرگ

نموده است: علاوه برین اویکی از اشعاران توانای عصر خود و یکی از اساسگذاران ژانر رباعی دادبیات شرق مخصوصاً ادبیات دری بشمار میرود. از آنجاکه او به ایجابیات شفاهی نوده هاست علامتد بود، در انتقال دادن ژانر رباعی از ادبیات شفاهی به ادبیات گزینی نقش معینی ایفا نمود (۳) رباعیاتی که از وی بهمانند متضمن اندیشه های عمیق فلسفی او بهمانند: مثلاً:

از نهر گل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات گیتی را حل
برون جسمت ز قید هر مکر و حیل
تر بند گشاده شد، مگر بند اجل

بک بخش اندیشه های فلسفی این شاعر توسط موسی بن مهن و فیلسوفان سی و نهمین اونی «وسما» ترویج گردید. اثر افکار این شاعر در عالم اسلام متجمله

مکان را بوجود آورد تا مردم با حفظ این خود به اندیشه های فلسفی یونان آشنا گردند.

این شاعر بخلاف فارابی وابن رشد توانسته است یک مجموعه فلسفی را بر اساسی نقد آثار ارسطو و ابن سینا از آثار الاونان جدید و رواقون، تدوین نماید. (۴) (بافیدارد)

(۳) م. مله یف. تاریخ ادبیات خاند اول ص ۱۰۰. ناشر: ۱۹۶۵
(۴) دائرة المعارف مختصر فلسفی (مراب عربی) بخش اعلام اسلامی. افزوده شده است. دکتر ذکی نجیب محمود ص ۱۳. داهر ۱۹۶۳

ژولدن

الریست جلدی. کتاب الانصاف» بما

نه رسیده است. کتاب التجاه» از جواهر بخش بزرگ: منطق بزرگ، ریاضی و متافزیک مرکب است. غراف یشا بهترین آثار وی عبارتند از: «لسان العرب» دره جلد.

«دانشنامه» بزمان دی مشمل بر چهار بخش بزرگ.

کتاب القانون فی الطب» مشتمل بر پنج کتاب بزرگ.

کتاب القانون فی الطب. بحث عصاره تاریخ هزارساله طب که درین زمان این علم را با وجود ترقیات نوین رسانید و تا قرن ۱۷ به حبث یگان منبع طب مورد پژوهش و استفاده اروپائیان بود، در مرکز تمام آنار علمی این صفا قرار میگرفت.

بسیاری از آثار این شاعر بزمان لاتین که دوقرون وسطی ژین علمی اروپا بود و از روی آن به زبانهای دیگر اروپایی ترجمه شده اند.

این شاعر علاوه بر آثار علمی معروف خود یک سلسله نصح های فلسفی مانند: «سلامان و اسال» (۲) محی بن یقظان. و غیره که طی آنها با هم عمیق فلسفی باتصالهای بدیع و وقایع معینی افاده میگردند، نیز تالیف

(۲) بن طعلی (در قرن ۱۲) و تیدار حن (در قرن ۱۵) نیز آثار بنام «سلامان و اسال» از پدیدان این ژانر را بوجود اشتراک تمام حسب معنوی و محتوای خود هر یک اثری مستقل و جداگانه درین زمان مهم میباشند.

اساسات حقوقی زن و...

از حیا و غیرت بدور است اگر شما داضی شوید زنان تان با آنکه دلیلی و ضرورتی محسوس نیست و کاری ندارند ، چلو چشمان این وآن باجلو نمایی های گوناگون و زینت های خیره کننده ظا هر شوندو متحرکین را منحرف تر سازند)

ب - حقوق شوهر :

تا اینجا نکات عمده و اساسی حقوق زن را بر شوهرش مرور کردیم حال می پردازیم به توضیح حقوق که شوهر آن بر زن آن خویش دارند .

اولا - سر پرستی و اداره ، طوریکه شوهر باید زنی را به تسبیح و اسباب آداب آشنا سازد و دست او را بگیرد و در زندگی چنان رهبری اش کند که اشتباهاتی را در شاهراه زندگی مرتکب نشود و بر زنان است تا در رهبری های نیکو و سرافتمندانه از نظریات خیر خواهانه شوهران اطاعت نمایند .

آیات مبارکه قرآنی از آنجا که تمام نواحی زندگی بشریت را مدنظر داشته و راه های سعادت را همواره بر خ انسانها باز می نماید درین مورد نیز بی علاقه نمانده از همان آغاز قانون گذاری خود ، برای

مرد بخاطر اینکه تکالیف تهیه و فراهم آوردن وسایل زندگی زن را بصورت حقوقی مسلم و ثابت ، بر عهده وی میگذارد ، سمت زعامت را در زندگی خانوادگی قایل میگردد .

ثانیا - عمل نمودن بکفته های شوهر مشروط برینکه این گفتار و یا تقاضای او منافی کرامت بشری و ضد حیثیت واقعی

این فرمایشش نیز از پیامبر اسلام است که : (کاملترین انسان ها از حیث ایمان آنهایی اند که صاحب اخلاق بهتر و نیکوتر باشند و بهترین شما کسی است که در مورد اهل و خانواده اش بهتر باشد ، من بهتر از شما نسبت با اهل و خانواده ام نیکیو بهترم) و نیز : (زنان را برای انجام کار های خیر و نیکو توصیه فرموده از مخالفت آن هشدار کنید)

داشتن خوی و روشی مسرت آمیز و لطافت طبع در برابر زنان ، از جمله مکام اخلاق شوهران بحساب میرود ، زیرا این روش یگانه عاملی است که طیب خاطر و صفای قلب وی را جلب مینماید .

خلیفه دوم اسلام میفرماید : (برای مرد شایسته است که با اهل و فامیلیش مانند اطفال پیش آمد نماید و البته حد اعتدال را از یاد نبرده چنان نشود که این عمل عیان اداره و تربیت را از دست وی و هسا سازد)

هشت - شوهر باید در برابر گفتار زن تحمل و حوصله را از دست ندهد و کمال فطنت را مراعات نماید حضرت پیا میسر اسلام نیز گاهگاهی در مقابل فرمایشات خویش بجزئی از طرف همسران شان مواجه میشدند ، ولی با حوصله و تحمل از آن میگذشتند و حتی کلمات رد آنها را با تبسم مقابله میفرمودند .

هکذا زمانیکه خلیفه دوم اسلام با حرف ردی از طرف همسرش مقابل شد با عتاب رو بجانب او نمود و گفت : (تو حرفهای مرا رد میکنی ؟) پاسخ داد : (همسران پیامبر اسلام حرفهای او را بقضا رد میکنند در حالیکه او از تو بهتر است) خلیفه اسلام از شنیدن این حرفها بسکوت فرو رفت و صدایی از خود نکشید . بعد بر شوهر است تا علوم مفید و سودمند را برای زنی بیاورد و در فرا گرفتن این نوع علوم و دانش ، با وی مساعدت و هم کاری نماید ، عقاید دینی را در وی تقویت کند ، راه عبادات ، معاملات ، حقوق زنا

شویی ، عفت ، امانت و نگهبانی را بانام و رموز و اسرار آن بسوی واضح سازد و همچنان آداب شوهر داری و همسری ، تدبیر منزل ، روشی تربیه اطفال ، اقتصاد و زندگی و امثال اینها را با و بنماید و کلیه ضروریات یک زندگی آبرو مند را برای وی روشن سازد .

پیامبر اسلام که از شادان و پیامهایش جز بخاطر سعادت بشریت نیست ، در باره میفرماید : (زنان نمی از وجود مردانند) .

دو - شوهران با یدراز داری در مورد همسران شان دونظر داشته اسرار ایشان را افشا ننسازند و حضرت پیامبر اسلام (ص) میفرماید : (از جمله گسائیکه پروژ و ستاخیز و باز پرس داری مقام ناگواری میباشد ، یکی از آنها آنکه در اثر رویداد های ذات البینی زن شوهری پافشاء اسرار و یکدیگرش بر ملا میسازد)

یازده - شوهران باید در برابر همسر خویش دارای غیرت کامل باشند تا این غیرت ، ایشان را بر آن دارد که از همسران شان حمایت نموده کرامت آنها را محفوظ دارند و نیز غیرت از علایم و نشانه های ایمان بوده آنکه ضمیر و کانون وجودش از غمی غیرت داغ نیست ، نور ایمان نیز در نهاد وی خاموشی و بی فروغ خواهد بود .

از آثار ایمان است که شوهر حاضر نشود همسرش بدون آنکه ضرورتی مقول در میان باشد ، با این و آن بیامیزد ، در خلوت بنشیند و با یا ایطرف و آنظر ف بگشت و گذار بیجا بپردازد .

حضرت خلیفه چهارم فرموده : (انکار

سشم - روی خویش نشان دادن به شوهر طوریکه همواره موقع مقابل شدن ، در کمال سرور و شجاعت با او مواجه گردد ، چنان چه حضرت پیامبر اسلام فرمود : (بهترین و نیکوترین زن آن آنهایی اند که وقتی بروی شان نظر اندازی مسرور شوی و چون سفارشی و امری نهایی اطاعت بینی و اگر در خانه نباشی ، هم از نفس خویش و هم از مسائل خانه و اموال خانه با مواظبت کامل صیانت نمایند)

اکنون پس از آنکه حقوق ثابت زن و شوهر را مورد ملاحظه قرار دادیم ، با این واقعیت مبرسم که اگر در خانواده ای که زندگی زن شونی بدون در نظر داشت این حقوق و بدون مراعات شرایط سالم از دواج پیش میرود و نیز در اجتماعی که شمار این نوع قایل را رو به افزایش بگذارد ، دیگر واضح و مبرهن است که چه بدبختی ها

ها و چه ناگواری ها طاق فرسای گریبان گیر این افراد و اجتماع خواهد گردید و هم روشن است که چنان روز بروز سا حه این بدبختی ها بدروازه محکم و مرا جع قانونی و حقوقی کشانیده شده و چگونه یکی بروی دیگری بر می خیزند .

ما نمونه های این نوع نا بسا مانی ها را در اجتماعاتی که حدود زناشویی در میان افراد ایشان مراعات نمیکرد بکثرت مشاهده مینماییم و در شرایط و ارجحیات حیات امروزی مخصوصا شمار کسانی که در نتیجه این بی میلانی ها دچار بدبختی های فامیلی شده و کانون گرم خانوا ده آنها سرد و خاموش و بالا خره زن و شوهر برای اید ازم دور می دیده اند ، یکی ، دو و یا ده نیست .

فامیل ها و یا بعباده دیگر زن و شوهری که آرزو دارند محیط خانه و خانواده خویشی را بدست خود مرکز سعادت و آبرو مندی ساخته و فضای زندگی با همی و همسری شان را بر اوصفا و محبت بنمایند ، بایستن ازین اساسات و حدود ثابت حقوقی نظمی نموده آن را در زندگی خود عمل کنند و هدایات آنرا در زمینه بکار بندند .

انجام

راجع بسال وفات تاج الدین مور خان چیزی نه نگاشته اند . بنا بر آن روشن نیست که مو صوف پس از رهای از قید قره ختا ئی ها تا چند سال دیگر امارت سیستان را داشته است (تاریخ سیستان) حادثه بیماری او را در سال ۵۵۹ هـ مینگارند زیرا در سال ۵۵۲ هـ حادثه ای که بعدا بان تماس خوا همیم گرفت ظهور میکند . اگر نظر (منهای الراج) را معتبر دانسته آنرا اضح تلقی نما ئیم باید مرگ تاج الدین ابوا لفضل را پیش از سال ۵۵۲ هـ وانمود سا زیم و این همان سا لیست که سلطان سنجر نیز داعی اجل را بیک میگو یدو چون مورخ شهیر جوز جان مرگ تاج الدین حرب را که بعد از قتل شمس الدین ، سریر آرائی امارت سیستان شده بود ، در سال ۶۱۲ هـ بعد از شصت سال فرما نروا ئی مینویسد ، که چنین نتیجه بدست میاید که چون ملک تاج الدین حرب با ستعانت عمه خود در سال ۵۵۲ هـ برار یک سلطنت سیستان

ملوک نیمروز

تاج الدین محبت ورزیده از آن خوب خبر داری میکرد طوریکه از خوراک های لذیذ و پو شاک های نفیسی وی را بی نیاز سا خته بود تا اینکه همان مستوره ، زمینه را برای رهای ملک مزبور مساعد گردانید . و موصوف با همان زنجیر و تخته بندیکه مثل اسار تش بود جانب سیستان فرار کرده آن زنجیر را در پیش مقصوده جامع بیاو یخت تا مظهر جسا رتش باشد . مورخ مذکور ادعا میکند که در سال ۶۱۳ هـ آن تخته و زنجیر را برای العین دیده است . اما مور خان دیگر را عقیده برین است که خان ختا ئی بعد از یکسال تاج الدین ابوا لفضل و زکان خاتون را ، به مروزد سنجر فرستا ند که این قول بحقیقت نزدیک تر است و احتمال دارد که ملک نیمروز آن زنجیر را برضائی خان آورده باشد .

قره ختا ئی ها جنگی در محل قطان واقع سمر قند بوقع پیوست که بنام جنگ قطان معروف است . درین جنگ تاج الدین ابوا لفضل ملک نیمروز نیز همراهی سنجر بود . درین جنگ سیاطفر نمون سلطان سلجوقی منبزم شده و خودشی از معرکه فرار فرار کرد . اما تاج الدین ابوا لفضل در قلب سپاه بجای سنجر استاده شده ثبات قدم ورزید ، بنا بقول ظهرا لدین نیشا پوری (ص ۴۶ سلجوق قنامه) آنقدر مناعت و شجاعت از خود تبارز داد که جانب مقابل را بشگفت آورد و سر انجام با هجوم لشکریان زیاد آئیر ترکان ختا ئی شد که بانرکان خاتون زوجه سنجر که از اسیران این جنگ بود مدت یکسال را در قید قره ختا ئی ها سپری کرد . منهای الراج مینگا رد که : یکی از زنان حرم خان ختا ئی بر ملک

يك نقش و يك تصوير

دراين نيز زباني آدم مرگ مي بيند مادر.
لكن تكي مرگ باوقا. نمادر. مرگ مسخره!
باي دهنش باز مانده. يكي شكش پندیده.
آدم اينقدر خون گنديده، گوشت پروریده
وسمک پندیده مي بيند که تبوع می آورد
بعضا آدم فکر ميکند اگر درآينده انسان هاي
ساختيم از فلزي سازيشان.

رگ هاوي هاي شانراهم از پلاستیک
مي سازيم. که ديگر نه روحی داشته باشند
ونه جايي براي ذخيره تنفسشان. درآبالاي
اين پوست گنديده تنفري تواند جا بگيرد.
ولي وقتي از فلز ساختيم شان. ديگر جايي
براي تنفري نميگذاريم. درست مثل ايسن
موترها. درسيه شان هم يك هارن نصب
مي کيم که هر وقت دل شان خواست هارن
بزند. آنوقت دنيا پراخ هارن خواهد شد
مادر و آدم هامتند موترياي تفاوت با وقار
ويانشان. اين دالان خاطر سارا هم از فلزي
سازيم و درآن يك چراغ نصب مي کيم که
مانند دالان خاطر من تاريک نباشد. وقتي
اين فلزها ساينده شد مادر اين آدم ها را
مي يريم به کوره هاي ذوب آهن ذوب شان
مي کنيم و آدم هاي ديگري از نو مي سازيم.
مادر نگاه هاش را از من دور نگرد. شد
ولي الان حالت قبايه اش تغيير کرده حالت
تعجب منتهي عميق تر! دحيث منتهي دردناک
تر.

مادر با صدای لرزيده اش مي گويد.
- پسر! اين حرف هارنن! بسوي
مي دهد. بوي تنفرا دنيا و مردمش را تو
نبايد مثل پدرت حرف بزني.
مثل پدرت. مادر با زمه گفت: مثل
پدرت.

من ديگر چيز را نمي گويم. فقط به سکوت
گوش مي دهم. سکوتي که باز زود ميکشيد.
من مادر را فراموش مي کنم. نگاه هاي
مادر درست مثل نگاه هاي آن دنياي ديگر
مرانظره ميکند. از پنجره چشمان ميگذرد
و درون مرانظره ميکند.

من چشمان را اين پنجره دردم مي بندم.
و حالا درون من تاريکي است و سکوت! من
در دالان بي انتهاي خاطر قرار دارم.
نميدانم تسبيح پدرم در کدام نقطه ايسن
دالان قرار دارد. ولي مطمئن يك جايي است.
و سکوت زوزه مي کشيد و من انعکاس درد
آلود صدای مادر را در آن دور دست هاي
شنيدم.

- مثل پدرت!، مثل پدرت! -
انعکاس اين صدادر اين دالان نژديک و
نژديک ترمي آمد. تا بالاخره به نژديکي
گوش هاي رسيد. من گويي از خواب عميقي
مي بوم. چشمان را باز مي کنم.
مادر هنوز مقابل نشسته. اينده مرا
با وحشت مي نگرد. مادر با اين قبايه پرچين
و چروک هادريك اعجوبه شده بود. که در آن مرگ
دور دستي از مهرباني مادانه مي ديدم. ولي
درميان اين همه چين و چروک اصلا ناپيداست.
اين چين چروک فقط قادر بود وحشت را
تجلي دهد.

مادر نميداند چه قبايه وحشت باري
دارد. الان سکوت يك لحظه مي شکند اين
زوزه هابري يك لحظه توقف ميکند. مادر
جيزي ميگويد.
مادر با تگراني متوجه من است. و بعد آن
لب هاتاب ميخورد.
- پسر! براي چند لحظه قبايه ات پر
از نفرت شده بود من ترسيدم تو هم مثل
پدرت...

باز هم مثل پدرم. لعنت به اين شيطان!
لعنت به اين شيطان!
و من با نذر دالان بي انتهاي خاطر بوم
و زوزه سکوت بود و نعره. لعنت به اين شيطان!
لعنت به اين شيطان!
من چشمان را باز مي کنم. مادر هنوز
بمن نگاه ميکند. با همان قبايه وحشت بار.
مادر ميخواست مهربان باشد. ولي ايسن
قبايه ديگر قادر نبود مهرباني را انعکاس

خنده اش را در سينه حبس کرده بود. و آن
پاين ازان چمچه! آن چمچه ايکه اسناد
اناتومي بمن هديه کرده بود. دندان هايش
از هم باز بود. مگر نه اينکه اين هم ميگذايد.
آن چمچه ايکه الان با چشمان خالي اش مرا
مي بايد. اين چمچه مجسمه روح پدرم بود.
الان با فتم! اين چمچه تجسم روح پدرم
بود. يافتم يافتم!!

من از بسترم برمي خيزم. لگم را پس
مي برم و بعد با يك حرکت آني به پيش. دريك
لحظه چمچه به كنج اتاق برتاب ميسود.
ولي نه! حالا چمچه ازان كنج اتاق
چشمانش را بمن دوخته. و دندان هايش
بشتر باز شده. چمچه خنده اش بزرگتر
شده. گويي در آن حال بمن ميگويد:
- توجوچه سگ! توجوچه سگ! توجوچه سگ!...

توجوچه سگ!!
نه من اين چمچه را نمي توانستم شکست
بدم. من فرزند اين گابوس بوم. بايد
اين چمچه تسليم ميشدم!

من چمچه را از كنج اتاق برمي دارم و با احترام تمام
روي ميز ميگذارم. و حالا اين چمچه آيا
بيخند پيروي نبود. من در مقابل اين تصوير
پدرم ميروم. آيا اين بيخند پدرم بيخند
پيروي نبود و آن خط منحنی مدب کشيده!
مهم! پدرم اين يك داغ ششميراکه من
در يكطرف چهره اش کشيده بودم بمن ميخشيده
پدرم مي خندي.

بعد من در آن دالان بي انتهابوم و شبح
پدرم. پدرم بمن نزديک ميشود. لحظه اي
آن نگاه هاش را بمن مي دوزد. و بعد آن زوزه:
- هه هه هه...
- ها ها ها...
- هي هي هي...
- هو هو هو...
مادر سر زده، خواب آلود و با مو هاي
زولیده وارد ميشود.
بقيه در صفحه ۶۳

کوه مقابل خانه مات شده بود. اين کوه
مقابل خانه ما که سياه بود و اسرار آميز يك
دست غبي مي آيد و اين چراغ را روشن
ميکند و بعد همان دست غبي مي آيد و ايسن
چراغ را خاموش ميکند. ما بايد اين کوه هارا
از فلز بسازيم. آنوقت ديگر ميدانيم در سکوت
دل شان چه قرار داد. اين درخت ها را هم
بايدما از فلز بسازيم. آنوقت ديگر ميتوانيم
با اين فلسفه باقي ميتواند حذف شود يك
سويچ كنترول شان كنيم.

نميدانم چه هدتي من در اين افكارم غرق
بوم. که خوابم برد.
در خوابم ديدم يك جايي هستم. تاريکي
بود سکوت بود و ديگر هيچ.

و من متوجه شدم. من در اين دالان
بي انتهاي خاطر بوم، و بعد پدرم در گوشه
اين دالان ظاهر ميشود. مرانگاه ميکند و نگاه
ميکند. آن خط منحنی مدب پ چانه اش
مي لرزد و بعد ناگهان شروع به خنده ميکند.

- هه هه هه...
- ها ها ها...
- هي هي هي...
- هو هو هو...
او او او او او...
من بيدار ميشوم. دريك لحظه صدا ها
همه ساکت ميشود. گويي اين صداها هم
منظور بودند و چون ديدند من چشمانم باز شد
همه به اشاره پدرم ساکت شدند. و حالا
با چشمان هاي شان مراي پائيند من نگاه را
برگرداندم. نگاه پدرم از ورای چشمان آن
تصوير بمن خيره شده بود. گويي پدرم
همين الان خنده اش را بسوي کرده بود و حالا

بدهد. اين نگاه هاديگر قادر نبود مرا گرم
کند آزاد کند. اين نگاه هايکه الان از
پنجره چشمانم به درون من مي تابيد و مرا
چون موربانه ميخورد. مادر با اين همه چين
و چروک يك اعجوبه شده بود. مادر يكي
از همين روزها ميبرد و با اين قبايه پرچين
و چروک مي آمد و در دالان خاطرم با پدرم يکجا
ميشد و هر دو بيشتر مرا تسخير ميکردند. پدرم
نفير ميکشيد. و مادر با اين چشمان وحشت
بارش مرانگاه ميکرد و نگاه ميکرد و مثل
موربانه ميخورد.

مادر به کمره مي افتد.
- من اينطور نگاه نکن پسر!
هک هک گريه ميکند. صدای مادر هم
بيروم. يك صدای پير.
صدافتي پير شود نعر ميشود.
وقتي من برون مي آمدم مادر هنوز گريه
ميکرد.

حالا من در اتاقم بوم. اين کتاب هابن
آرامش ميداد. اين کتاب هاي مهربان و با
درک. اين کتاب هاي که فقط يك حالت داشت.
آن چمچه ايکه دهنش باز مانده بود. و آن
تابلوي کوه ها و ابرها و آن تصوير...
نه! من به اين تصوير نگاه نميکنم.
لاايل اشپ نه.

من به تابلوي آن کوه ها و برف ها نگاه
ميکنم و در دنياي آن تابلو پاي ميگذارم. به
دنياي آن برف ها و کوه ها! آن برف هاي که
سفيد بود و آن کوه هاي که سياه بود. اين
سفيد هاتاب ميشد و اين سياهي ها باقي
مي ماند. و حالا خوش ايند بود که من به
سفيد هاي اين تابلو نگاه کنم چون برف هاي

بقيه صفحه ۵۹

ملوک نيمروز

مردم نيمروز به نژ دخوا هر او که
از عقل و تدبير بهره کافي داشت مراجعه
کرده از بيداد گري هاي برادرش
شکايت نمايند. آن عورت با عصمت
که از جريان بخوبي مطلع بود. به
شکايات مردم گوش فرا داده، از
ايشان پرسيد که بعد از خلع ملک
شمس الدين مزبور، چه کسی رايه
امارت نيمروز مي پذيرد؟ اهالي
به امارت ملک تاج الدين حرب اظهار
رضا ييت کردند چينکه از شنيدن
اين پاسخ قنا عتش حاصل گرديد به
مردم دستور داد که خواست خود را
از قوه بفعل بياورند. مردم نيمروز
از شنيدن اين دستور جسارت
يافته بر ملک شمس الدين شوريدند
اورا نخست خلع و اندکی بعد
بافزند انش به منجلاب نيستی پر
تاب نموده بکيفر اعمالش رسانيدند
با قتل ملک شمس الدين نظارت آن
سلجوقي نيز در امور نيمروز انجام
مي پذيرد و سلاطين غور در ين سر
زمين سلطه خود را گسترش مي دهند
که در مبحث بعدي آنرا دنبال خواهيم
کرد.

اوج گرفت که همه عناصر از طبقات
و فشار نيمروز غوطه ور بوده و بر
حيات خود اطمينان نداشتند. اين
کشتار زماني در نيمروز قسوس
صعدي خود مي پيمود که خرا سان
باثر تاخت و تاز عشاير بر پا دگر
غلويران گرديده و سلطنت سنجر
قلع و قمع شده بود. قبايل غز در
سال ۵۴۸ سلطان سنجر را اسير
و خرا سان معمر را يك قلم ويران
کردند که تاريخ باز بان گويا
بيانگر اين ويرانگري هاي جبران
ناپذير مي باشد.

وزما نيکه غزا خراسان رايه مسلخي
از کشتگان اين مرزو بوم تبديل
کرده بودند، در نيمروز د شنه
استبداد آميز و دژ خيما نه ملک
شمس الدين محمد حلقوم هزارا ن
بي گناه مي بريد و سر ها را از بدن
جدا ميکرد.
افراط ملک شمس الدين محمد در
قتل اهالي نيمروز منجر بان شد که

جلوس کرد لذا مرگ ملک تاج الدين
ابو الفضل بايد قبل از سال ۵۵۲ ه
صورت گرفته باشد. اما مسلم
اينجاست که از خلال اوراق تواريخ
دست داشته تعيين سال وفات ملک
مزبور بصورت يقين پرا بلميست که
حل آن سخت دشوار است.

۲- شمس الدين محمد بن تاج الدين
ابو الفضل :-

از جمله پسران زياد ملک تاج
الدين ابو الفضل، ملک شمس الدين
که نسبت به ديگران بزرگتر بود
براريکه امارت نيمروز جلوس کرد.
او در يدو امارت خود مر تکب عمل
اها نت انگيزي شد که آن عبارت از
کشتن برادرانش بود که در يکروز
هزده تن از برادران خود را بقتل
رسانيد و يك برادر را که عزرا لک
نام داشت ميل کشيد و نظر بگفته
مير خواند (روضته الصفا ج ۴ ص
۶۵۷) سرای او را دار السياه ست
ميگفتند و استبداد اين ملک باندازه

مردی بانقاب بقیه

«در مقابل نام من کلمه هماد موازل»
هم وجود دارد.
دیگر جوابش اظهار داشت:
«دیر یازود شما هم به اساس یک
نمره مورد تعقیب قرار خواهید
گرفت. شما و امثال شما بدون قبول
هیچگونه مسئولیت و بی خیال
زندگی میکنید شاید من بقدر کافی
خوش چانس نیستم و هم شاید
بخت با من سازگار نباشد. اما یک
روزی به خدمت شما خواهم رسید
یا من یا یکی از رفقای که بعد از من
به این وظیفه مأمور میشود. شما
نمیتوانید به یاری دماغ خود از
قانون سوء استفا ده کنید: زیرا
قانون محدود ولی دایمی واستوار
میشود.»
لو لا در جوابش بابی اعتنا می
گفت:

«تفتیش منزل را نمیتوانم بشما
اجازه دهم. اما یک موضوع را
میخواهم خاطر نشان بسا زم که
خوشم نمی آید از کسی وعظ پشتوم.
و اگر آقایان کار شانرا تمام کرده
باشند، در آنصورت تمیخواهم از
شما خواهش کنم که بمن اجازه دهید
تا کمی خواب شوم تا فردا صبح بد
خاق بیدار نشوم.»

الک در پاسخ لولا گفت:

«این یگانه چیز است که هیچگاه
نباید از آن هراسی داشته باشید.
لو لا به این حرفهای الک خنده اش
گرفت و اظهار کرد:
«الک، شما آدم بدی نیستید
اما یک خفیه پولیس بد هستید.
ولی باوصف آن قلب طلایی و مهربانی
دارید.»

جوابی که الک به او داد اینگونه
بود: اگر این حرف شما راست باشد
پس جرات نخواهم کرد که تنهادر
مصاحبت شما بمانم.»

۱۹

وقتی آنها به دفتر پولیس
برگشتند، الک هنوز در افکار خود
عمیقاً غرق بود دیک گفت: «غیر قابل
تصور است که بقیه ها هیچ ارتباط
غیر قانونی بین هم ندارند و خلاف
قانون حرکت نمیکنند. خلاصه فکر
میکنم ناچار خواهم شد از صدراعظم
بخوام این سازمان را اعلام کند.»
الک با ناامیدی جواب داد: «هیچ
بعید نیست که او خودش هم یک بقیه
باشد. کلو نل کار دون! بمن و
عقاید نخندید. اینرا بخاطری بشما

گوشزد کردم که درین سازمان
حیوانات بزرگتر هم شامل هستند.
من بتدریج نسبت به همه مشکوک
میشوم.»
گازدون بالحن آرام و بی خیال
اظهار داشت: «پس بهتر است از
من شروع کنید.»
الک بدون تأمل آزا دانه جواب
داد: «در مورد شما قبلا این کار را
کرده ام.»

«من حتی بخودم فکر میکنم. یادم
می آید که درخردی عادت شبخیزی
را داشتم شاید هم یکزندگی دو گانه
دارم که خود متوجه آن نیستم،
احتمالا از طرف روزیک خفیه پولیس
هستم و در شبیک بقیه. فهمیدن آن
مشکل است. زیرا برای من کاملاً
واضح است و مطمئنم که یک ناپغه
در سازمان بقیه ها وجود دارد.»
الک با ناباوری مجهولی این

حرف ها را میزد.
دیک اظهار عقیده کرد: «لو لا
بسانو نخواهد بود؟»
«او نمی تواند تمام این تشکیلات
و وسیعی را اداره کند. زمانی که هنوز
۱۹ سال داشت یک گروه دختران را
اداره میکرد و این گروه به علت خرابی
تشکیلات از میان رفت تصور می کنم
اگر کسی بخواهد بقیه هارا رهبری
کند باید لیاقت واستعداد کسی را
داشت که مثلاً یک بانک را اداره
میکند. بطور مثال مایتلند پیر یک
چنین ادارهچی ورزیده میتواند باشد!
من حلقه تنگ اطراف او را پس از
صحبت با جانسن تنگتر ساخته ام.
جانسن بمن گفت که او هیچگاه دفتر
معاملات بانکی از باب خود را ندیده
است و باوصف سکرتر خصوصی
است نمیتواند در پاره معاملت و
داد و ستد او حرفی بزند و نمیداند
چه چیزهای رایج خرد و میفروشد؟

(بقیه صفحه ۶)

یک آزمایش دیگر...

داد و بومیدین گفت که نمیخواهد در
کشتی قرار گیرد که در حال حرکت
باشد. مراکش آزان به خوشی
استقبال نکرده گفت اتحاد یک از
مذاکرات عجولانه باین سویه بمیان
آید قابل اعتبار نیست. اما لبان
اخیرا ازین فکر به نیکی استقبال
کرده و گفت که این اتحاد نه تنها به
منافع تونس ولیبیا است بلکه به
منفعت جهان عرب میباشد. بهمین
ترتیب در سایر حلقه های سیاسی
نظرات مخالف و موافقی روی آید و این
شده است اما برگردیم به این که
به تعقیب نخستین روز اعلام مذکور
در خود لیبیا و تونس چه گذشت.
طوریکه در اعلامیه امضای الحاق
گفته شده بود راجع به این اتحادیه
باید بروز جمعه ۲۸ جدی ریفراندمی
در هر دو کشور صورت میگرفت.
اما بعداً مخصوصاً از جانب تونس
اعلان گردید که نه تنها این ریفراندم
بروز جمعه صورت نمی گیرد بلکه
موضوع ریفراندم حداقل تا مدتی به

تعویق خواهد ماند که تونس قانون

اساسی خود را که موادی برای

ریفراندم در و د ندارد مجدداً تنظیم

نماید.

و طوریکه گفته شده است این

موضوع حداقل چهار ماه را در بر

خواهد گرفت.

گفته میشود رادیو لیبیا به تعقیب

امضای موافقتنامه الحاق و اعلام آن

به نام رادیو جمهوریت اسلامی عربی

نشرات میکرد اما بالاخره مجدداً به

همان نام سابقه خود نشرات خود را

ادامه میدهد.

مسمودی وزیر خارجه تونس که

طراح و معمار پلان الحاق تونس و

لیبیا بوده است از بین رفت و جای

نشین وی گفت یک علت از بین رفتن

مسمودی این بوده است که در امر

الحاق و اتحاد بطرفداری از قذافی

راه عجله را می پیمود. از جانبی هم

در تونس گفته شد که الحاق باید به

شکل تدریجی و مرحله ای صورت

گیرد.

عایدات شخصی پیر مرد به حساب
بانک وارد نمیشود و در کتابهای
بانک اثری از آن وجود ندارد. و
جانسن درست وقتی وار خطا شد
که پرایش گفتم، ما میتلند تمام
فعالیتهايش را در خارج از حدود
معاملات شرکت انجام میدهد. من
میخواهم حال یک مطلب دیگر را هم
از شما پیر سم، آقای کلو نل
شما نمیخواهید ولو یک مرتبه هم
شده، اطمینان خود را حاصل کنید
که ماد موازل بنت با این دارو دسته
بهبیچوجه ارتباطی ندارد؟
دیک سوال کرد: «شما در حقیقت
باز هم مطمئن نیستید که موضوع
طوری باشد که بیشتر تذکر داده ام.
ترس دوباره در وجود دیک رخنه
کرد.

الک اظهار داشت، «من حاضریم
همه چیز را از همه کس بشنوم و باور
کنم. خیایان در همین لحظه خالی
از توافیک است و ما میتوانیم در
ظرف یک ساعت به هور سهام
باشیم. من شخصاً مطمئنم که آن
صدا از ماد موازل بنت نبود، اما
(بقیه در صفحه ۶۲)

اتحاد به کجا خواهد انجا مید؟
گرچه رژیم ۷۱ ساله تونس با
امضاء واعلام گفت که این الحاق یک
«نقطه چرخش در تاریخ» است و
موافقه کرد که یابروز جمعه ۲۸ جدی
واگر شود در واسطمارچ راجع به آن
ریفراندم صورت میگردد اما دیده
شد که بزودی سرد شد و از وژاوت
خارج اش اعلام گردید که ریفراندم
حداقل بعد از چهار ماه صورت
خواهد گرفت. یک گفته معروف
است که «اگر کار نیک واپه تاخیر
افکنی شرمیشود» حالاهم تاخیر کار
ریفراندم در امر الحاق تونس و لیبیا
ممکن است آنرا به سرنوشت اتحادیه
های قبلی بکشاند. از طرف دیگر
در ماه دسامبر ۱۹۷۱ پورقیبه گفته
بود که بوجود آمدن و تحقق چنین
اتحادیه ها اگر مساعی را برای
قرنها ضرورت نداشته باشد مساعی
ده سال را که بدون شک ضرورت
دارد.

این گفته پورقیبه هم موید آنست
که الحاق دو کشور باین سرعت و
عجله که حلقه های لیبیایی فکر
میکنند صورت نخواهد گرفت.

مردی بانقاب بقیه

شما صر فیه این موضوع تو جه کنید که ما باید برای آنها بیکه در بالا در راس نشسته اند را پوری تهیه کنیم. (کلمه مردمی که در بالا نشسته اند نزد الک مفهوم رئیس عمومی و شخص اول اداره اسکا تلفند یارد را داشت) و بسیار بد خواهد شد اگر بگویم ما آواز ماد مو اول بنت را از طریق مخایره را دیوی شنیدیم و بخود زحمت ندادیم تا معلوم کنیم که او در همان لحظه جریان مخایره را دیوی در کجا بوده و به چه کاری اشتغال داشته است. دیک متفکرانه اظهار کرد: «شما صحیح میگویند. الک به گوشه موتر خزیده به درویرسمت حرکت را هدایت داد. هوا به تدریج روشن میشد و وقتی مو تر جا ده خیالی هور سهام را به سرعت می نمود. صبح فرا رسید. مو تر به آرامی مقابل عمارت ما پتری توقف کرد در این عمارت بیلاقی هیچ علامتی از زندگی مشا هده نمیشد. پرده بسته بود و در هیچیک از اتاق ها چراغ نمیسوخت.

وقتی الک دستش را روی دکمه زنگ دروازه گذاشت. تردیدی در قلب دیک راه یافت گفت: «من مایل نیستم که ساکنان عمارت را از خواب بر خیزانم. نه بنت پیر تصور خواهد کرد که اطلاعات ناگواری در باره پسرش داریم.»

اما آنها ضرور نبود حتما گان بنت را از خواب بکشند. یک نفر الک را صدا زد وقتی الک بطرف بالا دید، متوجه شد که آن مرد اسرار آمیز به کلکین اتاق تکیه داده بود.

جان بنت با صدای مبهمی پرسید: «آقای انسپکتر، چه چیزی شما را تابه اینجا کشا نیده است؟»

الک زیر لب زمزمه کرد: چیزی فوق العاده نیست. ما امروز شام یک مخابره را دیوی را شنیدیم و یک صدا بگوش ما آشنا آمد. مثل آنکه آواز ماد موازل ایلا دختر شما بوده باشد.

پیشانی جان بنت پراز چین شد و دیک دید که جان بنت در قبول این گفته تردد نشان داد. دیک هم به تائید حرف الک اظهار داشت: «آقای بنت، منم این آواز را شنیدم. مایک

نجوم و احکام نجوم

واژ برابر عقده نزولی در ۱۷ نور اتفاق می افتد اگر در اینوقت عطارد در مقارنه پایین باشد در خط بین زمین و آفتاب قرار خواهد گرفت و عبارت دیگر از مقابل قرص آفتاب خواهد گذشت. در ماه عقب سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۲ و ۱۳۲۹ و امسال (۱۳۵۲) و ماه نور ۱۳۱۶ و ۱۳۴۹ این وضع اتفاق افتاده و در ماه عقب ۱۳۶۵ و ۱۳۷۲ و ۱۳۷۸ و ماه نور سال ۱۳۸۲ مجدداً اتفاق خواهد افتاد.

زهره یا راس شگرچرخ:

زهره نزدیکترین سیاره رات به زمین است و از حیث بزرگی تقریباً به اندازه زمین است یعنی قطر آن در حدود ۱۲۱۰۰ کیلو متر می باشد و از حیث درخشندگی در میان ستارگان کم نظیر است، مدورش از بیضوی بدایره نزدیکتر است و فاصله متوسطش از آفتاب ۱۰۸

بقیه صفحه ۲۸

روزنه ای بسوی تاریکیها

نگاهش حویلی و اتاقها را دور زد: - آنوقت ها، این خانه باین شکل نبود، شکسته و درهم ریخته بود. حالا همه چیز تغییر کرده است، بهتر و بسیار بهتر شده است.

سگرتش را روی زمین انداخت و با پایش آنرا خاموش کرد. دشمنانه پرسید:

- پس آنچه را که درباره پدرم گفتید از کجا میدانستید؟
- همه آنها را آن زن، عمه ات بمن گفت:

(نا تمام)

- شما با موتر تا اینجا آمدید و در سر راه خود کسی را ندیدید؟
دیک سرش را به عنوان نفی تکان داد.

- به نظر شما مناسب نیست که جاده هور سهام را با موتر گردش کنیم؟

لباس پوشید و برگشت. در یمن لحظه هوا کاملاً روشن شده بود اگر چه آفتاب تا کنون بالا نروده بود جان بنت کمتر از دیک ناراحت نمیشد. در ذهن او هزاران اندیشه ناراحت کننده میچرخید و افکار تردید آمیز فراوان حواسش را بخود مشغول داشته بود از دیک پرسید:

عرضہ فعالیت

اڙهنگڙاڻي مقابل دفترمن توقف ڪرڻ، ٻاين چرندو پوند گهٽيندڙ ۽ درست سروساعت ۳۰۹ دفعه اڙوڙنگاي پيو انقابلم گذشتہ تاوقفہ بين کاروبار بخورڻ يك ساندوچ ويڪ پيالہ قبوہ درڪافہ ايڪہ جندهامارت دورتي واقع بسود بگڙواند ۽ اڙعقش انقدر ديلم تااو وارد ڪافہ شد ۽ سيسي به روي روزنامہ خم شدہ به مطالعہ سر مقالہ ان مشغول شدم.

درد اخل بانك هيچ مشترى وجود نداشت.
 دای پشت پنجره فولادی گسه ایستاده بود.
 صورتش چنان سفید مینمود که لبهایش
 بیرنگ و چشمهای آبی اش مانند دوتوتۀ یخ
 میروخشید و دستهایش شدت ملرزید يك

چند سائیمتر دور تراز دست راستش
یک تفنگچه افتیده بود وزیر بفل چپش یک
خوبط کاغذی بزرگ قرار داشت *

با احتیاط تمام به جسد نزدیک شدم و متوجه باکوجکترین حرکت بودم . وقتی به يك متری جسد رسیدیم سوراخهایی را دو حصه کله اش دیدیم . آنگاه فهمیدم که گارش تمام است و دگر نخواهد جنبید . بالااقل خودش طاقت جنبیدن را نخواهد داشت .

— «صبح شماخوش ، رئیس !»
من باتبسم جوابش را دادم : «صبح شما
خوش ، دالی !» و فراموش کردم که دوباره
روزنامه را از روی زانوهام بلند کنم .

من به دنبالش دیدم که چگونه خیابان را قطع کرده و از راه وهر و بانك شد. در همین نقطه متوجه شدم که دالی امروز برخلاف روزهای دیگه وقتی سلام داد، نه بروم خندید بلکه با لالید - خوب البته هراسان گاهی در افکار خود غرق میشون ، در چنین حالی بعید نیست که بدون توجه و بالادید به طرف کسی نوا و حرف بزند .

شاید هم میدان خواب پرده، زیرا دیشب
را تمام شب تاوانقتها بارفشان در بیرون
موتل گشتتاندل
من دوباره به آرامی سرچایم باقی مانده،
پیشی چوکی راه دیوار عمارت تسکینه داده
هرحال مرابه زندگی خصوصی هیچ ارتباطی
نیود - من خوشبختیخور نیب ودم دوباره
بمطالعه روز نامه مشغول شدم
دربین ساعت وزوید زبانی ازمردم درحال
تدوید به دور، خیابان هاودیل - خند خند

به چیره جلال شتایت خیره شدم *
 درهین لحظه اوپرنیگای پیر به بانك
 بگشت صورتش مثل لیلو سرخ شده
 عینك نكلی وارد تولا پرگشت بینی اش
 داشت به بود، مثل برق آن فاصله دو بین
 كافه وبانك وایموده خودشرا به بانك
 رساییده بود، به شتاب خودشرا روی خویطه
 پول داشته آزار بی غلش محكم گرفت *
 سپس صدای زنگ خطر واخاموش کرد *
 نگاهی به اطراف سالون انداخت و گسادی *
 که برای تماشا وارد سالون شده بودند
 بیرون داندو بادستمالی عرق صورتش را
 پاک کرد *
 ازمدن بانك خواست:

— «زودريك داکتر بخواهيد • تقاضاگنيد
که يك امبولانس راهم باخون بياورد •»
سيمس نگاهي ازروي کتبخاوي به صوت
دالي انداختم • او هنوز خبره به شستابنظر
ميگرد • چهره رنگ پريدهاش نشان ميدادکه
ازشدت وحشت هر لحظه ميگن بود نقش زمين
نشود •

من زیور لب گفتم : «من می گویم که شما را
به منزل تان بفرستند » بعدها با هم حرف
می‌زنیم *

خبر را برای معاینه طب‌عدلی هدایت دادم و ضمناً
انتقال به دکتر سپردم تا به حال و وضع
دالی هم روشن شد * زیورا بخاطر ناراحتی بودم
و می‌انگشتم غمش را می‌خوردم *

جیب های شستنی را خالی کردم و موترش را که بصورت چلان در گوشه خیابان و جلو بانک پارک کرده بود، مقابل دفتر خود آورده کیدش را در جیب گذاشتم و همچنان هدایت دادم تا نام سامان او را از هوش جمع کرده نزد میاورند . گلیه سامان او را در یک آماری در دفترم قفل نمودم .

تمام سعی خودم را به کار بردم تا پیدا کنم
که شما تیرکی بود؟ از کجا آمده و آیا از خود
خوبش و قومی داشت ؟

متأسفانه نتوانستیم معلوم کنیم که از کجا می آمد و علل و تائیدی برای پیدا کردن و اسکناسنگش به کدام نتیجه نرسید. او کدام محل بود و پاشی ثابت نداشت. وقفه هویت هم همراهی نبود و صرف یک لایتنس ورتش و از بالای سامان شخصی او پیدا کرد که به حد احتمال قوی آنهم جعلی بود. غالباً ششانی محل اصلی بود و پاشی و از آنجا خود را میخواست، پنهان نگاه دارد. پس باین حساب این احتمال تقویت یافت که جرادت ششانی هم اصل اکتوبه باشد.

و اما اگر نفرگشته شده جرالد شتاینر نیست،
پس کی خواهد بود ؟»

من کاوین سوابق مجرمین و کتابی را که در آن اسمای تمام جنا یکتاران، اشخاص کلاه بازو فریبکاران درج بود بیرون آوردم و اما هیچکدام از نشانی اشخاص مجبور و مشکوک به صفات او مطابقت نمی کرد و به این حساب صرف یک راه باقی ماند. تمام سامان و ادوات مخصوص بودا شستن نشان انگشت و زدن کسب دینی ام انداخته به طرف سردخانه که جسد شاتینی در آنجا بود روان شدیم.

در آنجانشان انگشترهای مرده را برداشته،
آنرا جهت تثبیت به واشنگتن فرستادم.
(ناتهام)

- هی هی هی هی هی
 - اوه اوه اوه اوه
 - هو هو هو هو هو
 - ماژورم اسنک هاریش جاری میشود
 - بگویم نخندیدم
 - ایستورم نغمه نزن
 - ماژورم حالووی چوکی افتاده وهای های گریه
 - میکند
 - من به این تصویری بینم وبه آن خنده
 - گوش میدهم
 - عه عه عه عه
 - ها ها ها ها
 - هی هی هی هی هی
 - اوه اوه اوه اوه
 - هو هو هو هو هو
 - وبعد فکرمی کنم دیگرسرهج ذیلی ندارم
 - نخندیم
 - یابان

نقشه صفحه ٦٠

بای نقش و یک تصویر

- داودچی شده! مرا ترساندی پسرعم.
 آن خنده شدم . دواين نصف شب . مثل
 پدرت .
 - من به تصوير پدرم وحشت زده خيره
 ميشوم .
 - من خنديم مادر ؟
 - اينطور فرياد زن! تو مثل پدرت نفير
 مي كشي ؟
 - من خنديم مادر ؟
 مادرم التماس ميكند .
 - اينطور فرياد تكتي عزيز م ؟
 - من فرياد كشيديم ؟
 - مادر بگو من خنديم
 - ولي تو بخنديزي !
 وبعدبازان دالان لايتناهي واتن خنده .
 - عه عه عه عه ..
 - عا ها عا ها ..

شماره ۴۴

انہیں

زوندون

مَسْئُول مَدِير :

نجيب الله وحيق

ن روستا باختری

٢٦٨٤٩ : تيلفون

کور ٹیلیفون ۳۲۷۹۸

مرہم علی محمد عثمان زادہ

پتہ: انصاری واٹ

اشتراک به

به باند نیو هیوادو کنسی ۳۴۱الر

ديوى گنى بيه ۱۲ افغانى

به کابل کنی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعہ

مود وفیشن

دینا دین لودین کتابتون
کتاب پر لپی شمیره



دو نمونه لباس زمستانی مردانه و زنانه که از بهترین مود های زمستانی تهیه شده